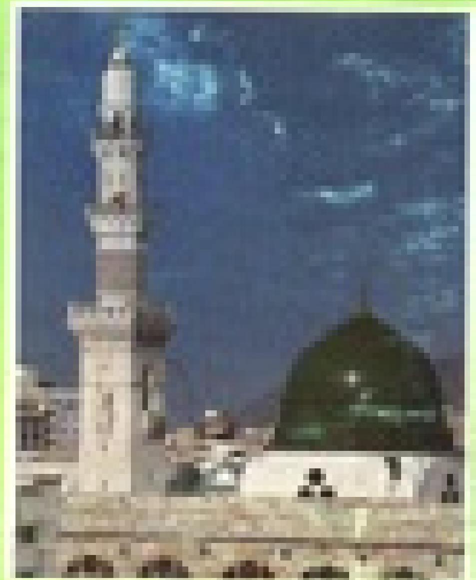
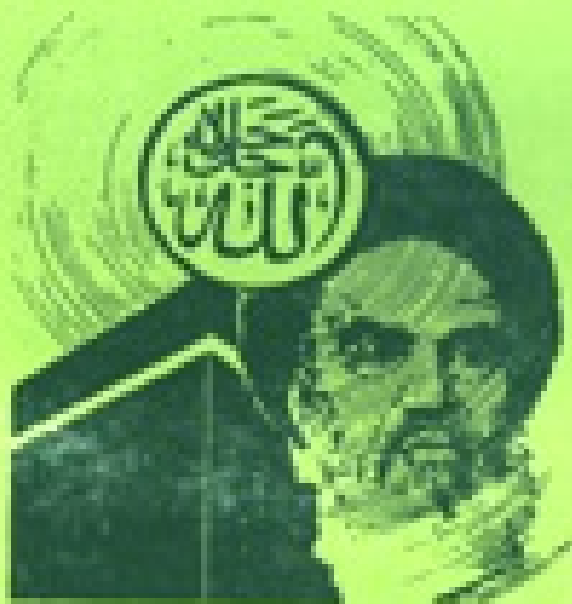
میقات حج



فصل‌نامهٔ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

سال اول ـ شمارهٔ دوم، زمستان ۱۳۷۱



۲

- سیمای حج ابراهیمی
- اعتدال در حج
- حرم منطقه آزاد
- در زادگاه نور
- مناسک حج عاشقان
- بیت الاحزان در تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

شماره اوّل «میقات حج» با برخی کاستیها که لازمه گامهای آغازین هر تلاش و حرکتی است، نشر یافت.

در فرصت کوتاهی که از نشر شماره اوّل می گذرد، با استقبال خوانندگان، دیدگاهها و توجه شایان تقدیر عالمان، محققان و اندیشمندان روبرو بودیم.

بزرگوارانی با اشاره به جای خالی آن در میان نشریات بر لزوم نشر آن تأکید داشتند. نکته‌نگران و فاضلانی نیز، انتقادها و پیشنهادهایی ارائه کردند که همه را به دیده می‌نهیم و از رهنمودها و نقطه نظرهای آنان، در جهت هرچه پربارتر شدن و بهتر عرضه گشتن «میقات» بهره خواهیم گرفت.

عالمان، استادان، نویسندگان و نیکدلانی که در گذشته به زیارت خانه خدا و دیدار دوست نائل شده‌اند نیز، با مقاله‌ها، نگاشته‌ها و خاطره‌ها دعوت «میقات» را لبیک گفتند که ضمن سپاس از عطف توجه این عزیزان، استمرار همگامی و همراهی آنان را آرزومندیم.

در گستره روزافزون نشر مجلّات، گویا جهت گیری تخصصی شدن آنها، از جهات «گونه گونی» قابل توجه است با تخصصی شدن مجلات، از یکسوی پرباری، استواری و گستردگی موضوعی خود را بدرستی درخواهند یافت و از سوی دیگر خواننده نیز به مقصودش سهل‌تر دست خواهد یازید و مثلًا برای دست یافتن به یک مقاله مطلوب، ملزم به دریافت نشریاتی نخواهد شد.

با توجه به نکات یاد شـده، «میقات» با حضور فروتنانه‌اش در خانواده مطبوعات- چنانکه پیشتر گفتیم- تنها به مسائل حج با تفصـیلی که در سرمقاله شماره پیشین آورده‌ایم خواهد پرداخت.

در ابعـاد مختلف حـج، و در چگونگی تـاریخی، اجتمـاعی، سیاسـی و جغرافیـائی مکّه و مـدینه، بی‌گمـان موضوعـات خرد و کلاـن بسیاری است که زمینه تحقیق و بررسی دارد، شناسایی و معرفی و پیشنهاد این موضوعات برای «میقات» مغتنم است.

از ابعاد فقهی حج نیز، روحانیان، راهنمایان و مدیران کاروانهای حج، بی‌گمان

سرمقاله

ص: ۲

گره‌ها و مشکلاتی داشته و دارند که یادآوری اینگونه مسائل برای بررسی و ارزیابی و به تحلیل گذاشتن آنها در «میقات» سودمند تواند بود.

امیدواریم «میقات» با گام کوتاهی که در مسیر و هدفی بلند و فخیم برگرفته است با یاری بیداردلان، و همت بلنداندیشان، کامیاب گردد.

و توفیق از خداست.

مدیر مسئول

حج در کلام پیشوای راحل

حضرت آیهٔاللَّه العظمی امام خمینی- قده-

گردش به دور خانه خدا نشان دهنده این است که به غیر از خدا، گِرد دیگری نگردید و رجم عقبات، رجم شیاطین انس و جن است. شما با رجم، با خدای خود عهد کنید تا شیاطین انس و ابرقدرت‌ها را از کشورهای اسلامی عزیز برانید.

ص: ۳

امروز جهان اسلام به دست آمریکا گرفتار است. شما برای مسلمانانِ قاره‌هایِ مختلف جهان پیامی از خداوند ببرید، پیامی که به غیر از خدا بردگی و بندگی هیچ کس را نداشته باشد. (۱)

*** در لبیک، لبیک، «نه» بر همه بت‌ها گوییـد و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشـید و در طواف حرم خـدا که نشانه عشق به حق است، دل را از دیگران تهی کنیـد وجان را از خوف غیر حق پاك سازید و به موازات عشق به حق، از بت‌های بزرگ و کوچك و طاغوت‌ها و وابستگانشان برائت جویید که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند و همه آزادگان جهان از آنان بریٔ هستند.

و در لمس «حجرالاسود» بیعت با خدا بندید، که با دشـمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنـان- هر که باشـد و هر جـا باشـد- سـر ننهیـد و خوف و زبونی را از دل بزداییـد که دشـمنان خـدا و در رأس آنان شـیطان بزرگ زبونند، هر چند در ابزار آدمکشی و سرکوبی و جنایتشان برتری داشته باشند.

و در سـعی بین صـفا و مروه، با صـدق و صـفا سـعی در یافتن محبوب کنیـد که با یافتن او همه بافت‌های دنیوی گسسـته شود و همه شك‌ها و تردیدها فرو ریزد و همه خوف و رجاهای حیوانی زایل شود و همه دلبستگی‌های مادی گسسته شود و آزادگی‌ها شکفته گردد و قید و بند شیطان و طاغوت که بندگان خدا را به اسارت و اطاعت کشند، درهم ریزد.

و با حال شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفان روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید و با سـکوت و سـکون، تفکر در آیات حق کنید و به فکر نجات محرومان و مستضـعفان از چنگال اسـتکبار جهانی باشـید و راه‌های نجات را از حق، در آن مواقف کریمه طلب کنید.

۱- از پیام امام خمینی به زائران بیت‌الله الحرام-تاریخ ۷/ ۷/ ۵۸- صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۲۶.

ص: ۴

پس به مِنی روید و آرزوهای حقانی را در آن جا دریابید که آن «قربانی نمودن محبوبترین چیزِ خویش، در راه محبوب مطلق» است. و بدانید تا از این محبوب‌ها که بالاترینش حب نفس است و حب دنیا تابع آن است، نگذرید به محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد. و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان‌زادگان همه گریزان شوند. (۱)

۱- از پیام امام خمینی به زائران بیت‌الله الحرام- تاریخ ۱۶/ ۵/ ۶۵- صحیفه نور، ج ۲۰ ص ۱۸.

ص: ۵

ص: ۶

حج از دیدگاه رهبر معظم انقلاب‌اسلامی حضرت آیهٔ‌اللّٰه خامنه‌ای (حفظه‌اللّٰه)

خدا را سپاس که حج را همچون ذخیره‌ای تمام نشدنی و چشمه‌ای همیشه جوشان و چون جویباری زلال و مستمر برای امت خالده قرار داد که در هر حال آن که بشناسد و قدر داند، توان استفاده از آن را خواهد داشت و آن را داروی این بیماریهای مهلک خواهد ساخت. و خدا را سپاس که بر ملت شایسته ایران رحمت آورد و شوق کعبه مقصود را پس از سرزنش خارهای مغیلان بیابان‌طلب، به جام وصلی که شیرینی عزت و کامیابی هر دو را داشت، برآورده ساخت. حقی را که سالی چند به ناروا از آنان بازداشته شده بود، کریمانه به آنان برگرداند، و جای خالی ملتی را که حج ابراهیمی و محمدی- صلی‌اللّٰه علیه و آلهما را جایگزین حج بوجهلی کرده بود، به نیکو وجهی پرکرد، دل تفتیده مشتاقان مهجور و

ص: ۷

مصدود و محصور را با جرعه وصال، آرامش بخشید و جان مبتهج از انوار معرفت و لبریز از شوق زیارت را لبیک اجابت گفت، بندگان مخلص را به لطفی ویژه نواخت و وعده نصرت مؤمنان را انجاز کرد و خانه خود را جایگاه طائفین و عاکفین قرار داد.

پروردگارا! به این حاجیان مشتاق و سراز پا نشناخته و پس از انتظاری جانگزا به خلوت دوست باریافته و به همه برادران و خواهرانی که از اقطار عالم به بارگاه عام رحمت و غفران شتافته‌اند، نظری به لطف و رأفت بیفکن و دلهاشان را از انوار معرفت و بصیرت روشن فرما، و هدایت و کمک خود را شامل حال آنان کن و آنان را به عزمی راسخ بر اصلاح حال امت مسلح ساز و بر دشمنانشان پیروز فرما، آمین رب‌العالمین.

پروردگارا! بر ارواح شهدایی که در چهار سال پیش از این، در حریم امن الهی هدف خصومت و کین قرار گرفته و زن و مرد و پیر و جوان، مظلومانه در عتبه خانه دوست به خون غلتیدند و کسان و عزیزانِ چشم انتظار خود را با جنازه‌های خونین خود از انتظار به درآوردند، رحمت و فضل خود را نازل فرما و ثواب حج تمام را به آنان که در حسرت آن به ملکوت پرواز کردند عطا کن.

... پروردگارا! برترین صلوات و سلام و تحیت خود را بر منجی بشریت در همه اعصار و قرون و برترین پیامبر و برگزیده‌ات حضرت محمد بن عبداللّه- صلی اللّه علیه و آله و سلم- نازل فرما که راه راست را به بشر نشان داد و وحی تو را بر آنان فروخواند و کلیدهای سعادت دنیا و آخرت را در دسترس آنان نهاد و در حیات با برکتش سرمشق قرنهای طولانی انسانیت را گنجانید. درود و سلام و تحیت تو بر او و اهل بیت طیب و معصومش بویژه حضرت بقیة‌اللّه الاعظم مهدی منتظر و حجت خدا بر زمین- عجل‌اللّه فرجه و ارواحنه فداه-.

اینک شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف جهان در محشر عظیم حج گرد آمده و در هجرت از «من» قومی و نژادی و فرقه‌ای، به

ص: ۸

«ما» ی اسلامی و قرآنی پیوسته‌اید مناسب است مسائلی را مدّنظر داشته، در باره آن با دیگر مسلمین تبادل اندیشه کنید و پس از سفر حج، آن را سر رشته تأمل و فکر و عمل سازید. (۱)

اسرار حج در روایات

عبداللَّه جوادی آملی

۱- از پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به زوار بیت‌الله الحرام ۲۶ خرداد سال ۷۰ ه- ش.سوم ذی‌الحجه ۱۴۱۱ ه- ق.

ص: ۹

بحث، در تبیین گوشه‌هایی از اسرار حج است. تا زائران بیت اللَّه با آگاهی به این اسرار، این سیر را پشت سربگذارند.

گرچه برای هر کدام از این مناسک، سرّی است و برای مجموع حج و عمره هم سری است. ولی بطور گذرا به گوشه‌هایی از اسرار این سفر الهی اشاره می‌شود.

اسرار عبادات

زائران بیت‌اللَّه هر عبادتی را که انجام می‌دهند، راز و رمز بسیاری از آنها برایشان روشن است. نماز کارهایی دارد. روزه دستوراتی دارد، زکات و جهاد دستوراتی دارد و ... که پی بردن به منافع و فواید این دستورات، دشوار نیست.

نماز ذکرهایی دارد که معنایش روشن است. رکوع و سجودی دارد که تعظیم را تفهیم می‌کند، و تشهّدی دارد که اعتراف را به همراه دارد و ...

روزه گرفتن پرهیز از مشتهیات است.

همدلی و همدردی و هماهنگی با مستمندان است. یادآوری مسأله فشار گرسنگی و تشنگی بعد از مرگ است.

روزه گرفتن هم منافع فراوانی دارد که منافع دنیایی (طبی) آن مشخص و منافع روحی و معنوی‌اش معین‌است.

زکات که انفاق، تعدیل ثروت و رسیدگی به حال مستمندان و ضعیفان است. آنهم منفعت و مصلحتش مشخص است.

جهاد و مرزداری و دفاع مقدس علیه تهاجم بیگانگان، منافع فراوانی دارد که پی بردن به آنها دشوار نیست.

لیکن حج، یک سلسله از دستورات و مراسم و مناسکی دارد که پی بردن به راز و رمزش بسیار سخت است. معنای بیتوته کردن در مشعر، سرتراشیدن، بین صفا و مروه هفت بار گشتن و در بخشی از این مسافت هَروَله کردن و ... راز و رمز اینها پیچیده است؛ لذا جریان تعبد در حج بیش از سایر دستورات دینی است.

مرحوم فیض از وجود مبارک رسول خدا- صلی اللَّه علیه و آله- نقل کرد که حضرتش در موقع لبیک گفتن به خدا عرض کرد: «لبّیکَ بِحَجّةٍ حقّاً، تعبّداً و رِقّاً». «خدایا من با رقّیت و عبودیت محض، لبیک می‌گویم و مناسک حج را انجام می دهم». چون سرّ بسیاری از

ص: ۱۰

مناسک، به عقل عادی قابل تبیین نیست.

چون روح تعبّد در حج بیشتر است. لذا در هنگام لبّیک، عرض کرد: «تعبّداً و رقّاً». نظیر ذکری که در سجده تلاوت گفته می‌شود (۱)

عبودیت صرف

پس حج یک سلسله دستوراتی دارد که با بندگی محض و رقیّت صرف و عبودیّت تامّه هم‌آهنگ‌تر است؛ برای اینکه آن اسرار و آن منافع مرموز را تبیین کنند، به صورتهای منافع و فواید در روایات، گوشه‌هایی از آن را بیان کرده‌اند. و گاهی هم به صورت داستان در سخنان اهل معرفت و اهل دل دیده می‌شود که از یک سوی به عنوان بیان اسرار و از سوی دیگر به عنوان داستان می‌خواهند بخشهای اساسی حج را خوب تفهیم و تبیین کنند.

یکی از مناسک حج، مسأله لبّیک گفتن است که احرام، با این تلبیه بسته می‌شود. بعد از احرام، مستحب است انسان این لبیک‌ها را ادامه دهد تا آن محدوده‌هایی که خانه‌های مکه پیدا شود. این «لبیک» که انسان در هر فراز و نشیبی و در هر اوج و حضیضی آن را زمزمه می‌کند برای آن است که در هر لحظه و آنی، آن عهد را تجدید کند.

از وجود مبارک پیغمبر- صلی اللَّه علیه و آله- نقل شده است که: «اگر در امّتهای گذشته رهبانیتی راه یافت، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و تکبیر در هر بلندی و مانند آن».

«تکبیر بر هر بلندی» ناظر به همین تلبیه (لبّیک اللهمّ لبّیک) است که زائران بیتِ خدا، به هر جای بلندی که می‌رسند می‌گویند. این به صورت یک رهبانیت است. راهب کسی است که از خدا بهراسد و ذات اقدس اله ما را به رهبانیت ممدوح و پسندیده فراخواند، فرمود:

«ایّایَ فارهبون» (۲).

از جهنم ترسیدن هنر نیست. از ذات اقدس اله هراسناک بودن هنر است، که آن خوف عقلی و حریم گرفتن است. از این جهت است می‌گویند: آن شخص محترم است؛ یعنی باید در حضور او حریم گرفت و نباید به او نزدیک شد که مبادا ادب ترک شود.

درباره ذات اقدس الهی باید حریم بگیریم، چون در همه حالات خدا با ما است. «وَ هُوَ مَعَکُم ایْنَما کُنْتُم» (۳)، منظور از این حریم گرفتن و نگهداری حرمت

۱- مقصود از سجده تلاوت سجده‌هایی است که با شنیدن آیات ویژه بر شنوندگان واجب می‌شود و ذکر آن عبارت است از: «لا اله الّا اللَّه حَقّاً حقّاً لا اله الّا اللَّه ایماناً و تصدیقاً لا اله الّا اللَّه عبودیةً و رقّاً سَجَدتُ لک یا ربّ تعبّداً و رقّاً لا مستنکفاً و لا مستکبراً بل انَا عبدٌ ذلیل ضعیف خائف مستجیر».

۲- بقره: ۴۰.

۳- حدید: ۴.

ص: ۱۱

فاصله زمانی یا مکانی نیست؛ زیرا هر جا که باشیم او با ما است. درباره استاد می‌شود گفت که به فلان استاد احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید. وقتی استاد جایی نشسته است، شما مقداری پایین‌تر بنشینید. کنار استاد یا بالاتر از او ننشینید.

این را می‌گویند احترام کردن؛ یعنی حریم گرفتن. لیکن اینگونه احترام کردن در باره ذات اقدس اله فرض ندارد که ما بگوییم: به خدا احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید؛ یعنی جای معیّن و یا در زمان معین ننشینید و ... چون خداوند با همه، در همه شرایط، بدون امتزاج، حضور و ظهور دارد.

بنابراین، احترام خدا، احترام و حریم‌گیری اعتقادی است؛ یعنی انسان باید در پیشگاه حق آنقدر کرنش کند که غیر او را نبیند، به غیر او تکیه نکند و به غیر او دل نبندد و بگوید: «لبیک»؛ یعنی من به حضور تو آمده‌ام. «ایّایَ فَارهبون» یعنی این. و حجی هم که به عنوان رهبانیت محمود و ممدوح تشریع شده، همین است، انسان در بسیاری از مناسک و مراسم می‌گوید: «لبیک».

اصلِ بستن حج و عمره بصورت احرام، با لبیک شروع و بعد هم تکرار می‌شود.

اینجاست که وجود مبارک پیغمبر- صلی اللَّه علیه و آله- (طبق این نقل) فرمودند: «لَبیک بَحَجَّةٍ حقّاً تعبُّداً و رِقّاً».

البته کسانی که مکه مشرف می‌شوند، حج یا عمره انجام می‌دهند و لبیک می‌گویند، چند گروهند. چون ایمان درجاتی دارد، مؤمنان نیز دارای درجاتی هستند، تلبیه هم مراتبی دارد.

همه می‌گویند: لبیک، اما بعضی سؤال انبیا، دعوت و اعلان انبیا را لبیک می‌گویند. بعضی دیگر دعوتِ اللَّه را.

بعضی‌ها می‌گویند: «لبیک داعِیَ اللَّه، لبیک داعِیَ اللَّه»، یعنی ای کسی که ما را به اللَّه دعوت کرده‌ای، ما لبیک می‌گوییم؛ یعنی اجابت کرده‌ایم. و آمده‌ایم. اینها متوسّطین از مؤمنان و زائران بیت خدایند. اینها کسانی هستند که دعوت ابراهیم خلیل را اجابت می‌کنند. ابراهیم خلیل هم مردم را به زیارت بیت‌اللَّه دعوت کرده است نه به غیر آن. فرمود:

«وَ اذِّن فی النّاسِ بالحج یَأْتوکَ رِجالًا و عَلی کُلِ ضامِرٍ یأْتینَ مِن کُل فَجٍّ عمیق» (۱).

«اذان»، همان اعلان کردن و اعلان عمومی دادن است به صورت عَلَن و آشکار.

۱- حج: ۲۷.

ص: ۱۲

عـده‌ای سـخنان ابراهیم خلیـل را می‌شـنوند و به همـان نـدا جـواب می گوینـد که: «لبیـک داعِیَ اللّه، لبیـک داعِیَ اللّه». از این فراتر، کسانی هستند که دعوت «اللّه» را می‌شنوند و به آن پاسخ می گویند.

ذات اقـدس اله در قرآن کریم این چنین فرمود: «وَ لِله عَلی النّـاس حِجُّ الـبیت مَن اسـتطاعَ الیه سبیلًـا» (۱). «از طرف خـدا بر بندگان مستطیع، حج واجب است».

مستطیع، نه یعنی کسـی که مالک و مالـدار باشـد. مسـتطیع؛ یعنی کسـی که بتوانـد این سـفر را به صورت عادی طی کند و بعد هم مشـکلی نداشته باشد؛ خواه به عنوان خدمات باشد، خواه به عنوان مهمانی، خواه کسی او را اجیر کرده و یا نائب شده باشد، در همه این موارد می‌شود «مستطیع»، منتهی در مسأله اجاره و نیابت، استطاعت از آنِ منوب عنه است، در موارد دیگر مال خودش.

انسانِ مستطیع بایـد دعوت خدا را لبیک بگوید. چون خدا فرمود: «لِله عَلی النّاس حِجُّ البیتِ ...». این زائر بیت‌اللّه که جزء اوحدی از مردان با ایمان است، به خدا پاسخ مثبت می‌دهد. می گوید:

«لبیـک، ذا المعـارج لبیـک، داعیاً الی دار السـلام لبیـک، مرهوبـاً، مرغوبـاً الیـکَ لبیـک، لاـ معبودَ سِواکَ لبیـک»، این تلبیه‌ها نشان می‌دهـد، که زائر بیت‌اللّه جواب خـدا را می‌دهـد نه جواب خلیل خـدا را. گرچه جواب خلیل خـدا هم جواب خـداست. و نیز گرچه جواب خدا بدون جواب خلیل خدا نیست. اما این شـهود عارف است و زائر بیت‌اللّه است که فرق می کند. تلبیه‌ها هم یکسان نیست.

گرچه ممکن است کسـی بگویـد: «لبیـک ذَا المعارجِ لبیک»، ولی در حقیقت به: «اذّن فی الناس بالحـجّ» لبیک می گویـد: به دعوت خلیـل لبیـک می گویـد نه به دعوت جلیـل. چون هر انـدازه که انسان در آن مرحله اول پاسـخ داد، به همان انـدازه در مقام ظاهر هم لبیـک می گویـد. و چـون دو بـار لبیـک گفته‌ایم. و این لبیک‌هـا هم در طول هم است و همواره هر دوی این‌هـا محفوظ است. یک قضیه تاریخی نیست که گذشته باشد. یکی همان است که در سوره اعراف آمده:

«وَ اذ اخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی ادَم مِن ظهورهم ذُرِّیَّتَهُم و اشهَدَهُم عَلی انفُسهم، الَسْتُ بربّکُم قالوا بَلی» (۲).

ذات اقدس اله به رسولش فرمود: «به یاد این صحنه میثاق گیری باش». گرچه خطاب به پیغمبر است ولی در حقیقت

۱- آل عمران: ۹۷.

۲- اعراف: ۱۷۲.

ص: ۱۳

همه انسانها مخاطبند. خدا می‌فرماید: به یاد این صحنه باشید که ما از شما تعهد گرفتیم، حقیقت خودتان را به شما نشان دادیم. شما ربوبیت ما را فهمیدید، عبودیت خود را مشاهده کردید و گفتید: «بَلی». در جواب خدا که فرمود:

«آیا من رب شما نیستم»؟ گفتید: «آری ربّ ما هستی».

صحنه دیگر، وقتی است که ابراهیم خلیل- سلام اللَّه علیه- از طرف ذات اقدس اله مأمور شد تا اعلان حج کند، که: «وَ اذّن فی الناس بالحج ...». به مردم دستور داد که حج بیایید. حضرت خلیل طبق این نقل، بالای کوه ابی قُبیس رفته، و دستور اله را اعلان کردند که: «از هر راهی که هست، به زیارت بیت خدا مشرّف شوید». مرد و زن جهان بشریّت که در اصلاب و ارحام پدران و مادرانشان بودند، همه گفتند: «لبیک».

این صحنه لبیک گویی به دعوت خلیل، مشابه صحنه لبیک گویی دعوت خداست در جریان عالم ذرّیهٔ.

همانطوری که آن صحنه الآن هم هست، صحنه تلبیه دعوت خلیل نیز الآن هست. یک قضیه تاریخی نبود. چون سخن از ذرات ریز نیست. سخن از صُلب و رَحم نیست. سخن از فطرت است و روح. چه در مسأله عالم ذریه‌ای که: وَ اذ اخَذَ ربّکُم مطرح کرد و چه در آنچه که در آیه «و اذّن فی الناس بالحج». در حقیقت ارواح بشر و فطرتهای آنان پاسخ مثبت داده است، هم به دعوت خدا و هم به دعوت خلیل خدا. آنها که در دعوت خلیل خدا، خلیل را دیدند، هنگام لبیک هم می‌گویند: «لبیک داعی اللَّه، لبیک داعی اللَّه».

آنها که هنگام تلبیه اعلان حضرت خلیل، صاحب اصلی؛ یعنی ذات اقدس اله را مشاهده کردند، آنها هنگام تلبیه می‌گویند:

«لبیّک ذَا المعارج لبیّک، داعیاً الی دارالسلام لبیک، مرهوباً مرعوباً الیک لبیک، لبیکَ لا مَعبود سِواک لبیک، لبیّکَ لا شریکَ لکَ لبیک» و مانند آن. که به خود خدا پاسخ می‌دهند.

این دو نوع پاسخ دادن، دو نوع عبادت کردن و دو نوع آگاهی داشتن، در بسیاری از مسائل دینی مطرح است؛ مثلًا افراد عادی کلمات قرآن را که تلاوت می‌کنند، برای آنها مطرح نیست که این سخنان را از کجا دارند می‌شنوند.

مؤمنانی که اهل معنا و اهل دلند،

ص: ۱۴

بگونه‌ای قرآن را قرائت می‌کنند که گویا دارند از وجود مبارک پیغمبر- صلی اللَّه علیه و آله- این کلمات را تلقّی می‌کنند. چون پیغمبر این کلمات را قرائت فرمود و همه شنیدند. و گویا دارند از خود پیامبر می‌شنوند.

اینان اوحدی از اهل قرائت و معرفتند. ائمّه- علیهم‌السلام وقتی هنگام نماز، حمد را قرائت می‌کردند، بعضی از کلمات را آنقدر تکرار می‌کردند که گویا از خود خدا می‌شنوند.

در کریمه: «وَ انْ احَد مِن المشرکینَ استجارَکَ، فَاجِره حتّی یَسمَعَ کلامَ اللَّه» (۱).

هم این دو مطلب هست. بعضی‌ها که در محضر رسول اکرم- صلی اللَّه علیه و آله- قرار می‌گرفتند، قرائت پیغمبر را طوری می‌شنیدند که گویی از خدا دارند تلقی می‌کنند. چون این کتاب برای همه نازل شده است. منتهی آن کسی که مستقیماً دریافت کرد و گیرنده وحی بود، شخص پیغمبر است و لا غیر، در قرآن کریم فرمود: «بالبیّنات و الزُبرِ و کتاب انزلنا الیک الذکرَلِتُبیّنَ لِلنّاس ما نُزِّلَ الیهِم» (۲). قرآن، هم «انزال» به طرف پیغمبر است و هم «تنزیل» به طرف مردم. برای مردم هم نازل شده است. مردم هم گیرندگان کلام خدایند.

منتهی به وساطت رسول اکرم- صلی اللَّه علیه و آله- پس گروهی می‌توانند به جایی برسند که هنگام تلاوت قرآن گویا این کلمات را از ذات اقدس اله استماع می‌کنند. در مسأله تلقّی سلام هم این چنین است. ذات اقدس اله بر مؤمنین صلوات و سلام دارد صلواتش در سوره احزاب است که:

«هُوَ الذی یُصَلی علیکُم وَ ملائکتهُ لِیخرِجَکُم مِنَ الظّلمات الی النّور» (۳). سلامش در سوره دیگر است که فرمود:

«سَلام علی موسی و هارون، انّا کذلکَ نَجزی المؤمنین» (۴). درست است که این سلام بر موسی و هارون است اما به دنبالش بعد فرمود: «ما این چنین مؤمنین را پاداش می‌دهیم». یعنی سلام خدا بر مؤمنین هم خواهد بود. البته آنجا که بر نوح سلام فرستاده است، که:

«سلام علی نوحٍ فی العالمین» (۵)، مخصوص خود نوح است. در سراسر قرآن این تعبیر فقط یک جا آمده و آن هم درباره نوح است که و این به خاطر آن نُه الی ده قرن رنج و تلاشی است که او در راه تبلیغ الهی تحمّل کرد. درباره

۱- توبه: ۶.

۲- نحل: ۴۴.

۳- احزاب: ۴۳.

۴- الصافات: ۱۲۰.

۵- الصافات: ۷۹.

ص: ۱۵

انبیای دیگر، کلمه «فی العالمین» ندارد، ولی این مقدار هست که بعد از سلام بر انبیا، می‌فرماید: «ما بندگان مؤمن را این چنین پاداش می‌دهیم». سلام خدا هم فعل خداست؛ چون خود او سلام است و به دار سلام هم دعوت می کند. از اسماء حُسنی و اسماء فعلی حق، سلام است، و انسانها را به دارالسلام دعوت می کند؛ یعنی به دار خود فرا می‌خواند.

و همین سلامت را هم به عنوان «فیض» نصیب بندگان صالح قرار می‌دهد. پس خداوند بر مؤمنین هم صلوات می‌فرستد و هم سلام. منتهی کسانی که این سلام را تلقی می کنند، گاهی از فرشته تلقّی می کنند، گاهی از پیغمبر- صلی اللَّه علیه و آله-، آنان که اوحدی از انسانها هستند، از ذات اقدس اله تلقی می کنند.

در سوره مبارکه انعام فرمود:

«وَ اذا جاءَک الذینَ یُؤمنونَ بِایاتَنا فَقُلْ سَلام علیکُم» (۱).

یعنی وقتی مؤمنان در محضر و مکتب تو حضور یافتند تا معارف الهی را بشنوند و یاد گیرند، بگو «سلام علیکم». وقتی مؤمنان برای خطابه و مانند آن نزد پیامبر حضور می‌یافتند، حضرت سلام می کردند. منتهی چون رسول خدا سخنی را بدون وحی نمی گوید پس باید گفت که به دستور خدا این سلام را به مؤمنین ابلاغ کرده است. مؤمنین دو درجه‌اند: عده‌ای سلام را از خود پیغمبر تحویل می گیرند، عده‌ای هم از ذات اقدس اله. «وَ اذا جاءَکَ الذّینَ یُؤمنونَ بِایاتنا فَقُل سلام علیکم». این سلامی که پیغمبر به مؤمنین دارد، مؤمنین آن را گاهی از پیغمبر تلقی می کنند، و گاهی از ذات اقدس اله. پس دو مرتبه است.

تلبیه هم اینگونه است؛ یعنی معتمران و حاجیانی که می گویند: «لبّیک»، گاهی دعوت خدا را پاسخ می گویند، لذا می گویند: «لبیک ذا المعارج لبیک، لبیک مرهوباً مرعوباً الیکَ لبّیک، لبّیک لا مَعبود سِواک لبّیک». گاهی هم دعوت خلیلِ حق را پاسخ می‌دهند، می گویند: «لبّیک داعی اللَّه، لبیک داعی اللَّه». این دو نحو است.

این سرّ تلبیه گفتن است.

وقتی زائر به بارگاه اله بار می‌یابد، هر مشکلی که دارد، چون درست لبیک گوید، مشکلش برطرف می‌شود و برمی گردد. اینها را به عنوان سرّ گفته‌اند.

گفته‌اند که صاحبدل واهل معرفتی با

۱- انعام: ۵۴.

ص: ۱۶

لباس ژنده و چرکین به حضور صاحب مقامی بار یافت. به او گفتند:

با این لباس چرکین به پیشگاه صاحب مقام رفتن عیب است. در جواب گفت:

با لباس چرکین به پیش صاحب مقام رفتن عیب نیست. با همان لباس چرکین از حضور صاحب مقام برگشتن ننگ است؛ یعنی یک انسان وقتی به حضور صاحب مقام می‌رسد، اگر صاحب مقام او را لایق ندانست و رد کرد و چیزی به او نداد برای او ننگ و عیب است. ولی اگر او یک انسان شایسته‌ای بود، صاحب مقام او را می‌پذیرد، به او هدیه و انعام می‌بخشد، عطیّه می‌دهد و مانند آن.

این صاحبدل، با این داستان گفت: با دست گناه به سوی خدا رفتن و دست پر از گناه را به طرف خدا دراز کردن ننگ نیست، با دست گناه از پیش خدا برگشتن ننگ است. اگر خدا نپذیرد و گناهان را نبخشد انسان آلوده می‌رود و آلوده برمی گردد.

و باز گفته‌اند: از صاحبدل و صاحب معرفتی که به حضور صاحب مقامی می‌رسید، سؤال کردند:

وقتی به حضور صاحب مقام می‌روی چه می‌بری؟ یا وقتی به حضور صاحب مقام آمدی چه آوردی؟ او در جواب گفت:

وقتی کسی به حضور صاحب مقام می‌رود، از او سؤال نمی کنند چه آوردی؟ از او می‌پرسند چه می‌خواهی؟ من اگر می‌داشتم که اینجا نمی آمدم.

این، دو داستان است ولی واقعیتی را به همراه دارد. یعنی انسان وقتی به بارگاه اله می‌رود نمی‌تواند بگوید: من عمری زحمت کشیدم، عالِم شدم، کتاب نوشتم، مبلّغ شدم، معلّم شدم، یا مالی در راه خدمت به جامعه مصرف کردم و ...

چون همه اینها عطیّه اوست.

«وَ ما بِکُم مِن نعمَةٍ فَمِنَ اللَّه» (۱).

پس هیچکس نمی‌تواند ادّعا کند که:

من با این کوله‌باری از فضیلت و هنر به پیشگاه خدا رفتم. چرا که همه اینها مال اوست، خودِ انسان که چیزی ندارد. با دست تهی می‌رود. هیچکس به درگاه حق با دست پرنمی‌رود. لذا به هیچکس نمی گویند: چه آوردی؟ به همه می گویند: چه می‌خواهی؟

مسأله زیارت خانه خدا، به عنوان

۱- نحل: ۵۳.

ص: ۱۷

ضیافت و مهمانداری است. ما باید متوّجه باشیم که مبادا خدای ناکرده، کاری را که خیر بود و از ما صادر شد، آن را به حساب خودمان بیاوریم و بگوییم: خدایا! ما این مقدار کار خیر کردیم! اینها مال اوست. وقتی به خانه او می‌رسیم، می گوییم: «الحَرمُ حَرمُک، البَلَدُ بَلَدُک، البَیْتُ بَیْتُک وَ انَا عَبدُک بِبابِک»، همان بیانی که امام سجاد- سلام‌اللَّه‌علیه در دعای ابو حمزه ثمالی در سحرهای ماه مبارک رمضان عرض کرد: «سیّدی عبدک ببابک اقامته الخصاصهٔ بین یدیک». عرض کنیم خدایا! فقر و تهیدستی ما را به اینجا آورده است، ما چیزی نیاوردیم، آمدیم که چیزی ببریم.

اگر کسی به اعتماد اعمال خود به زیارت خانه خدا برود ضرر کرده است؛ چون مال خدا را مال خود پنداشته. آن خیرات که از توفیقات و نعمتهای الهی بود. و باید به خاطر آنها خدا را ستایش کرد.

پس این داستانها و آن اسرار از یک سوی، و این داستانها از سوی دیگر، برای آن است که منافع، فواید و راز و رمز مناسک حج را باز گو کنیم.

مطلب دیگر آن است که وقتی زائر بیت‌اللَّه، در برابر درِ کعبه می‌ایستد، سمت چپ او حجرالأسود است و سمت راستش مقام ابراهیم و مانند آن.

ولی وقتی دقت می کند و خانه خدا را حساب می کند، می‌بیند حجرالأسود سمت راست خانه خداست و مقام ابراهیم سمت چپ. سرّش آن است که مقام رسول اکرم- صلی اللَّه علیه و آله- به منزله یمین و سمت راست است و مقام خلیل خدا- صلوات اللَّه و سلامه علی نبینا و آله و علیه آلاف التّحیّهٔ و الثّناء- به منزله دست چپ است.

روبروی در کعبه که ایستاده است این دعاها را می‌خواند: که خدایا: «البیتُ بیتُکَ وَ انا ضَیفکَ و انَا عَبدُکَ» و مانند آن. حِجْر اسماعیل قبله نیست ولی مطاف است. آنجا هاجر- سلام‌اللَّه‌علیها دفن است، بسیاری از انبیا آنجا دفنند. به احترام قبر هاجر و انبیا، آنجا مطاف قرار داده شد. اوّل رکن، حجرالأسود است، بعد وقتی که به طرف حجر اسماعیل می‌آیی رُکن شامی، بعد وقتی که برمی گردی رکن مغربی است. پشت سر در کعبه، مُستجار است و رکن دیگر رُکن یمانی است. یعنی کعبه را که دارای چهار رکن است، شما که زائر بیت‌اللَّه

ص: ۱۸

هستید، اگر روبروی کعبه بایستید، دست چپ شما به طرف حجرالأسود است.

در حقیقت حجرالأسود یمین کعبه است و طرف دست راست کعبه است.

قسمت راست کعبه دو رکن دارد، یکی همین رکن حجرالأسود است، یکی هم پایین‌تر از آن رکن یمانی است. دست چپ کعبه هم دو رکن دارد یکی رکن شامی است و دیگری رکن مغربی. بین رکن مغربی و رکن یمانی، مُستجار است.

آنجاست که انسان گویی به دامن خدا می‌چسبد و خود را به دامن لطف اله متمّسک می کند.

در اینگونه از مراسم، هر لحظه‌ای مسألهای هست که انسان با آن دعاهای مخصوص این مسایل را انجام می‌دهد و بازگو می کند و در نوبتهای قبل هم به عنوان اسرار حج، این نکته را عنایت فرمودید که مسأله کوه صفا را گفتند:

«صفا»، برای اینکه از وصف انبیا مخصوصاً آدم- سلام اللَّه علیه- بهره‌ای برد. چون در قرآن کریم آمده است:

«انَّ اللَّه اصطَفی ادَمَ و نوحاً وال ابراهیم و ال عِمران عَلی العالمین» (۱). آنان مصطفای الهی هستند. و چون وجود مبارک آدم روی کوه صفا ایستاد برابر همین بیت، از مصطفی بودن آدم، این کوه شده صفا. این نکته است. و اگر کسی از این کوه صفا، صفا بگیرد مصطفای خدا خواهد شد. خداوند عده‌ای را برمی گزیند. «اللَّه یصطفی مِن الملائکةِ رُسُلًا و مِنَ الناسِ» (۲). خدا یک سلسله را به عنوان مصطفی و برگزیده دارد.

در باره مروه هم مشابه این که گفتم، حوّا- علیهاالسلام- که مرأة بود آنجا قرار گرفت، از این‌رو آن را «مروة» خواندند.

در بعضی از نقلها از ائمه- علیهم السلام آمده:- مرحوم ابن بابویه قمی- رضوان اللَّه تعالی علیه- در کتاب مَن لا یحضره الفقیه و دیگران نیز نقل کرده‌اند- که چرا کعبه، «کعبه» است. ظاهراً امام صادق- سلام اللَّه علیه- فرمود: چون کعبه خانه مکعب شکلی است و شش سطح دارد یعنی چهار دیوار، یک سقف، و یک کف دارد، پس مکعب است و کعبه است. بعد فرمود: سرّ اینکه چهار دیوار دارد آن است که بیت‌المعمور دارای چهار دیوار و چهار ضلع است. بیت‌المعمور دارای چهار ضلع است؛ برای اینکه عرش خدا دارای چهار ضلع است و عرش خدا دارای

۱- آل عمران: ۳۳.

۲- حج: ۷۵.

ص: ۱۹

چهار ضلع است برای اینکه کلماتی که معارف الهی بر آن کلمات استوار است چهار جمله است و آن: «سبحان اللَّه» و «الحمدلِلّه» و «لا اله الّا اللَّه» و «اللَّه اکبر»: تسبیح است و تهلیل، تحمید است و تکبیر. (۱) این حدیث، انسان را از عالم «طبیعت» به عالم «مثال» و از عالم مثال به عالم «عقل» و از عالم عقل به عالم «اله» آشنا می کند.

معمولًا در کتابهای اهل حکمت برای هر موجودی سه مرحله قائلند؛ یعنی می گویند: اینها در عالم طبیعت وجود دارند، وجود مجرد برزخی آنها در عالم مثال هست و وجود عقل آنها در نشأه تجردات عقلی وجود دارد.

ولی اهل معرفت و عرفا، مطلب دیگری دارند که آن، از عرفان به حکمت متعالیه راه پیدا کرده است. این سخن در نوع کلمات حکیمان نیست. در حکمت متعالیه است که آن هم از اهل معرفت گرفته شده و آن این است که: هر شیئی که موجود است، چهار نشئه وجودی دارد: ۱- عالم طبیعت ۲- عالم مثال ۳- عالم عقل ۴- عالم اله، که قانون بسیط الحقیقه بودن و امثال آن را آنجا دارند که ذات اقدس اله بدون محدود بودن، بدون متعیّن به حد بودن، مشخص به شخص خاص بودن، بدون ماهیت داشتن، بدون مفهوم داشتن، بدون تعیّن داشتن و ... حقیقت هر چیز را به نحو اعلی و اشرف واجد است. این حدیث شریف می‌تواند آن مراحل چهارگانه وجودی که اهل معرفت می گویند باز گو کند. حقیقت کعبه یک وجود مادی دارد، در سرزمین مکه، همین خانه‌ای است که ابراهیم خلیل- سلام اللَّه علیه- آن را بنا کرده، اسماعیل هم دستیار او بود. حقیقت آن در عالم مثال وجود دیگری دارد. همین حقیقت در عالم عقل که عرش اله است وجود دیگری دارد و همین حقیقت در نشأه تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل که مقام الهیت است و اسماء الهی است، وجود دیگری دارد. فرمود چون اسماء الهی و کلمات توحیدی و دینی چهارتاست، عرش چهار گوشه دارد، و منظور عرش، تخت و مانند آن نیست.

بیت‌المعمور هم چهار گوشه دارد.

بیت‌المعمور که خانه سنگی و گلی و امثال ذلک نیست و کعبه هم چهار ضلع و چهار دیوار دارد. آن وقت زائران بیت‌اللَّه عده‌ای دور همین کعبه می گردند

۱- من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۲۴ ح ۲ شماره مسلسل ۵۴۰.

ص: ۲۰

و لا ـ غیر. عـده‌ای از اینجـا گذشـته تـا عـالم مثـال را درک می‌کننـد. آنهـا که «خوفـاً من النار» یا «شوقاً الی الجنه» به بیت‌اللَّه مشـرف می‌شوند کسانی هستند که از این مرحله هم بالاتر تا مقام عرش خدا بار می‌یابند، نظیر حارثهٔ بن زید که گفت:

«کَانّی انظُرُ الی عرشِ الرَّحمن بارزاً». و از این بالاتر مقام خود عترت طاهر است که حقیقت کعبه به اینها فخر می‌کند و آن این است که اینهـا برای «سـبحان اللَّه» و «الحمـدللَّه» و «لا ـ اله الّا اللَّه» و «اللَّه اکـبر» طواف می‌کننـد. بر محور این چهـار کلمه طواف می‌کننـد. اشواط سـبعه آنان نیز پیرامون این کلمات چهارگانه است، نماز بعد از طواف دور همین چهار کلمه است. سعی بین صفا و مروه بعد از طواف به دور همین چهار کلمه است.

وقوفشان در عرفات و مشـعر و منی برای باریابی به حرم امن، همین چهار کلمه است، که روح این کلمه هم در حقیقت یک واقعیت بیش نیست.

امیدواریم که توفیق زیارت بیت‌اللَّه با آگاهی به اسـرار و حِکَم نصـیب همه شـما زائران بیت خدا شود و ذات اقدس اله این کعبه‌را و حرم مطهر رسول خـدا- صـلی‌اللَّه علیه و آله و قبور ائمه بقیع- صـلوات اللَّه و سـلامه علیهم اجمعین- و همچنین اعتـاب مقـدسه سایر امامان معصوم- علیهم‌السـلام- را از سـلطه بیگانگان آزاد بفرمایـد. آن توفیق را مرحمت بکنـد وقتی حجّت بن الحجـج البالغـهٔ، ولی عصـر، امـام زمان ارواحنا فـداه، کنار همین کعبه صـدای «انا بقیّهٔ اللَّه، بقّیـهُ اللَّه خیرلکُم انْ کنتُم مؤمنین» (۱) را به عـالم طنین افکن می‌کند ما بشنویم و بشتابیم.

۱- هود: ۸۶.

ص: ۲۱

مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی «ره»

ص: ۲۲

محمّد محمدی ری شهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ اذْ قالَ ابْراهیمُ رَبِ‌اجْعَلْ هذا بَلَداً امِناً وَاجْنُبْنی وَ بَنِیَّ انْ نَعْبُدَ الْاصْنامَ». (۱)

حج امسال، نخستین حجی است که زائران ایرانی، پس از امام راحل، بنیانگذار حج ابراهیمی در ایران اسلامی، به خواست خدا برگزار خواهند کرد و این کنگره عظیم، نخستین کنگره حج در کنار مرقد مطهر امام امت- رضوان اللَّه تعالی علیه- است. قطعاً روح مطهّر آن بزرگوار در انتظار است که ملاحظه کند: مراسم باشکوه حج امسال چگونه برگزار می‌شود؟

به این مناسبت و با عنایت به اینکه رهبر معظم انقلاب، حضرت آیةاللَّه خامنه‌ای مدظله العالی تأکید دارند که تمام رهنمودهای رهبر راحل، با همه امکانات به اجرا درآید، تصمیم گرفتم در این محفل منوّر و مقدّس که عمده کارگزاران حج- اعم از روحانیون و پزشکان و مدیران کاروانها و همه خدمتگزاران حجاج ایرانی- حضور دارند، موضوع سخن خود را «مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام خمینی» قرار دهم.

مکرر در سخنرانیها و مصاحبه‌ها که در رابطه با حج انجام می‌شود، بر حج ابراهیمی تکیه و تأکید می‌شود ولی کمتر بطور دقیق، حد و مرز و مبانی آن بررسی شده که بالأخره «حج ابراهیمی چیست؟» و «تفاوت آن با حجّ غیرابراهیمی کدام است؟»

بنابراین چقدر مناسب و زیبا است این کنگره عظیم حج که در کنار مزار مطهّر امام عزیز- که هر چه این ملّت دارد و هر چه انقلاب اسلامی برای این ملت به ارمغان آورده، در پرتو برکت این وجود مطهّر است- برگزار می‌شود موضوع صحبتمان این مسأله مهم باشد.

البته این بحث مفصل و گسترده‌ای است که تصور نمی‌کنم بتوانم در این جلسه آن را به پایان برسانم، ولی امیدوارم در مناسبتهای دیگری بطور

۱- «یادآور وقتی را که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! این شهر مکّه را مکان و محل امن قرار ده، من و فرزندانم را از پرستش بتان دور دار».- ابرهیم: ۳۵-

ص: ۲۳

مستوفی پیرامون آن صحبت کنم.

حج ابراهیمی چیست؟

حج ابراهیمی همان حج واقعی است که خداوند تبارک و تعالی تشریع کرد و به ابراهیم خلیل-ع- دستور داد که «وَ اذّنِ فِی الناسِ بالحجّ».

و در عصر رسول‌اللَّه- ص- این حج توسط پیامبر اسلام تجدید حیات یافت. ولی با کمال تأسف، پس از رسول‌اللَّه، با گذشت مدت کوتاهی از رحلت آن بزرگوار، حج ابراهیمی به بوته فراموشی سپرده شد و مسلمانان صدر اسلام نتوانستند آن را در جامعه اسلامی تداوم دهند، تا اینکه پس از چهارده قرن، سلاله پاک و مطهّر ابراهیم-ع- و محمد- ص- در جامعه ما ایرانیان خاطره پرشکوه آن حج را تجدید نمود و ما از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهیم که به ما توفیق دهد که حج را آنطور که امام عزیز ترسیم کرده است برگزار کنیم و خدای نخواسته، مانند مسلمانان صدر اسلام، پس از امامان خاطره پرشکوه آن را به فراموشی نسپاریم.

در کلمات امام عزیز از حج واقعی، گاه تعبیر به «حج ابراهیمی» شده و گاه تعبیر به «حج ابراهیمی- محمدی- ص-»، در مقابل حج غیرابراهیمی که مناسبترین نام در این مقطع از تاریخ اسلام که بتواند نمایانگر واقعیت حج غیرابراهیمی باشد، نام «حج آمریکایی» است که طرفداران اسلام آمریکایی این گونه حج را ترویج می کنند.

این حج فقط صورتی از مناسک و اعمال حج را دارد. معنا و محتوای حج با این صورت، نه تنها بی‌خاصیت و بی‌ثمر است، بلکه به دلیل اینکه در جهت اهداف شوم دشمنان اسلام و دشمنان حج ابراهیمی است، برای اسلام و جامعه اسلامی زیان‌آور نیز می‌باشد.

از نظر امام عزیز، حج ابراهیمی با حج آمریکائی از ریشه متفاوت است، هم از نظر فلسفه و هم از نظر محتوی، هم از نظر حاجی و زائران بیت‌اللَّه و هم از نظر کارگزاران حج.

ص: ۲۴

فلسفه حج از دیدگاه امام چیست؟ محتوای حج باید چه باشد؟

کارگزاران حج و خدمتگزاران زائرین باید چگونه بیندیشند و چگونه عمل کنند؟ و حجاج بیت‌اللّه اگر بخواهند حجشان حج واقعی و حج ابراهیمی باشد، باید چگونه عمل کنند؟

بنده دیدگاه امام را از پیامها، سخنرانیها و اعلامیه‌هائی که به این مناسبت داده‌اند مطالعه و جمع‌بندی کرده‌ام و اکنون خلاصه آن را خدمت عزیزان عرض می‌کنم و توصیه من به همه زائران، خصوصاً برادران روحانی این است که: پیامها و اعلامیه‌های امام را که به صورت دو جلد کتاب چاپ شده، تهیّه کرده و مطالعه کنند.

فلسفه حج آمریکایی

فلسفه حج آمریکائی، چیزی جز یک سفر سیاحتی و زیارتی نیست.

به فرموده امام، حج آمریکائی یک سفر تفریحی برای دیدن قبله و مدینه، و برای تکرار یک سلسله الفاظ بی‌معنا و انجام یک سلسله حرکات بی‌محتوی است. حاجی نمی‌داند چرا دور خانه (کعبه) می‌گردد؟ نمی‌داند برای چه سعی بین صفا و مروه می‌کند؟

نمی‌فهمد که چرا احرام می‌بندد و نمی‌داند فلسفه رمی جمرات و قربانی کردن چیست؟

اینکه «چگونه باید زیست و چطور باید مبارزه کرد و با چه کیفیت در مقابل جهان سرمایه‌داری و کمونیسم ایستاد» (۱) هیچ ربطی به حج آمریکائی ندارد.

در دیدگاه حج آمریکائی، اینکه چگونه حقوق مسلمانان جهان و محرومان را باید از حلقوم ظالمین و چپاولگران بیرون کشید، ربطی به حج ندارد. (۲)

اینکه مسلمانان باید به عنوان یک نیروی برتر در جهان مطرح شوند، هیچ ربطی به حج ندارد.(۳)

۱- پیام استقامت ص ۷.

۲- «به حج چه که حقوق مسلمانان و محرومان را از ظالمین باید ستاند». (پیام استقامت ص ۷)

۳- «به حج چه که مسلمانان باید به عنوان یک نیروی بزرگ و قدرت سوّم جهان، خودنمایی کنند؟!» (پیام استقامت ص ۷)

ص: ۲۵

اینکه مسلمانان باید با حکومتهای وابسته چه کنند، هیچ ربطی به حج ندارد. (۱)

این تفسیر امام از حج آمریکائی است.

اینکه مسلمانان فلسطین از دست رژیم اشغالگر قدس چه می‌کشند هیچ ربطی به حج آمریکائی ندارد.

اینکه الآن مهمترین مسأله جهان اسلام این است که: زمامداران کشورهای اسلامی درصددند با رژیم اشغالگر قدس وقیحانه ارتباط برقرار کنند و آن کنفرانس صلح کذائی را توجیه نمایند و در این روزها بالاترین فشارها روی مسلمانان فلسطین و لبنان است، اینها هیچ ربطی به حج آمریکائی ندارد.

در آفریقا و افغانستان مسلمانان و محرومان چه می‌کشند، هیچ ربطی به حج ندارد و ... چنین حجّی حج آمریکائی است.

فلسفه حج ابراهیمی

از دیدگاه امام عزیز فلسفه حج ابراهیمی بسیار جالب و زیبا بیان شده است. اینک چند فراز از عبارتهای آن بزرگ مرد را در تبیین فلسفه حج ابراهیمی، برای شما عزیزان می‌آورم:

از دیدگاه امام: «حج تجلّی و تکرار همه صحنه‌های عشق‌آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیا است». (۲)

جامع‌ترین جمله و بهترین تعبیری است که در فلسفه حج ابراهیمی می‌شود بیان کرد.

شما هر صحنه‌ای از صحنه‌های عشق‌آفرین را که بخواهید ترسیم کنید، جلوه‌گاهش حج است. جلوه‌گاه «جهاد»، «ایثار»، «از خودگذشتگی»، «شجاعت»، «شهامت»، «وحدت»، «ذکر»، «ارتباط با خدا»، «لقاءاللّه» و ...

از دیدگاه امام حج برای نزدیک شدن و اتصال انسان به صاحب خانه است و تنها حرکات، اعمال و الفاظ نیست، حج برای این نیست که چند سنگ و چوب را ملاحظه کنید و برگردید، حج برای این نیست که خانه را

۱- «به حج چه که مسلمانان را علیه حکومتهای وابسته بشوراند». (پیام استقامت ص ۷)

۲- پیام استقامت ص ۸.

ص: ۲۶

ببینید و برگردید. به این جمله‌ها و تعبیرها با عنایت و دقت بنگرید، امام می‌فرماید:

«فلسفه حج دیدن صاحب خانه است، خانه طریقیّت دارد، حرکات و اعمالی که آنجا انجام می‌شود، باید در این جهت باشد». از دیدگاه امام:

«مناسک حج مناسک زندگی است و جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد- ص- پیوند خورده و یکی گردد و یَد واحده شود». (۱) حج تنظیم و تمرین و تشکل زندگی توحیدی است.

از دیدگاه امام: «حج، کانون معارف الهی است که از آن، محتوای سیاست اسلام را در تمام زوایای زندگی باید جستجو نمود». سیاست اسلام را در همه ابعاد می‌شود از حج درآورد. این سخن امام است و حرف من نیست.

شبیه این فرمایش امام، جمله رهبر عزیز انقلاب- تداوم بخش بحقّ راه امام- است که در حکم خود به بنده فرمودند: «فریضه حجّ بیت‌اللّٰه از جمله تکالیف نادری است که در آن ابعاد متعدد و متنوع مربوط به زندگی فردی و سلوک جمعی به شکلی باشکوه و دارای تأثیر عمیق در تن و جان و اندیشه و نیز در منش و روش آدمی گنجانده شده و درست گزاردن آن می‌تواند او را به توفیقات بزرگی در همه عرصه‌های مادی و معنوی نائل سازد».

امام عزیز یکی از فلسفه‌های بزرگ حج را بُعد سیاسی آن می‌داند و می‌فرماید: «اهمیت بعد سیاسی حج کمتر از بعد عبادی آن نیست. بعد سیاسی علاوه بر سیاستش، خودش عبادت است». (۲)

فلسفه حج باید پاسخگوی فریادهای مظلومانه فلسطین، آفریقا و افغانستان، و بلکه پاسخگوی همه مظلومان و مستضعفان جهان باشد. حج «قیام» است: «جَعَلَ اللَّهُ الکَعبهَ البیتَ الْحَرامَ قیاماً لِلنّاس». (۳)

«بیتی است که برای قیام تأسیس شده است، آنهم قیام «ناس»، «للناس».

پس باید برای همین مقصد بزرگ، در آن اجتماع نمود و منافع ناس را در همین مواقف شریف باید تعیین نمود». (۴) ارزیابی و دیدگاه امام از حج، این است. منافع مردم این نیست که بروند آنجا مهر و تسبیح بیاورند، کالاهای

۱- همان.

۲- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۶۷.

۳- مائده: ۹۷.

۴- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳.

ص: ۲۷

آمریکائی خریداری کنند، که امام تحریم کرده است. امام عزیز پیرامون آیه کریمه: «لیشهدوا منافع لهم» که قرآن در آن فلسفه حج را تبیین می کند، اینگونه توضیح می‌دهد:

«چه نفعی بالاتر و والاتر از آنکه دست جباران جهان و ستمگران عالم از سلطه بر کشورهای مظلوم، کوتاه شود و مخازن عظیم کشورها برای مردم خودِ آن کشورها باشد». (۱)

آری این بالاترین نفع است. زائران بیت‌اللّه باید این آیه را فلسفه حج بدانند. امام همچنین پیرامون آیه «وَطَهِّر بَیْتِیَ لِطّائِفینَ وَالقائمین» (۲) می‌فرماید:

مقصود تنها پاک کردن از نجاسات ظاهری نیست. بیت خدا نه تنها باید از نجاسات ظاهری پاک و طاهر شود که از آلودگی و پلیدیهای معنوی که برای جامعه از هر چیزی زیان‌آورتر و خطرناکتر است، نیز تطهیر گردد. حج ابراهیمی آن حجی است که در جهت پاکسازی خانه خدا از نجاسات ظاهری و باطنی باشد. امام می‌فرماید: «مراد تطهیر از همه ارجاس است که بالاترین آنها «شرک» می‌باشد و در صدر آیه کریمه بیان شده است». (۳) «وَاذْبَوّأنا لِابراهیمَ مَکانَ الْبَیْتِ انْ لا تُشْرِکْ بی شَیْئاً وَ طَهِّرِ بَیْتِیَ».

از دیدگاه امام، حج برای «ایجاد تفاهم و تحکیم وحدت اسلامی» است: «یکی از مهمات فلسفه حج، ایجاد تفاهم و تحکیم برادری بین مسلمین است و بر دانشمندان و معمّمین، لازم است مسائل اساسی و سیاسی و اجتماعی را با دیگر برادران دینی در میان بگذارند و در رفع آن طرحهائی تهیه کنند تا آنان در برگشت به کشورهای خود، آنها را تحت نظر علما و ارباب نظر قرار دهند».

و بالاخره از نظر امام: «حج، بسان قرآن است که همه از آن بهره‌مند می‌شوند ولی اندیشمندان و غوّاصان و درد آشنایان امّت اسلامی، اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیک شدن و فرو رفتن در احکام و سیاستهای اجتماعی آن نترسند از صدف این دریا گوهرهای هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیشتر صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن تا ابد

۱- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳.

۲- حج: ۲۶.

۳- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۸۷.

ص: ۲۸

سیراب خواهند شد». (۱) صلی‌اللّه علی روحک و بدنک یا امام، آیا می‌شود زیباتر، جامعتر و دقیقتر از این، در باره فلسفه حج سخن گفت؟

امام اضافه می‌کنند: «ولی چه باید کرد؟ و این غم بزرگ را کجا باید برد؟ که حج بسان قرآن مهجور گردیده است».

«حج بی‌روح و بی‌تحرک و قیام، حج بی‌برائت، حج بی‌وحدت و حجی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید حج نیست».

عزیزان! شما می‌توانید این غم را از روح مطهّر امام پاک کنید. امام از میان ما رفت ولی رسالت او بر دوش تک تک ما سنگینی می‌کند.

امام باقر-ع- جد بزرگوار امام امّت، همه این حرفها را در یک جمله خلاصه کرده و در آن روزگار خفقان و سلطه حکومتهای جائر بر جهان اسلام، فرمود: «انّما امِرَ الناسُ انْ یأتوا هذِهِ الأحجارَ فَیَطُوفُوا بِها ثُمّ یأتونا فَیُخْبِرُونا بِولایَتِهم و یَعْرِضُوا عَلینا نصرهم». (۲)

«به مردم دستور داده شد که بیایند این سنگها را ببینند و دور آنها بگردند، برای اینکه در کنارش نزد ما- رهبر معصوم جهان اسلام- بیایند و خود را عرضه کنند، کمک خود را به ما اعلام کنند، و ما را در جریان مخالفت خود با بتهای جاندار حاکم بر جامعه اسلامی بگذارند».

امام باقر-ع- تعبیر به «احجار» می‌کند؛ یعنی حجی که فلسفه نداشته باشد، حجی که همراه با فلسفه حج ابراهیمی نباشد زیارت سنگ است.

امام امّت فرمود: «در این مقطع زمانی، تکلیف الهی حجاج است که اگر مطلبی از گویندگان شنیدند که بوی ایجاد اختلاف بین صفوف مسلمانان را می‌دهد، انکار کنند و برائت از کفار و سردمداران آن را از وظایف خود در مواقف کریمه بدانند، تا حج آنها، حج ابراهیمی (ابوالأنبیا) و حج محمدی- ص- باشد، والا، «ما اکثَر الضجیجُ و اقلَّ الحجیج» در باره آنان صادق است». (۳)

این بخشی از مسائل پیرامون فلسفه حج و مبانی حج ابراهیمی از دیدگاه امام است. محتوای حج هم همینطور است. براساس این فلسفه و این

۱- پیام استقامت، ص ۸.

۲- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴. (ط. بیروت)

۳- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۶.

ص: ۲۹

مبنا، محتوا فرق می‌کند، زائران، خدمتگزاران و کارگزارانش هم فرق می‌کند.

جمله‌ای در رابطه با محتوای حج عرض می‌کنم و سخنم را پایان می‌دهم.

محتوای حج ابراهیمی از تَلْبِیه گرفته تا رَمْی جَمَرات با حج غیرابراهیمی متفاوت است. از دیدگاه امام، تمام اعمال، حرکات و سکنات حج، محتوای خاص، زنده، آموزنده و حرکت آفرین خودش را دارد و زائر وقتی می‌گوید: «لبیّکَ اللّهُمَّ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ لا شَریکَ لک لبیک، ...» زمانی صادقانه و حقیقی است که گوینده لبّیک، ندای حق را به گوش جان بشنود و به دعوت «اللّه» تعالی پاسخ مثبت دهد.

مسأله، مسأله حضور در محضر است. لبیک را کسی می‌تواند بگوید که احساس حضور کند، شما هیچوقت در داخل اتاق دربسته که کسی نیست و مخاطبی حضور ندارد، نمی‌گوئید «بله»!. بله، به کسی می‌گوئید که حضور دارد و شما را صدا می‌زند، صدا و دعوت او را بصورت شهود می‌بینید و می‌شنوید: مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب، گوئی که گوینده در این محضر از خود بی‌خود شده است.

خدایا! آیا می‌شود برای یک لحظه هم که شده معنای حقیقی حج را و معنای حقیقی احرام را و مفهوم لبیک را درک کنیم؟

امام عزیز بگونه‌ای تصویر می‌کند که گوئی گوینده لبّیک در محضر خدا از خود بی‌خود شده و در جوار او، دعوت را تکرار می‌کند و به دنبالش سلب شریک، به معنای مطلق آن می‌نماید؛ یعنی خدایا من مطلقاً برای تو شریک قائل نیستم، من هوسم را، هوایم را فدای تو می‌کنم، من دست از طاغوتها و طاغوتچه‌ها برداشته‌ام، فقط به تو پاسخ مثبت می‌دهم؛ همانطور که امام صادق- ع- در آن حدیث منسوب به آن حضرت فرمود:

«وَ احْرِم عَن کلّ شَیء یَمْنَعُکَ مِن ذِکرِ اللّهِ وَ یَحْجُبُکَ عَن طاعَتِهِ».

«موقعی که می‌خواهی احرام ببندی، احرام از غیر خدا ببند.»

«کلّما شَغَلک عَنِ اللّهِ هُوَ صَنَمُک».

«هر چه برای تو دلبستگی ایجاد کرده بت تو است».

ص: ۳۰

هر چه که تو را از یاد خدا غافل و از محضر او دور می‌کند. میان تو و طاعت خدا حجاب می‌شود و ... از همه آنها احرام ببند، همه آنها را بر خودت حرام کن، موقعی که لبیک می‌گوئی: «وَ لبِّ (۱)، صادقهٔ، خالصهٔ ذاکیهٔ لِلّه- عزّو جلّ- فی دَعوَتِک متمَسِّکاً بالعروهٔ الوثقی»، در حالی که به عروهٔالوثقای ولایت چسبیدی- که همان تعیین کننده سیاسی اصلی حج است- خالصانه و صادقانه، به خدا لبیک بگو. و بگو خدایا! من آمده‌ام به تو «لبیک» و به غیر تو «نه» بگویم.

خدایا! آنطور که اولیایت حج را می‌فهمند و از آن بهره می‌گیرند، ما را از حج بهره‌مند بگردان.

خدایا! به ما توفیق ده که حج را آنگونه که امام عزیز که در محضرش هستیم و روح مطهرش ناظر ما و محیط به ما است و طریقه این حج را ترسیم کرده است، به جا آوریم.

خدایا! انقلاب ما را به انقلاب جهانی امام زمان- عجّ- متصل و رهبر عزیز انقلاب حضرت آیهٔاللَّه خامنه‌ای را مؤید و منصور بگردان.

السلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته

۱- بمعنی اجابهٍ.

ص: ۳۱

ص: ۳۲

ص: ۳۳

تعیین سمت قبله مدینه توسط پیامبر اسلام- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم

حسن حسن زاده آملی

«قدنری تقلب وجهک فی‌السماء فلنولینک قبلهٔ ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام» (۱)

بدواً در بیان معجزه قولی و فعلی به اختصار گوییم:

معجزات سفرای الهی، «قولی» و «فعلی» است. معجزات فعلی تصرف در مادّه کائنات و تسخیر آن‌ها به قوت ولایت تکوینی انسان کامل، به اذن‌اللّه تعالی است. و معجزات قولی علوم و معارف و حقایقی است که از حظایر قدس ملکوت بر آنان نازل شده است.

سر سلسله معجزات قولی پیغمبر خاتم- ص- قرآن مجید است که معجزه باقیه آن حضرت است.

معجزات فعلی، موقت و محدود به

۱- بقره: ۱۴۲.

ص: ۳۴

زمان، مکان و زودگذرند و بعد از وقوع، فقط عنوان تاریخی و سِمَت خبری دارند، به خلاف معجزات قولی که در همه اعصار و قرون معجزه‌اند و برای همیشه باقی و برقرار.

معجزات، فعلی برای عوام است که با محسوسات آشنایند و با آن‌ها الفت گرفته و خو کرده‌اند، این فرقه باید با «حواس» ادراک کنند تا باورشان آید؛ ولی خواص را که قوّه عاقله و متفکره پیکر مدینه فاضله انسانی‌اند، علوم و معارف به کار آید. این طایفه، معجزات قولی را که مائده‌های آسمانی و مأدبه‌های روحانی‌اند، طلب کنند. نکته سنج و زبان فهم و گوهر شناسند و می‌دانند که کالای علم کجایی است و چگونه کالایی است.

به قول خواجه طوسی در شرح اشارات: (۱) «الخواصّ للقولیهٔ اطوع، و العوام للفعلیهٔ اطوع».

یا به گفته ملّای رومی:

پند فعلی خلق را جذّابتر

کو رسد در جان هر با گوش و کر

قبله مدینه طیّبه، تنها معجزه فعلیِ باقیِ رسول‌اللّه- ص- است که بدون اعمال آلات نجومی و قواعد هیوی و یا در دست داشتن زیج (۲) و دیگر منابع طول و عرض جغرافیایی، آن را در غایت دقت و استوا تعیین کرد و به سوی کعبه ایستاد و فرمود: «محرابی علی المیزاب».

رسول‌اللّه- ص- پس از آن که مبعوث به رسالت شد، سیزده سال در مکه و چند ماه در مدینه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواند. ولی در مکه خانه کعبه را بین خود و بیت‌المقدس قرار می‌داد و این عمل در مدینه میسور نبود؛ زیرا اگر کسی در مدینه مواجه مکه باشد، ناچار باید بیت‌المقدس را پشت‌سر قرار دهد و بالعکس، اما در مکه می‌تواند در طرف جنوب خانه کعبه، هم به سوی کعبه باشد و هم به سوی بیت‌المقدس؛ چون عرض مکه ۲۱ درجه و ۲۵ دقیقه است و طول آن از گِرِنْویچ ۳۹ درجه و ۵۰ دقیقه. و عرض مدینه ۲۵ درجه و طول آن ۴۰ درجه. و عرض بیت‌المقدس ۳۱ درجه و ۴۷ دقیقه و طول آن ۳۵ درجه و ۱۵ دقیقه است. پس مکه و مدینه تقریباً در سطح یک دایره نصف‌النهارند؛ زیرا تفاوت بین‌الطولین بغایت اندک است و مدینه تقریباً در شمال شرقی مکه واقع

۱- فصل ۴ نمط ۹.

۲- زیج- جدولی که از روی آن، به حرکات سیّارات پی می‌برند.

ص: ۳۵

است و بیت‌المقدس در شمال غربی مدینه، بلکه در شمال غربی مکه واقع است بدین صورت:

بیت‌المقدس

مدینه

مکه

مشرق‌مغرب

-

خط استواء

قبله مدینه آن چنان که پیغمبر اکرم- ص- به سوی آن نماز خوانده است، تا امروز (ششم شعبان‌المعظم ۱۴۰۱ هجری قمری مطابق با ۱۳۶۰ شمسی) به حال خود باقی است، و دانشمندان ریاضی به نام- که برخی از آنان را نام خواهیم برد- با قواعد ریاضی قبله مدینه را چنان یافتند که رسول‌اللّه بدون آن‌ها یافت و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی.

سمت قبله هر نقطه روی کره را، از دو قوس تحصیل می‌کردند: یکی از آن دو قوس، عرض بلد است که دوری آن نقطه تا خط استوا- که مبدأ عرض است- می‌باشد، و دیگری دوری آن نقطه تا مبدأ طول است، به تفصیلی که در کتب فن مذکور است.

از مدینه تا مکه به مسافت قریب صد فرسنگ است، هیچ کس نقل نکرده است که رسول‌اللّه به قواعد ریاضی و آلات نجومی توسل جسته باشد. با این که در مراقبت به تمام احوال و اوضاع آن جناب اهتمامی اکید و شدید داشتند چنانکه کتابهای سیره، شهودی عادل‌اند و شمائل محمدیه ترمذی، بر گفتار ما حجّتی قاطع، که پنجاه و چهار باب است؛ حتی بابی در نعلین و بابی در انگشتری آن جناب است. وقتی تا این امور تبویب و تنظیم شده است، اگر در باره تحصیل سمت قبل، آلات و ادوات ریاضی و کتب فن به کار می‌برد، می‌نگاشتند. حق آن است که سعدی در اول بوستان گفت:

یتیمی که ناخوانده ابجد درست

کتبخانه هفت اقلیم شست

و یا آن که حافظ گفت:

ص: ۳۶

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله‌آموز صد مدرّس شد

چون مـدینه و مکه تقریباً در سـطح یک دایره نصف‌النهار قرار گرفته‌انـد و انـدکی طول مدینه از مکه بیشتر و عرض مدینه نیز قریب چهار درجه بیشتر از مکه است، رسول‌اللّه فرمود: «محرابی علی المیزاب» که به استقبال ناودان ایستاد؛ چه قبله مدینه اندکی از جنوب به سوی مغرب منحرف است؛ زیرا که ناودان کعبه در جانب غربی کعبه است.

علامه ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی که مِجَسطی (۱) اسـلامی است، طول مکه را از ساحـل اقیانوس غربی ۶۷ درجه و عرض آن را ۲۱ درجه و ۲۰ دقیقه و طول مـدینه را ۶۷ درجه و ۳۰ دقیقـه و عرض آن را ۲۴ درجه آورده است که مکه و مدینه در سـطح یک دایره نصف‌النهار قرار گرفته‌اند و تفاوت کمتر از ربع درجه است.

علامه ناصر خسرو علوی در سیاحت‌نامه گوید: «مدینه شهری است بر کناره صحرایی نهاده و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است».

و این هر دو دانشمند نامور اسلامی، بحق سخن گفته‌اند و اطلس‌های متأخرین و معاصرین، موافق و معاضد آن است.

زیـج هندی طول مکه را ۷۷ درجه و مـدینه را ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه از جزایر خالـدات ضـبط کرده است که تفاوت میان نصف‌النهار مکه و مدینه یک درجه و ۴۰ دقیقه است و این محاسبه نیز قریب با واقع است.

ما چون در این مسأله در کتاب «دروس معرفهٔ‌الوقت و القبله» به تفصیل بحث کرده‌ایم، در این وجیزه، به همین قدر اکتفا می‌کنیم.

تعیین طول و عرض بلاد

چنـانکه گفته‌ایم، برای تحصـیل سـمت قبله، دو قـوس به کـار می‌برنـد، بلکه مطلقـاً برای تعیین هر محلی بر روی کره زمین، آن دو قوس را به کار می‌بردند.

یکی از آن دو قوس، قوسی از دایره نصف‌النهار که عرض اماکن از آن تعیین می‌گردد و دیگر قوسی از دایره طول است.

مبدأ عرض، خواه شـمالی و خواه جنوبی، دایره اسـتوایِ ارضـی است که به خط اسـتوا اشـتهار دارد و در سـطح خط اسـتوای سماوی اعنی دایره معدل النهار

۱- مأخوذ از یونانی، رساله‌ای در علم نجوم.

ص: ۳۷

واقع است. و چون معدل‌النهار و دایره استوای ارضی در یک سطح هستند و عرض بلد اقصر قوسی از دایره نصف‌النهار است که محصور میان سمت رأس و معدل‌النهار یا محصور میان قطب معدل‌النهار و دایره افق است دوایر نصف‌النهار را در کره‌های ارضی روی زمین فرض و ترسیم کرده‌اند که محل توقف شخص و یا قاعده شاخص به منزله سمت رأس است؛ زیرا که در محاذاۀ آن است.

قوس عرض بلند را به چندین طریق تحصیل می‌کردند از آن جمله: به طریق ارتفاع شمس، هنگام وقوع آن به اول حمل و وصول آن به دایره نصف‌النهارِ بلدِ مفروض، چه مدار شمس در آن روز، مدار معدل‌النهار است و قوس ارتفاع شمس در آن هنگام وصول به نصف‌النهار قوس غایت ارتفاع شمس است که مساوی با تمام عرض بلد است و چون از ۹۰ طرح گردد باقی قوس عرض بلد خواهد بود.

و از آن جمله سهل‌تر از طریق مذکور، به طریق ارتفاع قطب معدل‌النهار است که قوس ارتفاع مساوی با خود عرض بلد است. و به طریق دیگر که در کتب مبسوطه مسطور است و ما به اکثر آن‌ها در کتاب «دروس معرفهٔ الوقت و القبله» متعرض شده‌ایم.

طول بلد فاصله آن تا مبدأ طول است، خواه شرقی مبدأ طول باشد و خواه غربی آن. اغلب قدما مبدأ طول را از غایت نقطه غربی، یعنی از جزیره «فرو» که «هرو» نیز می‌نامند و یکی از جزایر خالدات در اقیانوس اطلس در سواحل آفریقا است، می‌گرفتند. طول غربی فرو از گرنویچ ۱۸ درجه و ۷ دقیقه و ۵ ثانیه است و عرض شمالی آن ۲۷ درجه و ۴۵ دقیقه و ۸ ثانیه می‌باشد.

قدما در تعیین طول بلاد، بسیار در زحمت بودند، مثلًا از «انخساف قمر» طول بلاد را تحصیل می‌کردند و از این روی اشتباه کلّی در عمل روی می‌آورد؛ لذا در طول بسیاری از بلاد اختلاف فاحش دارند؛ چنانکه میان آنان و دانشمندان هیوی و جغرافیادانانِ جدید، در طول بسیاری از بلاد نیز خلاف است.

امروز تعیین طول بلاد به وسیله تلگراف آسان است و در زمان قدیم که تلگراف نبود، در زحمت بودند.

ریاضی‌دان رصدیِ بزرگ، مرحوم

ص: ۳۸

غلامحسین جونفوری که از مفاخر عالم اسلام و از اعاظم علمای امامیه است، در باب پانزدهم مقاله سوم زیج جامع بهادری سه طریق در تحصیل طول بلد ذکر کرده است:

طریق نخستین آن از خسوف قمر است و در بیان آن فرمود: (۱)

«راصدی در موضعی باشد که آن را مبدأ طول گردانیده باشند، و راصد دیگر در موضع مطلوب الطول باشد، و در شبی که خسوف قمر واقع شود، هر دو راصد را باید که رصد زمانه هر یک از بدو خسوف و بدو مکث و بدو انجلا و تمام انجلا به آلات صحیحه بکنند. اگر ساعات متناظرین هر دو راصد، متساوی باشند در این صورت، هر دو موضع متحدالطول و تحت یک دایره نصف‌النهار باشند، و اگر ساعات دو هنگام متناظره متفاوت باشند، زمانه تفاوت را اگر محسوب به ساعات مستوی باشد، در ۱۵ ضرب کنند تا درجات و کسور تفاوت طولین بهم رسد. پس اگر تفاضل زمانه موضع مطلوب‌الطول را باشد، طولش شرقی بود والاـ غربی، و همچنین اگر موضعی معلوم‌الطول باشد و موضع دیگر غیر معلوم‌الطول، اول درجات و کسور طولی مابین این دو موضع معلوم کنند، اگر موضع مجهول‌الطول شرقی باشد حاصل را بر طول معلوم افزایند و اگر غربی باشد بکاهند، مطلوب به هم رسد». انتهی

از این طریق چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، طول «تقریبیِ» اماکن تحصیل می‌گردد نه «تحقیقی» آن؛ زیرا تشخیص زمان حقیقی بدو خسوف قمر با چشم عادی غیر مسلح میسور نیست و چه بسا که اوضاع جوّی هم این مشکل را دشوارتر کند و ...

علت اختیار خسوف قمر در تعیین طول بلاد

بیان: علت اختیار و انتخاب «خسوف قمر» در تعیین اطوال بلاد و عدم اختیار «کسوف شمس»، این است که چون شمس به ذات خود ضیاء است و از نیّر دیگری کسب نور نمی‌کند و کسوف شمس، حائل شدن جرم ماه بین ناظر و شمس است، لذا کسوف در آفاق به سبب اختلاف منظر، مختلف می‌گردد. بطوری که در یک افق ممکن است کسوفِ کلی وقوع یابد و همین

۱- ص ۷۹.

ص: ۳۹

کسوف در آفـاق دیگر بـا تفاوت‌های گوناگون جزئی باشـد و در آفاقی دیگر اصـلًا کسوف واقع نشود، به خلاف خسوف قمر، زیرا قمر به ذات خود ضـیاء نیست و نورش مکتَسَب از خورشـید است؛ لذا وقتی در ظل ارض افتاد، خواه کلی و خواه جزئی، واقعاً بی‌نور است و اختلاـف منظرهـا در آفـاق، دخـل و تـأثیری در آن نـدارد، مگر این که به حسب اختلاف طول بلاد که موجب تقـدم و تأخر طلوع اجرام سـماوی است، مقـدار منخسف قمر مختلف نمایـد، مثلًا در افقی خسوف کلّی باشد و در افق دیگر، مخالف او به حسـب طول، خسوف جزئی که قمر در حالی که مقـداری از آن منخسف شـده طلوع کرده باشـد و به همین قیاس که به حسب اختلاف در طول مقدار منخسف آن متفاوت دیده شود. ولی اختلاف در طول بلاد در انخساف واقعی قمر اثری ندارد چنانکه در اختلاف عرض هم نـدارد، به اخلاف انکساف شـمس که اختلاف عروض بلاد در انکساف واقعی شـمس اثر دارد و آن هم از اختلاف منظر اسـت که گفته‌ایم.

و علت اختیار کردن عـدد ۱۵ این است که چون مدارات یومی هر یک به سـیصد و شـصت درجه منقسم‌اند و یک شـبانه روز بطور مساوی به ۲۴ قسم، تقسیم می‌کنند، حصه هر ساعت زمانی ۱۵ درجه فلکی می‌گردد (۱۵/ ۲۴: ۳۶۰) و هر یک درجه فلکی به چهار دقیقه زمانی و یک دقیقه فلکی به چهار ثانیه زمانی.

این در صورتی است که ساعـات مسـتویه باشـد، و اگر ساعـات معوجه باشـد هر یک از شـبانه‌روز در تمام فصول سال به ۱۲ قسمت تقسـیم می‌گردد و در این صورت گـاهی که شب و روز بـا هم برابر باشـند که اول حمل و اول میزان است هر قسم از اقسام ساعات معوجه نیز، ۱۵ درجه است و به غیر از آن دو شـبانه‌روز، درجـات ساعـات معـوجه متفـاوت است و به همین جهت که تفـاوت دارند معوجه نامیده‌اند که اعوجاج در مقابل استوای ساعات مستویه است.

در همین موضوع تقریبی بودن طول بلاد، در جداول زیجات و دفاتر قدما، راصد مذکور در همان زیج نامبرده (۱) گوید:

مؤلف به خدمت هر آشنای فن، مکرر عرضه می‌دهد که: فن اقالیم به

۱- ص ۳۹۲.

ص: ۴۰

نسبت کسی که او را سیر اتفاق نیفتاده باشد از قبیل علوم منقوله است و آنچه آن را به خبر دریافته است از آلات رصدیه تصدیق آن نمی‌تواند کرد مگر وقتی که به بقعه مخبر عنها برسد و آنچه فی زماننا هذا در دفاتر ما ارقام اطوال و عروض بلدان یافته می‌شود، اکثر آن مختلف است که غایت تفاوت اختلاف تقریباً به دو درجه می‌رسد. نادرتر آن که کرات ارضی که اذکیای فرنگ ترتیب داده‌اند عهود هر کدام که مختلف است، در آن نیز اختلاف مشهود است.

غرضم از تعرض بحثِ طول و عرض، این است که انسان بدون به کار بردن قوس‌های طول و عرض و ادوات نجومی، به فاصله صد فرسنگ بر خطی قرار بگیرد و مواجه ناودان کعبه بایستد و بگوید: «محرابی علی المیزاب»! و برای دیگران با به کار بردن آلات و قواعد ریاضی میسور نباشد، این انسانی است که: «ینظر بنوراللّٰه» و همه اقوال و احوال و افعالش به همین مثابت است چنان که فنان و خریت هر فن در برابر او زبون است.

مرحوم مجلسی (۱)، به ظاهر برخی از جداول طول و عرض بلاد که در دست داشت قبله کنونی مدینه را به ۳۷ درجه از جنوب به مشرق منحرف دانسته است و پنداشته که سلاطین جور سمت اصلیِ قبله مدینه را تحریف کرده‌اند؛ ولی این زعمی نادرست است و چنانکه گفته‌ایم قبله مدینه بصورت خود باقی است و محاسبه ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی و نظر ناصر خسرویِ علوی در سیاحت‌نامه و زیج هندی و همچنین بسیاری از محاسبات متأخرین، نیک موافق با آن است که درست عمل کرده‌اند و اگر محاسبه‌ای مخالف است در آن اشتباه راه یافته است، هر چند خریت در صناعت باشد.

فرهاد میرزا در کتاب ارزشمندش (۲) عرض مکه مکرمه را ۲۱ درجه و ۳۳ دقیقه شمالی و طول آن را از گرنویچ، رصدخانه لندن ۴۰ درجه و ۱۰ دقیقه شرقی، و عرض مدینه منوره را ۲۵ درجه شمالی و طول آن را ۳۹ درجه و ۵۵ دقیقه آورده است که تفاوت میان دو نصف‌النهار مکه و مدینه ۱۵ دقیقه است. و در اطلس ژنرال لاروس (۳)مکه و مدینه را تقریباً در یک خط نصف‌النهار ترسیم کرده است. و این گفتار جام و کار اطلس همان است که ناصر خسرو در

۱- بحار، ج ۲۲، ص ۱۰۰، ط کمپانی.

۲- جام جم، ص ۶۱۶- ۶۱۵، چاپ سنگی.

۳- ص ۱۳۷.

ص: ۴۱

هزار سال قبل از این، در سیاحت‌نامه گفته است (قبله مدینه سوی جنوب افتاده است) و یا بیرونی پیش از ناصر در قانون مسعودی با جام جم به پانزده دقیقه فلکی اختلاف دارد.

مبدأ طول در نظر قدما و متأخرین

مبدأ طول را چنانکه گفته‌ایم، از غایت نقطه غربی بنام «هرو» که «فرو» هم گویند، می‌گرفتند و آن از جزایر خالدات (کاناری) که جزایر «سعدا» نیز گویند، می‌باشد و آن اکنون غیر معمور، بلکه مغمور در آب است و بین آن جزایر تا ساحل ده درجه است.

بطلمیوس و پیروانش مبدأ طول را از آن جزایر می‌گرفتند و پس از آنان، چون جزایر نامبرده در آب فرو رفته بود، مبدأ طول را از ساحل بحر مغرب گرفته‌اند، چنانکه علامه بیرونی در قانون، مبدأ طول را ساحل گرفته است، لذا برای رفع التباس در جداول طول بلاد مبدأ طول را مقید کرده‌اند که:

«جزایری است» یا «ساحلی است».

مبدأ طول را از غایت نقطه غربی گرفتند؛ چون طول کوکب یعنی تقویم آن به توالی است که از غرب به شرق است تا ارضیات بر وفق سماویات قرار گیرد. و دیگر این که تدوین جداول هم به یک روش خواهد بود و این کار در تسهیل محاسبه و عدم اضطراب خاطر دخلی به سزا دارد.

قدمای هند مبدأ طول را از منتهای عمارت در جناب شرق به نام «کنک دز» (دژ گنگ) گرفتند یا به علت این که به حسب مکان به آن نزدیک بودند، و یا به علت این که ازدیاد طول موافق جهت حرکت اولی است که از شرق به غرب و در اصطلاح به خلاف توالی است، و از این حیث باز ارضیات موافق سماویات است، و یا به علت این که جهت شرق را چون مطلع انوار است اشرف از مغرب می‌دانستند، و یا به علت این که مشرق را یمین فلک می‌دانستند و یمین اقوی الجانبین است. و بسیاری از متأخرین رصدخانه خودشان را مبدأ طول در زیجات قرار دادند، و در این ایام از گرینویچ و از پاریس می‌گیرند.

ص: ۴۲

منی

محمدابراهیم جنّاتی

منی، سرزمینی است که حاجیان در آن به آرزوهایشان می‌رسند، شاعر می‌گوید:

نلنا المُنی بمِنی وعدنا حمیداً

ص: ۴۳

در روز ۱۰ ذی‌حجه بر حاجیان در منی چند عمل واجب است از جمله:

۱- رمی جمره عقبه.

۲- قربانی.

۳- تراشیدن سر یا تقصیر.

محل رمی جمره عقبه

محل رمی، همان مکانهای خاصّی است که صخره‌ها در آن قرار دارد، و طبق نصوص و روایات، شیطان مکرّر در آن محل‌ها بر حضرت ابراهیم ظاهر شده است. و هر بار که آشکار می‌شد حضرت به دستور جبرائیل او را با سنگ‌ریزه‌ها هدف قرار می‌داد، و او را مغلوب و از خود دور می‌گردانید. (۱) و اولین محلّی که شیطان بر ابراهیم ظاهر شد جمره عقبه، سپس جمره میانه و در مرحله سوّم جمره اولی بود.

رمی دارای معنای والایی است که عبارت است از آماده شدن انسان در عرصه زندگی برای مبارزه در برابر هر پلیدی و امر ناپسند.

هدف و غرض از طرح مسأله «رمی» بیان این مطلب است که «رمی» در طبقه دوم بدون مانع و مجاز است، و تاریخ خود گواه است: ستونی که اکنون در آن مکان قرار دارد و مورد رمی حاجیان قرار می‌گیرد، در آن زمانها وجود نداشته و بعدها آن را به وجود آورده‌اند.

و نیز فتاوای فقیهان مبنی بر کفایت رمی جمره در طبقه دوم، گویای این است که صخره، «جهت» برای رمی می‌باشد و رمی بر «خود صخره» موضوعیت ندارد که حق مطلب نیز همین است.

بر این اساس بنظر می‌رسد همانگونه که رمی ستون در طبقه اول کفایت می‌کند، رمی آن در طبقه دوم نیز کافی است. به عبارت دیگر صخره هیچگاه هدف رمی نبوده و

۱- برای آگاهی از روایات در این زمینه می‌توانید به وسائل‌الشیعه، کتاب حج، باب ۴ از ابواب برگشت به منی و رمی جمار مراجعه نمائید.

ص: ۴۴

موضعیت ندارد؛ بلکه محل و جایگاه شیطان بوده که خود آن هدف رمی می‌باشد.

بنابراین صخره جهت رمی، و مرمّی خود شیطان بوده است که بر روی صخره قرار داشت. و ستون سمبل شیطان است؛ پس جایی برای احتیاط در ترک رمی بر ستون، در طبقه دوم، اصلًا وجود ندارد و باید از اینگونه احتیاطات در حج خودداری شود.

قربانی

عمل دوم در مِنی «قربانی» است که جا دارد پیرامون این مسأله، در سه مقام بحث شود:

الف- هدف از قربانی

ب- مصرف قربانی

ج- محل قربانی

باید گفت که هدف از فریضه «قربانی» تغذیه محرومان و فقیران است. خداوند در این زمینه فرمود:

«وَ اذِّنْ فی النّاسِ بِالْحَجّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ظامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ و یذکروا اسم اللَّه فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمهٔ الأنعام فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر». (۱)

«ای ابراهیم! نـدای حجّ را بین مردم برآور، مردانی از راه دور سوار بر شترهای لاغر سوی تو می‌آیند تا منافعی را که برای آنها است ببیننـد و خـدا را در روزهای معلوم یاد کننـد و آنچه را که خداوند از چهارپایان برای آنها روزی کرده هم خود از آن بخورید و هم به فقیران و تهیدستان بخورانید».

رسول خـدا- ص- فرمود: «انما جعل اللَّه هـذا الاضـحی لتشـبع مساکینکم من اللحم فاطعموهم». (۲) «خداونـد این عید قربان را قرار داده تا مساکین و واماندگان از گوشت، تغذیه و سیر شوند پس آنان را اطعام کنید».

و همچنین امـام صـادق- علیه‌السـلام- فرمود: «اذا ذبحت او نحرت فکـل واطعم کمـا قـال‌اللَّه فکلوا منها واطعموا القانع و المعتر». (۳) «زمانی که گوسـفندی یا شتری قربانی کردی، خود بخور و به دیگران اطعام کن، که خدا فرمود از آنها بخورید و قانع و معتر (۴) را نیز

۱- حج: ۲۸.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ از ابواب ذبح، ح ۲۲، ص ۱۶۷.

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ از ابواب ذبح، ح ۱، ص ۱۵۹.

۴- قانع فقیری است که به او داده شود قناعت می‌کند ولی معتر اینگونه نیست.

ص: ۴۵

اطعام کنید».

امام صادق- علیه‌السلام- در صحیح محمد بن مسلم، در مقام پاسخ از پرسشی که از او درباره «بیرون بردن گوشتهای قربانی از مِنی» شد، فرمود:

«کنّا نقول لایخرج منها بشئی لحاجهٔ الناس الیه فاما الیوم فقدکثر الناس فلابأس باخراجه». (۱)

«در گذشته می‌گفتیم نباید گوشتهای قربانی از منی بیرون برده شود، چون مردم احتیاج و نیاز به آنها داشتند اما امروز که مردم بسیاراند، (و قهراً قربانی نیز زیاد است) پس اشکالی در بیرون بردن آنها از منی نیست».

همچنین حضرت صادق- علیه‌السلام- در حدیث دیگری فرمود:

«کنا ننهی عن، اخراج لحوم الاضاحی بعد ثلاثهٔ ایام لقلهٔ اللحم و کثرهٔ الناس فاما الیوم فقدکثر اللحم و قل الناس فلا بأس باخراجه». (۲)

«اینکه ما از بیرون بردن گوشتهای قربانی، بعد از سه روز، منع می‌کردیم، بدین جهت بود که گوشت قربانی کم و مردم زیاد بودند، اما امروز که گوشت (قربانی) زیاد است و مردم کم‌اند، مانعی از بیرون بردن آن از منی نیست». روایات دیگری نیز در این زمینه موجود است که نیازی به بیان همه آنها نیست.

این نصوص بر این مطلب دلالت دارند که بیرون بردن گوشتهای قربانی از منی در زمانهای پیشین ممنوع بوده، چون مردم به آن نیاز داشتند، یعنی ملاک و معیار ممنوعیّت همان «نیاز» بوده است. و اینک که نیاز و احتیاج از میان رفته، مانعی از بیرون بردن آنها نیست.

مصرف قربانی

امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- در روز عید قربان، ضمن خطبه‌ای فرمود:

«وادا ضحیتم فکلوا واطعموا واهدوا واحمدوا اللّه علی ما رزقکم من بهیمهٔ الانعام». (۳)

«آنگاه که قربانی کردید، از آن بخورید و اطعام کنید و هدیه دهید و خدا را بر آنچه از چهارپایان برای شما روزی کرده سپاس گوئید».

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۲ از ابواب ذبح، ح ۵، ص ۱۷۲.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۱ از ابواب ذبح، ح ۶، ص ۱۷۰.

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰، ح ۲۲، ص ۱۶۷.

ص: ۴۶

امام صادق- علیه‌السلام- نیز در مقام پاسخ از پرسشی در باره هَدْی سوق، فرمود:

«کل ثلثا واهدثلثا و تصدق بثلث». (۱)

«یک سوم از آن را خود مصرف نما و یک سوم را هدیه کن و قسم سوّم را به فقیران و مستمندان بده».

فتاوای فقهیان نیز با متون فقهی و احادیث کاملًا مطابقت دارد.

آنچه از منابع فقهی بدست می‌آید این است که: «گوشتهای قربانی باید مورد تغذیه و استفاده قرار گیر دو ذرّه‌ای از آن هدر نرود».

همه می‌دانیم که در روز عید قربان به تعداد هر زائر خانه خدا یک حیوان قربانی می‌شود (چه شتر چه گوسفند)، و این قربانیها که فراوان نیز هستند، تقریباً همه آنها بجز اندکی بهدر رفته و به وسیله ابزار و وسایل ماشینی روز، زیر خاک مدفون می‌شوند که این عمل با آنچه که خدا و رسول او و اوصیا در این زمینه فرموده‌اند، منافات دارد. به بیان دیگر از بین بردن گوشتهای قربانی بدون تردید با ملاک منصوص فقهی متنافی است؛ بنابراین لازم است راههائی را که برای بهره‌گیری و تغذیه از آنها برای فقیران وجود دارد مورد بررسی قرار داد تا بتوان از این مواد غذایی متراکم، به نفع فقرا و مستمندان و بیچارگان استفاده کرد.

نظر شیخ طوسی- ره-

شیخ طوسی می‌فرماید: اخراج گوشت قربانی و بردن آن، اگر مال خودش باشد، غیر مجاز و در صورتی که مال دیگری باشد جایز است». (۲) که این سخن و نظر قابل نقد و ردّ است. زیرا:

اولًا- مقصود او از تعبیر یاد شده، حرمت اصطلاحی نیست؛ بلکه منظورش کراهت است. دلیل ما بر این حرف، تصریحی است که شیخ در کتاب استبصار بر کراهتِ بیرون بردن گوشتها از مِنی کرده است.

ثانیاً- این قول منافات دارد با وجود تثلیث و سه قسم کردن قربانی که بر آن اتفاق نظر وجود دارد.

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰، ح ۱۱، ص ۱۶۵.

۲- نهایهٔ، ص ۲۶۱.

ص: ۴۷

از ادّله این حکم برداشت می‌شود که آن یک سومی که در دست خودش می‌ماند، می‌تواند هرگونه تصرفی را در آن بنماید.

ثالثاً- مقصود شیخ از حرمت و یا کراهت، اخراج آنجایی است که نیازمند و فقیر در مِنی باشد؛ بگونه‌ای که می‌توانند آن گوشتها را مورد استفاده قرار دهند. دلیل بر این برداشت، این است که شیخ اخباری را که تفصیل می‌دهد، بین آن صورتی که در منی فقیر باشد نمی‌تواند قربانی را خارج کند». و بین آن صورتی که «در منی نیازمند نباشد می‌تواند خارج کند» پذیرفته است.

رابعاً- ایشان بعد از سه روز ذخیره کردن گوشتها را تجویز کرده است و این غالباً بعد از خارج شدن از منی است زیرا نوع مردم بعد از سه روز، در منی نمی‌مانند.

اخبار منع اخراج گوشتها از منی

از جمله اخبار روایتی است که از صحیح محمد بن مسلم ذکر کرده‌اند:

«قال سألته عن اللحم أیخرجه به من الحرم فقال لایخرج منه بشئی الاالسنام بعد ثلاثهٔ ایام». (۱)

«محمد بن مسلم می‌گوید: از امام سئوال کردم: آیا گوشت (قربانی) را می‌توان از حرم خارج کرد؟ حضرت فرمود هیچ مقدار از آن نباید خارج شود مگر سنام بعد از سه روز».

این صحیحه دلالت بر حرمت اخراج گوشت را از حرم دارد نه از منی؛ بنابراین، اینکه مرحوم حر عاملی در وسائل، این روایت را دلیل بر کراهت اخراج لحوم تنها از منی، قرار داده، بسیار عجیب است!.

روایت دیگر، خبر معاویه بن عمّار است که:

«قال قال ابوعبداللّه لاتخرجنّ شیئاً من لحوم الهدی». (۲)

معاویه می‌گوید امام صادق-ع- فرمود: «هیچ مقدار از گوشتهای قربانی را شما خارج نکنید» در این روایت محل نهی از اخراج گوشتهای قربانی ذکر نشده است، شاید حرم باشد نه منی.

و اگر کسی ادعا کند که عدم ذکر متعلق نهی و منع دلیل بر عموم است، پذیرفته

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ (چاپ جدید) از ابواب ذبح، ح ۱ و ۲ ص ۱۷۱.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۴۰ (چاپ جدید) از ابواب ذبح، ح ۱ و ۲ ص ۱۷۱.

ص: ۴۸

نیست؛ زیرا عرف چنین استفاده و برداشتی نمی کند.

در هر حال این دلیل نیز قابل نقد است زیرا:

اولًا- این اخبار با اخبار گذشته که دلالت داشت بر «جواز اخراج لحوم از منی» معارضه نـدارد چرا که جمع موضوعی که «اطلاق و تقیید» است بین این اخبار و اخبار گذشته وجود دارد. اطلاق این اخبار با اخبار قبلی تقیید می‌شود- که دلالت داشت بر جواز اخراج قربانی از منی، در صورتی که در آنجا مورد نیاز فقرا نباشد-.

ثانیاً- مقتضای قانونی «حمل ظاهر بر نص»- که از وجوه «جمع دلالی بین اخبار متعارض» می‌باشـد- این است که از ظاهر این اخبار، به نص اخبـار گذشـته- که دلالـت داشت بر جواز اخراج گوشـتهای قربانی در صورتی که مورد اسـتفاده فقیران در منی قرار نگیرد- رفع ید شود؛ چرا که آن روایات بر اینهاحکومت دارد. در بحثهای اصولی گفته‌ایم که حکومت «نص» بر «ظاهر» از روشن‌ترین اقسام حکومت است؛ زیرا آن قرینه است بر عدم اراده «ظاهرِ نهی» در اخبار ناهی و مانع.

منی «بعنوان محل ذبح»

تردیدی نیست در اینکه محل ذبح در منی است، اگر مانعی در میان نباشد، و نیز از نظر من تردیدی در مجزی بودن قربانی در جایی که هم اکنون قربانگاه قرار دارد نیست؛ ولی برخی از فقیهان در محل کنونی قائل بر عدم اجزاء شده‌اند. و استدلال کرده‌اند بر اینکه: آن محل خارج از محدوده منی بوده و در وادی محسّر قرار دارد. لیکن به نظر من این دلیل نقدپذیر است زیرا:

اولًا- همه عالمان و فقیهان می‌دانند که وقوف به عرفات و مشـعر، نه تنها از ارکان حج است بلکه تمام الحج محسوب می‌شوند؛ زیرا در برخی از احادیث بر «عرفه» «حـج» اطلاق گردیـده است. (الحـج عرفه) (۱) و در برخی دیگر از روایـات بر «وقـوف عرفه» اطلاـق «الحج الاکبر» شده است. (۲) و در بعضی، بر آن اطلاق «یوم شاهد» (۳) و در بعضی دیگر «یوم مشهود» (۴) اطلاق شده است. و نیز برخی از احادیث، میزان درک حج را درک مشـعرالحرام دانسـته است (من ادرک مشـعرالحرام فقد ادرک الحج (۵) و من فاته فاته الحج)(۶).

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، باب ۱۸، از ابواب احرام حج، ح ۳.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۹ از ابواب وقوف به عرفه، ح ۹، ص ۵۵۱.

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۹ از ابواب وقوف به عرفه، ح ۵ و ۷.

۴- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۹ از ابواب وقوف به عرفه، ح ۵ و ۷.

۵- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۲۳ از ابواب وقوف به مشعر، ح ۸ و ۹، ص ۴۰.

۶- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، باب ۲۵ از ابواب وقوف به مشعر، ح ۱، ص ۴۵.

ص: ۴۹

بـدیهی است وقتی که متابعت از آنها- در چنین امر مهمی- مجزی باشد، حالا یا بدلیل اخبار خاصّ (الاضـحی یوم یضـحی الناس) و یـا به دلیـل اخبار بگونه کلّی (التقیـهٔ دینی و دین آبائی) و یا بـدلیل سـیره و یا براساس نظر حضـرت امام راحل- رضوان‌اللَّه علیه- در جلسه‌ای که با ایشان در نجف داشته و در این زمینه صحبت کردم- از مجموع این ادله می‌توان دریافت که: به طریق اولی متابعت از آنهـا در امر قربـانی، بی‌اشـکال خواهـد بود. و وجه اولویت این است که اهمیت قربـانی هیچگاه به مقـدار اهمیّت وقوف به عرفات و مشـعرالحرام نیست؛ زیرا وقـوف در آن دو مکـان، در اصـطلاح مراجع تقلیـد، رکن است، آنهم نه هماننـد رکن در بـاب نمـاز، بلکه بالاـتر. زیرا در اصـطلاح و تعبیر احـادیث وقوف به عرفه حـج است! قربانی نه تنها چنین نیست، بلکه حـدّاکثر از «واجبات» است و یا حتی از «واجبات فی الحج» است به این معنا که قربانی از اجزاء ماهیت حج نیست، بلکه حج ظرف این واجب است، آن چنانکه نماز ظرف وجوب ردّ سـلام واقع می‌شود. که در این صورت ترک آن عمـداً اگر چه بـاعث ترک واجب می‌شود ولی بـاعث بطلان حج نمی‌گردد. در این مورد مطالبی وجود دارد که بیان آنها از حوصله این مجله خارج است.

در هر حال به فرض که آن را از واجبات حج بدانند، ولی از ارکان حج نمی‌دانند.

پس اگر متابعت از آنها در وقوف- که از مهمترین اعمال حج و دخالت در تحقق ماهیت آن دارد- مجزی باشد، بطور قطع و بطریق اولی، در این امر هم متابعت از آنها مجزی خواهد بود.

حاصـل اینکه: جـای شـک نیست که قربانی در محل کنونی که از طرف حکومت سـعودی تعیین شـده، مجزی است، چه آنکه جزء منی باشد و چه جزء وادی محسر.

ثانیاً- امام صادق- علیه‌السـلام- در فرض ضـیق شدن منی براثر کثرت جمعیت، تجویز فرموده است که وادی محسّر را جایگزین منی نمایند و نیز اگر موقف مشعرالحرام (جَمْع) ضیق شود، وقوف در خارج از آن را برای حاجیان تجویز کرده‌اند.

سماعـهٔ می‌گوید: از امام صادق پرسـش نمودم «اذ اکثر الناس بمنی وضاقت علیهم کیف یصـنعون؟ فقال یرتفعون الی وادی محسـر». (۱)

«هرگاه مردم در منی زیاد شوند و جا تنگ شود، چه کنند؟ حضرت در پاسخ فرمود: به وادی محسر کوچ کنند».

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۱ از ابواب ذبح، ح ۴، ص ۵۳۵.

ص: ۵۰

و می گوید از امام پرسش نمودم: «فاذا کثروا بجمع وضاقت علیهم کیف یصنعون؟

فقال: یرتفعون الی المأزمین».

«آنگاه که مردم در جمع (مشعرالحرام) زیاد شوند، جا تنگ شده و گنجایش نباشد چه کنند؟ حضرت فرمود: بروند به مأزمین (که در حدود مشعرالحرام قرار دارد).»

حال گوئیم: با توجه به تنقیح ملاک یاد شده و براساس جریان آن در مورد ذبح که از ارکان به حساب نمی‌آید، بطور قطع هرگاه برای مکان ذبح ضیق و محدودیتی پیش آید جواز آن در خارج منی بی اشکال می‌شود. محل کنونی ذبح نیز به دلیل ضیق مکان تغییر داده شده است. از اینرو چنانکه وقوف به مأزمین- که از حدود مشعرالحرام است- به ملاک مذکور، بدون اشکال است. و همچنین ذبح و قربانی در محل کنونی بی‌اشکال می‌شود.

دو نظریه مهم فقهی در این زمینه

اگر نظریه یاد شده پذیرفته نشود و بگوئیم باید ذبح در مِنی انجام پذیرد وگرنه مجزی نیست، دو نظریه را می توان بر طبق ادله فقهی و قواعد آن بیان کرد.

ولی چون تاکنون آن دو نظریه را هیچ فقیهی اظهار نکرده و علاوه بر این، آن دو نظریه جنجال برانگیز خواهند بود، بدین جهت طرح و بررسی آنها را به مصلحت ندانستیم، شاید در وقت مناسب، پیرامون آن مطالبی بیان کنیم.

اشاره‌ای به برخی راه حلها در باره ذبح

در سال گذشته طرحی در زمینه قربانی مورد عمل قرار گرفت که این طرح عبارت بود از اینکه: تعدادی از حاجیان به افرادی که سازمان حج و زیارت برای ذبح معین کرده بود وکالت دادند و برای توسعه بیشتر و رفع بعضی اشکالات، وکالت در توکیل نیز به آنها دادند. این طرح با اینکه نو پا بود و جنبه آزمایشی داشت بسیار مفید واقع شد؛ زیرا هم باعث، فراغ ذمّه و هم موجب تسهیل رفع زحمت و مشقت از حاجیان شد.

امید است احتیاطات بیجا و بدون دلیل معتبر و اشکالات بی‌اساس در همه جا، بخصوص در حج، کنار گذاشته شود؛ چرا که: سخت‌گیری و ایجاد مشکل برای

ص: ۵۱

مسلمانان، بـا روح شـریعت سازگـاری نـدارد و اگر کسـی شـیوه رسـول خـدا و امامـان معصوم- علیهم‌السـلام- را در بیـان احکـام، بخصوص در مسائل حج مورد بررسی قرار دهد، این گفته ما را تصدیق خواهد نمود.

۳- حلق یا تقصیر

برخی از مجتهدان «حلق و تراشیدن» سر را- بنابر احتیاط- بر مردمی که سال اول حج اوست لازم دانسته و تقصیر را نیز برای کسی که سال اوّل حج او نیست کافی می‌دانند. که بحث پیرامون آن را در فرصتی دیگر دنبال خواهیم کرد.

ص: ۵۲

اتمام الحُجَج فی تفسیر مدلول «لا جدال فی‌الحج»

یا پاسخی به

تفسیر محرفِ مفهوم جدال در حج

ص: ۵۳

دکتر سید محمد باقر حجتی

ص: ۵۴

الْحَمْدُللَّه الّذی حَرَّضَـنا علی الجدال و القتال- فی جُلِّ الاحوال- مع کل شیطان بَطّال و منافقٍ محتالٍ و مشرک مختال، و قال: «حرض المؤمنین علی القتال» و «جاهـد الکفار و المنافقین واغلظ علیهم» و «قاتلوا اولیاءَ الشیطان» و «ان الشیطان لکم عـدوٌ فاتخـذوه عدواً» و قـال: «و جـاد لهم بالتی هی احسن». والصلوهٔ والسّلام علی جمیع انبیائه و رسـله، الّـذین جادلوا بالحق لیـدحضوابه الباطل و یجاهـدوا المشرکین فاکثروا جـدالهم. و علی آله الذین افرغوا جهدهم فی دعوهٔ الناس الی سبیل ربهم بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسـنهٔ و جادلوهم بالتی هی احسن، فبذلوا وسعهم فی مجادلهٔ الملاحدهٔ والکفرفا حسنوا جدالهم.

و بعد فقد قال اللَّه تبارک و تعالی:

«الحج اشـهرٌ معلوماتٌ فمن فَرَضَ فیهِنَّ فَلا رَفَثَ وَ لافُسُوقَ وَ لاجِدالَ فی الحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیرٍ یَعْلَمْهُ اللَّه، و تَزَوَّدُوا فانّ خیرالزّاد التَّقْوی وَاتَّقُونِ یا اولِی الْألبابِ» (۱)

مروری بر مدلولِ لُغَوی و اصطلاحی واژه «جِدال»

مقـدمتاً قبـل از ورود در تفسیر آیه یاد شـده، سزا بر آن دیـدیم که واژه «جـدال» را از لحاظ مـدلولِ لغوی و اصـطلاحی دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، آنگاه ببینیم از این کلمه در آیه مورد بحث، چه مفهومی در مد نظر می‌باشد:

الف- مدلولِ لغوی «جدال»:

کلمه «جِـدال» (به کسـر جیم) از مجادله مأخوذ شده و در ریشه خود از «جَدْل» اشـتقاق یافته است، و خود کلمه «جَدْل» دارای معانی زیر می‌باشد:

۱- محکم بـافتن چیزی، از قبیـل ریسـمان و امثـال آن که این مفهـوم (یعنی اسـتحکام و بـافتن)، روحِ این واژه و اسـاس آنرا تشـکیل می‌دهد، (۲) و معانی دیگر که برای این واژه در کتب لغت آمده، به همین مفهوم باز می‌گردد و دارای چنین جان و روحی

۱- بقره: ۱۹۷.

۲- معجم، متن اللغهٔ ۱/ ۴۸۹، ط: دار مکتبهٔ الحیاهٔ، بیروت، ۱۳۷۷ ه.

ص: ۵۵

می‌باشد؛ یعنی از نوعی تناسب با همین مفهوم برخوردار است. زمام شتر را به همین مناسبت «جَدیل» می‌نامند؛ چون از پوست تابیده [و امثال آن] بافته می‌شود؛ چنانکه ابن‌منظور و دیگران می‌گویند: جدیل ریسمانی است که از پوست و یا مو بافته می‌شود که آن را به گردن شتر نر و یا ماده می‌آویزند، و در صورتی که زمام شتر را «جدیل» می‌نامند که تابیده و بافته شده باشد. مخاصمه را نیز- با توجه به چنین مفهومی- «مجادله» می‌گویند؛ چرا که هر یک از دو خصم، آهنگِ آن دارد که طرفِ خود را از رأی و نظریه خود- اعم از حق یا باطل- بتاباند و او را از رأی خود برگرداند. (۱)

ضمناً یادآور می‌شویم: جدیل در پاره‌ای از معاجم، هم به معنای زمام و هم به معنای دو رشته مروارید و جواهر رنگارنگ- که زنان آنها را بر یکدیگر پیچیده و حمایل می‌کنند- به کار رفته است: «وُشاح» (۲)

۲- قوی شدن بچه آهو و حیوانات دیگر، بدانگونه که به دنبال مادر به راه افتند.

و یا قوی شدن و سفت گشتن دانه در خوشه؛ به همین مناسبت استخوان بزرگ و محکم، و استخوانهای میان تهیِ دست و پا، و بسیاری از معانی دیگری را- که مفهوم قوت و استحکام در آن منظور شده است- «جَدْل» و یا «جِدْل» می‌نامند.

جَدَل- که عبارت از قدرت بر خصومت و جدال است- با توجه به همین مفهوم مورد استعمال قرار گرفته است؛ و لذا هر فردی که در خصومت سرسختی می‌کند، عنوان «جَدِل» را اطلاق می‌نمایند. (۳) و در اصطلاح فارسی می‌گویند: «در خصومت، سرسخت است».

با مراجعه به کتب لغت و مطالعه نصوص اصیلی که ساختمانی از این مادّه در آنها به کار رفته است، به این نتیجه می‌رسیم که در مفهوم این واژه- در اکثر قریب به تمامِ مواردِ آن- معنیِ بافتن و یا استحکام و قوّت، و یا هردو جلب نظر می‌کند.

بنابراین باید در مفهوم «جدال» روح این واژه را- که عبارت از قدرت و قوت، و تاباندن و بافتن است- جستجو کنیم. یعنی فردی که به جدال دست می‌یازد سفت و سخت در خصومت بوده و می‌خواهد طرف را از نظریات خود بتاباند و پیچش و انعطافی در او به هم رساند.

راجع به مدلولِ لغوی جدال مطالب گسترده‌تری در معاجم و فرهنگها دیده

۱- در باره مجموع این مطالب بنگرید به: لسان العرب ۱/ ۴۱۹ ط: دار لسان العرب، بیروت- معجم متن اللغهٔ ۱/ ۴۹۰ اساس البلاغهٔ، ص ۵۲، ط: دارالمعرفهٔ، بیروت ۱۳۹۹ ه- معجم متن اللغهٔ ۱/ ۴۳۳، ط: افستِ دارالکتب العلمیه، اسماعیلیان، تهران- فرهنگ نفیسی ۲/ ۱۰۷۳، ط: افست کتابفروشی خیام، ۱۳۵۵ ه.

ش- مجمع البیان ۲/ ۲۹۳، ط: کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۷۳ ه. ق- التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۵، ط: دار احیاء التراث العربی، طبع سوم- القاموس المحیط ۳/ ۳۴۶، ط: دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۲- القاموس المحیط ۳/ ۳۴۶- معجم متن اللغهٔ ۵/ ۴۹۰.

۳- بنگرید به: همان مراجعی که در شماره ۲ پاورقی صفحه قبل از آنها یاد کردیم. فیروزآبادی و ابن منظور می‌نویسد: «الجَدَل بالتحریک اللَدَ فِی الخصومهٔ والقدرهٔ علیها» رک: القاموس المحیط ۳/ ۳۴۷- لسان العرب ۱/ ۴۲۰.

ص: ۵۶

می‌شود که بازگو کردن همه آنها موجب اطاله و اطنابِ مُمِل می‌گردد. و لذا سخن را در این باره به پایان می‌بریم و گفتگوی خود را با بحث و کاوش در مدلولِ اصطلاحیِ کلمه «جَدَل» و «جِدال» ادامه می‌دهیم.

ب- مدلول اصطلاحی کلمه «جَدَل» و «جِدال»:

۱- جَدَلْ/ ()، ()

این واژه اصطلاحاً عبارت از روشِ مناقشه و استدلال می‌باشد که در طول تاریخ با توجه به مکاتبِ مختلفِ فلسفی، از مفاهیم متفاوت و متعددی برخوردار شده است:

- از نظر سقراط، مناقشه و مجادله‌ای است که مبتنی بر بگو و مگو و پرسش و پاسخ می‌باشد (روش تولید و مامائی).

- از دیدگاه افلاطون، نوعی از روش در تحلیل منطقی است که بر اساس تقسیم اشیاء به اجناس و انواع، مورد استفاده قرار می‌گیرد، و این روش و تحلیل به «علم به مبادی اولی و حقایق ازلی» منجر می‌گردد.

- جدل در نگاه ارسطو و دانشمندان اسلامی (منطقیون) عبارت از قیاسی است که از مشهودات و مسلّمات تشکیل می‌شود.

- در نظر کانت، منطق ظاهری و صوری است که منحصراً در سفسطه «مصادره به مطلوب» و فریفتن حواس به کار می‌آید.

- جدل نزد هگل، انتقال ذهن از قضیه و نقیض آن به قضیه‌ای که از آن‌دو نتیجه می‌شود، آنگاه همینگونه ادامه یابد تا به «مطلق» برسد.

در کتاب «التعریفاتِ» جرجانی آمده است:

«جدل، قیاسی است که از مشهورات و مسلّمات تشکیل شده، و غرض و هدف آن الزامِ خصم و اقناع و اسکاتِ کسی است که فهم او برای درک مقدماتِ برهان نارسا می‌باشد.

واژه «جدل» و «مجادله» در قرآن کریم

کلمه «جدل» در دو مورد، و مشتقاتی از باب «مجادله» در بیست و سه مورد، و

ص: ۵۷

کلمه «جدال» در دو مورد از قرآن کریم به کار رفته است.

اما قبل از آنکه به بحث و بررسی مفهومی که در این موارد در مدّ نظر می‌باشد بپردازیم لازم است یادآور شویم که اصطلاح جدل- علاوه بر آنکه در منطق عبارت از قیاسی است که از مشهورات و مسلمات فراهم می‌آید- در اصطلاح دانشمندان علوم قرآنی و تفسیر به معنای استدلال و قیاس برهانی نیز استعمال شده است.

به عنوان نمونه: جلال الدین سیوطی در کتاب خود (در نوع شصت و هشت)، بابی تحت عنوان «فی جدل القرآن» گشوده است که منظور او از «جدل» عبارت از مفهومی است وسیع که شامل قیاس جدلی و نیز قیاس برهانی در اصطلاح منطقیین می گردد.

وی یادآور می‌شود که نجم الدین طُوفّی (م ۷۱۶) کتاب مستقلی در جدلِ قرآن کریم تصنیف کرده است، آنگاه می‌نویسد:

«قال العلماء: قد اشتمل القرآن العظیم علی جمیع انواع البراهین والادلّه، و ما مِنْ برهانٍ و دلالهٍ و تقسیمٍ و تحذیرٍ- یُبنی مِن کلیات المعلومات العقلیهٔ و السمعیهٔ- الا و کتاب اللّه قد نطق به» (۱).

بدیهی است در محتوای چنین اصطلاحی، مفاهیم دیگرِ جدل- که عبارت از مغالطه و سفسطه است- در مد نظر نیست، بلکه عبارت از به کار گرفتنِ قیاسی است که خصم را به حق و حقیقت و صلاحِ حال و مآلِ او رهنمون است.

بنابراین نمی‌توان گفت: هرگونه جَدَل و مجادله‌ای به مفهوم خصومت و سرسختی بیجا و نکوهیده می‌باشد. و حتی در قرآن کریم- که مشتقاتی از این واژه در موارد مختلفی از آن، مورد استفاده قرار گرفته- همه جا به معنای خصومت و ستیز بیجا و مذموم نیست.

اصولًا جَِدَل و مجادله در قرآن کریم به مفهوم استدلال به کار رفته که در پاره‌ای از موارد به معنای استدلال غلط و بی‌اساس و آمیخته به خصومت، و در پاره‌ای از موارد دیگر به معنایِ استدلال صحیح و منطقی و دارای اساس عقلائی و توأم با انس و محبت استعمال شده است.

بطور کلی، آن جَِدَل و مجادله‌ای که در قرآن کریم از آن نهی و یا نکوهش شده، عبارت از لجاج و ستیز و استدلال سفسطی و دستخوش مغالطه در جهت اثبات امری

۱- بنگرید به: لسان العرب/ المصطلحات العلمیهٔ و الفنیهٔ ۴/ ۱۰۷.

ص: ۵۸

است که باطل و عاری از واقعیت می‌باشد.

در هیچ موردی از قرآن کریم، جدال و استدلالی که هدف آن اثبات حق است- نه تنها از آن نهی نشده است- بلکه همه مسلمین موظف شده‌اند که دست اندرکار چنین جدال و مجادله‌ای گردند؛ چنانکه این نکته را در بحث و تفسیر آیه مورد نظر بازگو خواهیم کرد:

تفسیر آیه ۱۹۷ سوره بقره

خداوند متعال می‌فرماید:

«الحج اشهرٌ معلومات فمن فرض فیهن فلا رَفَثَ و لافسوق و لاجِدال فی الحج و ما تفعلوا من خیر یَعْلَمْهُ اللّه، و تزودوا فان خیرالزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب».

مواسم و ایّامی که مراسم حج باید در آن ایّام انجام گیرد عبارت از ماههایی است که در شریعت مقدس اسلام کاملًا معلوم و مشخص شده است. و فقط می‌توان آن را در طول سال یکبار انجام داد، بر خلافِ عمره که ممکن است شرعاً در طول یک سال، چند و یا چندین بار برگزار گردد.

ماههایی که می‌توان مناسک حج را در آنها به جای آورد- از نظر شیعه- عبارتنداز: شوال، ذوالقعده، ده روز از ذوالحجه و یا تمامی ایام آن؛ ۷ چنانکه اهل سنت نیز ایام برگزار کردن حج را عبارت از شوال و ذوالقعده و پاره‌ای از روزهای ذوالحجهٔ می‌دانند که گروهی آن را در ده روزِ همین ماه مشخص کرده‌اند. (۱)

بنابراین جلو انداختنِ انجام مناسکِ حج از این ماهها و یا تعویق آن از این ماهها جایز نیست، چنانکه «نَسَأةٌ»- یعنی مردمی که قرآن کریم در باره آنها می‌گوید «انّما النَّسیء زیادهٔ فی الکفر ...» (۲)- بدینگونه تقدیم و تأخیرِ حج را روا می‌داشتند.

کسی که در این ماهها حج را بر خویشتن واجب گرداند- یعنی در این ماهها به حج مُحْرِم گردد و یا بر حسب نظریه شیعه حتی به عمره تمتع مُحْرِم شود- نباید به دنبال تمایلات جنسی رفته و عمل زناشویی ویا سایر هوسهای شهوانی را اعْمال کند: (لا رفث).

و نباید دروغ بگوید، و یا باید زبان خود را از دشنام و بدگوئی به مؤمن حفظ کند؛ چون رسول اکرم- صلی‌اللّه علیه و آله و سلم- فرمود:

۱- الاتقان فی علوم القرآن ۴/ ۶۰، ط: افست، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ایران ۱۳۶۳ ه. ش. برای اطلاع از انواع استدلالهایی که سیوطی تحتِ عنوان «جدل القرآن» مطرح کرده است بنگرید به: همین کتاب ۴/ ۶۰- ۶۶.

۲- مجمع البیان ۲/ ۲۹۳. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۱۸/ ۱۲- ۱۳.

ص: ۵۹

«سباب المؤمن فسوقٌ وقتاله کفرٌ» (۱):

«دشنام گفتن به مؤمن، خروج از طاعت خدا و جرمی سنگین است، و کشتنِ او مساویِ با کفر می‌باشد».

بعضی گفته‌اند: مراد از «فسوق» عبارت از هرگونه معاصی است و بعضی آن را عبارت از «تنابز به القاب» و یا کذب می‌دانند. (۲)

«ولاجدال»: نباید در حج مجادله کرد.

هر کار نیکی که انجام می‌دهد، خدای متعال بدان آگاه است و چون عادل می‌باشد در برابر آن، پاداش نیکی به شما خواهد داد، و به هنگام حج با خود توشه بردارید و بارِ سرِ دیگران نباشید، و یا اینکه از رهگذر اعمال صالحه توشه آخرت برای خویشتن فراهم آورید که بهترین توشه، عبارت از تقوا است.

ای انسانها بِخْرَد، در برابر اوامر و نواهی من راهِ پرهیزکاری را در پیش گیرید.

این بود خلاصه‌ای از تفسیر آیه مذکور.

امّا آنچه ما درصدد بحث و بررسی آن هستیم و می‌خواهیم دقیقاً از آن کاوش و تحلیلی به عمل آوریم، موضوع نهی از جدال در حج می‌باشد که در این آیه جلب نظر می‌کند. عده‌ای از افراد سطحی- تحت تأثیر عالم‌نمایانی تهی از دانش، و زاهدنمایانی بی‌بهره از زهد، و فقیهانی دست‌آموزِ تِز ابرقدرتها و گوش به آواز توصیه دولتمردانِ استعمارزده- این گفتار الهی را دستاویزی برای انتقادِ مسلمینی قرار دادند که در موسم حج می‌خواهند شیاطین جن و انس را مورد لعن و نفرین قرار دهند و به تکلیف خود برای هشدار دادن به مردم و رسالت اسلامی خویش عمل کنند.

«و لا جدال فی الحج» کدام جِدال و با که، و برای چه هدفی؟

الف- منظور از «جدال» در آیه مورد بحث:

۱- نظریه مفسران و دانشمندان شیعه:

مفسرین و فقها و دانشمندان شیعه، یادآور شدند که جدالِ در حج، عبارت از گفتن «لا واللّه» و «بلی واللّه» است.

باید یاد آور شویم که این سخن عبارت از حدّ اقل مراتبِ جِدال می‌باشد که فرد

۱- بنگرید به: التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۲، ط: افست، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م، طبع هفتم- تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۲۳۶، ط: دارالمعرفهٔ، بیروت، ۱۴۰۲ ه. ق.

۲- آیه ۳۷ سوره توبه: «انما النسیء زیادهٔ فی الکفر یُضَلُّ به الّذین کفروا یُحِلُّونَهُ عاماً و یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِئُوا عِدَّهَ ما حَرَّمَ اللّهُ فَیُحِلُّوا ما حرَّمَ اللّهُ زُیِّنَ لَهُم سوءُ اعْمالِهِم وَاللّهُ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ».

عربها چهار ماه: ذوالقعده، ذوالحجه، محرم و رجب را ماههای حرام برمی‌شمرند، و از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل- علیهماالسلام- از جنگ و غارت در این ماهها خودداری می‌کردند. و حرفه عربها معمولًا جنگ و غارت بود؛ و لذا برای آنها دشوار می‌نمود که سه ماه پیوسته و مداوم ذوالقعده و ذوالحجه و محرم از این کار امساك کنند. می‌گفتند: شغل ما جنگ و غارت است اگر ما مدتی از این کار دست برداریم از زندگانی خسته و بیزار می‌گردیم! به همین جهت، «نسیء»، یعنی تأخیر را روا داشتند و ماه حرام را از محرّم تا صفر به تأخیر انداختند، و صفر را حرام برشمرده و محرم را ماه حلال دانسته و این ماه را- چون حلال برمی‌شمردند- «احَد الصَفَرین» می‌نامیدند.

مجاهد می‌گفت: مشرکین هر دوسال در یک ماه حج را می‌گزاردند: دو سال درماه ذوالحجه، دوسال در محرم، دوسال در صفر و

... بـدینسان در تمام ماهها این کار را تأخیر می‌انداختنـد، تا آنکه حـج آنها- قبل از حجـهٔ الوداع- یا ماه ذی القعـده همزمان گردید. آنگـاه نبی اکرم- صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله- در سـال بعـد- که همـان سال حجـهٔ الوداع بود- مناسک حـج را انجام داد که با ماه ذی‌الحجه همزمـان بـود، و این جریـان در زمـانی روی داد که آن حضـرت ضـمن خطبه‌ای که ایراد کرد فرمـود: ای مردم، بدانیـد که زمـان به صورت همان روزی که آسـمان و زمین را آفرید در حال گردش است. سال عبارتست از دوازده ماه، که چهارماهِ از این دوازده ماه، حرام اسـت و سه مـاهِ آن متـوالی است: ذوالقعـده، ذوالحجه و محرم، و مـاه دیگر که فرد است، یعنی مـاه رجب که میـان جمـادی و شعبان قرار دارد، منظور آن‌حضـرت آن بود که ماههای حرام به جای خود آمـد و حج نیز به ماه ذی‌الحجه بازگشـته است و نسـیئ و تأخیر از این، باطل و بی‌اعتبار است.

مرحوم شـعرانی سخن مجاهد را گفتاری بدون ابهام برشمرده و می‌نویسد: واضح‌ترین سخنی که در گزارش «نسیئ» ذکر شده گفتار ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیهٔ» است، حاصلِ سخنِ او این است: سال قمری ده روز بر سال شمسی- بطور تقریب- در هر سال جلو می‌افتـد. وقتی سه سـال بر سالهـای قمری بگـذرد سـال شمسـی یـک مـاه به تـأخیر می‌افتـد. عربهـای جـاهلی بر هر سه سال یک ماه می‌افزودنـد و یـا اول سال چهارم را از صـفر می‌گرفتنـد و آن را محرم می‌نامیدنـد، و حـج آنها در این سال در محرم اتفاق می‌افتاد، آنگـاه پس از دو سـال در صـفر، و همینطور به تـأخیر می‌افتـاد. و هـدف آنهـا تشـبه به یهود بود، چون آنها ماهها را بر حسب فصول تطبیق می‌کردنـد. در تفسـیر امـام فخر رازی نیشابوری نیز مطالبی آمـده است که همین نکته را تأییـد کرده و روشن می‌نمایـد مجمع البیان ۵/ ۲۹ و هامش آن- کشف الاسـرار ۴/ ۱۳۸، ط: دوم، امیرکـبیر، تهران ۱۳۵۷ ه. ش- روض الجنـان ۵/ ۱۷۸ ط: دوم، شرکت تضامنی علمی ۱۳۶۱ ه.

ص: ۶۰

می‌خواهد از رهگذر این سوگند، سخن خویش را بر کرسی نشانده و یا سخنِ طرف را نقض کرده و رأی او را بتاباند و درهم کوبد.

از این بیان چنین برمی‌آید که «جدالِ در حج» یا چنان مفهومی، توأم با سوگند انجام می‌گیرد؛ یعنی در آن تأکید و تشدید و جود دارد، و این همان مفهوم اصیل و ریشه‌دار در معنای لُغَوی «جدال» است که قبلًا بدان اشاره کردیم.

بر حسب این نظریه اگر کسی درصدد اثبات نظریه خود و یا رد و نقض سخنِ مخالفِ خویش برآید و آن را با سوگندِ یاد شده نیامیزد و به وسیله سوگند مذکور تشدید و تقویت نکند نمی‌توان عنوان «جدل در حج» را بر آن اطلاق کرد. و از چنین کاری است که نهی شده است. (۱)

بدین منظور که نظریه شیعه را در این باره نسبتاً گسترده توضیح دهیم فشرده‌ای از آنچه مرحوم شیخ محمد حسن نجفی راجع به «جدال» بیان کرده، در زیر می‌آوریم:

«جدال»- بر طبق کتاب و سنت و اجماع و نیز بر اساس آنچه در اکثر کتب شیعه و نصوصی که در این باره جلب نظر می‌کند- عبارت از گفتن «لا واللَّه» و «بلی واللَّه» است.

یکی از نصوص، به عنوان نمونه یاد می‌شود: معاویهٔ بن عمار گفته است: از امام صادق- علیه‌السلام- راجع به کسی سؤال کردم که در حال احرام می‌گفت: «لا لعمری: نه به جان خودم». حضرت فرمود: این تعبیر را نمی‌توان «جدال» برشمرد. جدال- صرفاً- عبارت از این است که شخص بگوید: «لا واللَّه» و «بلی واللَّه» ...

در کتاب «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی، روایتی از ابی بصیر از امام صادق- علیه‌السلام- آمده است: اگر شخصی سه بار این سوگند را- در عین حال که صادق است- بر زبان آورد باید قربانی کند. و چنانچه یک بار این سوگند را- به دروغ- بر زبان راند قربانی بر او واجب می‌گردد.

اما در خبر و حدیث دیگری از ابی بصیر آمده است که: از امام صادق- علیه السلام- سؤال کردم: اگر فردی که مُحرِم است بخواهد کاری را انجام دهد اما رفیقش به او بگوید: «واللَّه لا تعمله/ سوگند به خدا این کار را انجام نخواهی داد»؛ و آن شخص بگوید: «واللَّه لأَعْمَلَنَّهُ/ سوگند به خداوند این کار را انجام می‌دهم» و چند بار او را وادار به سوگند می‌کند، و او نیز مکرر سوگند می‌خورد، آیا حکمی که در باره صاحب جِدال

۱- مجمع البیان ۲/ ۲۹۴- تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۲۳۷- الکافی اصول ۴/ ۶۴، ط: کتابفروشی اسلامیه. در این کتاب اخیر اضافه شده است: «ولکل که معصیهٔ، و حرمهٔ ماله کحرمهٔ دمه»- و نیز بنگرید به: جامع البیان ۴/ ۱۵۰، ط: دارالمعارف مصر- مسند احمد ۳۶۴۷.

ص: ۶۱

صادر شده است، بر وی لازم می‌گردد؟ امام- علیه‌السلام- فرمود: چنین کسی می‌خواهد بدینوسیله به برادرِ ایمانی خود، با سوگند یاد کردن احترام گذارد. جدال در مورد کاری مصداق پیدا می‌کند که آن کار معصیت باشد و فرد بخواهد با برادر ایمانی خود بستیزد.

آنچه از مجموع تحقیقات دانشمندان و نیز احادیثی که در باره «جدال در حج» آمده استفاده می‌شود این است که باید سوگندی که انجام می‌گیرد دروغ باشد و یا به کاری که معصیت است مربوط گردد. بنابراین اگر در سوگندِ خود صادق باشد کفاره‌ای بر او واجب نمی‌شود. و لذا در کتاب «الدروس» شهید اول از جعفی آمده که وی می‌گفت:

«الجدال فاحشهٔ اذا کان کاذباً اوفی معصیهٔ ...».

وی در پایان می‌نویسد: جدال صرفاً با سوگندِ به خدا- آنهم با صیغه مخصوص «لا واللّه» و «بلی واللّه»- تحقق می‌یابد، و با هر سوگند و یا با سوگند به غیر خدا قابل تحقق نمی‌باشد، منتهی ظاهراً برای تحقق جدال به کاربردن «لا» و «بلی» هر دو لازم نیست؛ بلکه یکی از آنها برای تحقق جدال بسنده و کافی است. (۱)

۲- مفسران و فقهای اهل سنت، و تفسیر «و لا جدال فی الحج»:

مفسران بزرگ و فقهای برجسته اهل سنت در باره «جدال در حج» آراء و سخنان گوناگونی یاد کرده‌اند که فشرده‌ای از آنها را می‌آوریم:

طبری در تفسیر خود بحثِ بسیار مفصل و گسترده‌ای را در باره «جدال در حج» پیش گرفته است که خلاصه و ماحَصَلِ آن این است:

۱) انسان مُحرِم با برادرش آنچنان بستیزد و بگو مگو کند که او را به خشم آورد.

یا حاجیان آنگونه با هم به جدال و درگیری دست یازند که از خشم آنها نسبت به یکدیگر سر برآورد.

۲) دشنام و مراء و خصومتها و منازعات (۲)

۳) محمد بن کعب قرظی می‌گفت: جدال این بود که وقتی قریش در «مِنی» گرد هم می‌آمدند گروهی از آنها به گروهی دیگر می‌گفتند: «حج ما کاملتر و درست‌تر از حجِ شما است» و آن دیگران به اینان می‌گفتند: «حج ما کاملتر و درست‌تر از حج شما است» (۳).

۴) جدال در حج این است که یکی بگوید: امروز، روز حج است، و دیگری

۱- مجمع البیان ۲/ ۲۹۴- روض الجنان ۱/ ۵۰۳- کشف الاسرار ۵۳۱- المناز ۲/ ۲۲۷- جواهرالکلام ۱۸/ ۳۵۵.

۲- تفسیر البرهان ۱/ ۱۹۹- ۲۰۱. مجمع البیان و هامش آن ۲/ ۲۹۴- المیزان ۲/ ۷۹، ط: سوم، مؤسسهٔ الاعلمی بیروت، ۱۳۹۳، جواهر الکلام ۱۸/ ۳۵۵ و ۳۵۹- ۳۶۱.

۳- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۱۸/ ۳۵۹- ۳۶۴.

ص: ۶۲

بگوید: فردا.

۵) ابن زیـد می‌گفت: عربهـا در مواقـفِ مختلفی وقـوف می‌کردنـد و بـا هم بگومگو و منـازعه می‌نمودنـد، و هرکسـی از آنهـا ادّعا می‌کرد که مَحلّ وقوفِ او همان محلی است که ابراهیم- علیه‌السلام- در آنجا وقوف کرده است؛ اما وقتی خداوند متعال نبی اکرم- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- را به مناسکِ آنها در باره حج آگاه ساخت این خصومت و مجادله را فیصَله داد. (۱)

۶) «ولا جـدال فی الحـج» به عنوان خبر و گزارشـی از سوی خداونـد متعال است که وقت حج بر اساس یک میقات و موسم واحدی مشخص و قطعی شده و قابل تقدیم و تأخیر نیست؛ و نسیء، یعنی تأخیر حج از موسمِ آن، از این پس باطل و بی ارزش و فاقد اعتبار است. (۲) شرح گویای این مطلب در تفسیر آیه «نسیء» گذشت.

طبری می‌گوید: آن قولی که به صواب نزدیکتر است همین قول اخیر می‌باشد ...

ضمناً می‌افزایـد: این نظریه- که می‌گویـد: معنی «لا جـدال فی الحج» این است که با مصاحب و رفیق همراه خود بگو مگو مکن و با او به مجـادله و ستیز برنخیز که او را به غضب آوری- به دو دلیـل صـحیح نیست: ۱- اگر منظور این است: به باطـل با مصاحبِ خود مراء و جـدال مکن که موجب غضب او شوی، این توجیه، نـاموجه و غیر قابل قبول است؛ زیرا که خداونـد متعال از مراء و جـدالِ به باطـل در هر حال- اعم از آنکه مراءکننـده مُحرم و یا مُحل باشـد- نهی کرده است؛ پس دلیلی وجود نـدارد که اختصاصاً از «مراء به باطل در حال احرام» نهی کرده باشـد؛ حالِ احرام و یا احلال، تفاوتی در نکوهش «مراء به باطل» را نمی‌رسانـد، ۲- و اگر منظور این است که «به حق هم مراء و جـدال مکن و از این رهگـذر خشم مصـاحب و رفیـق همراهت را فراهم نیـاور»، این سـخن نیز نادرسـت می‌باشـد؛ به این دلیل که اگر مُحْرِم، فردی را ملاحظه کنـد که می‌خواهد به کار زشت و گناه روی آوَرَد بر او واجب است با مراء و جدال از کار او جلوگیری نماید.

و یا چنانچه احساس کنـد که می‌خواهـد به وی سـتم نماید و حق او را از میان ببرد و غضب کند بر او فرض و واجب است به مراء و جدالِ با او برخیزد تا از ستم او برهد و یا مانع از ضایع شدن حقش گردد. (۳)

۷) محمد رشید رضا می‌نویسد: مراد از «جدال» عبارت از مشاجَره زبانی است، و

۱- جامع البیان ۲/ ۱۵۸ تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۲۳۸.

۲- همان مرجع و صفحه- کشف الاسرار ۱/ ۵۳۱- التفسیرالکبیر ۵/ ۱۶۵.

۳- جـامع البیان ۲/ ۱۵۹- کشف الاسرار ۱/ ۵۳۱- مالـک کتاب «الموطأ» آورده است: جـدال در حـج چنین بوده است که قریش در مشـعرالحرام در مزدلفه قریب به «قزح» وقوف می‌کردند و قبایل دیگر در عرفات، و باهم به مجادله می پرداختند و نسبت به یکدیگر تفـاخر می‌کردنـد و می‌گفتنـد: وقوف ما از وقوف شـما به صواب نزدیکتر است. خداونـد متعال در این باره فرموده: «لکل امـهٔ جعلنا منسکاً هم نا سکوه فلا ینازعنک فی الامر وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم و ان جادلوک فقل اللّه اعلم بما تعملون».

مالـک آنگـاه گفتـه است: «این است همـان «جـدالی» [که از آن در قرآن کریم نهی شـده] و آن را برای مـا روایت کرده‌انـد. رک: التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۵- تفسیرالقرآن العظیم ۱/ ۲۳۸.

ص: ۶۳

این مشاجره غالباً میان حاجیان و خدمه در سفر حج پدید می‌آید؛ زیرا مشقتها و دشواریهای سفر [و حرارت و گرمای شدید و بسیاری از عوامل دیگر، چنین حالتی را در افراد به هم می‌رساند و] موجب تنگ خُلْقیِ آنها می‌گردد. (۱)

بروسوی نیز در تفسیر «لا جدال فی الحج» می‌گوید: نباید با خدمه و رفقای همسفر و چارپاداران [و رؤسای کاروان و رانندگان و امثال آنها] ستیز کرده و با خصومت و خشونت رفتار نمود؛ زیرا این رفتار کین‌آلود موجب دشمنی و از میان رفتن انس و الفت میان آنها می‌گردد؛ اما جدال در اموری که به دین مربوط است هیچ مانعی ندارد. (۲)

۸) محمد عبده یادآور می‌شود: تفسیر سه واژه «رَفَث»، «فُسوق» و «جِدال» باید از تناسبی با یکدیگر برخوردار بوده و نیز با اوضاع و شرایطی که در زمان تشریعِ مناسکِ حج بر مردم آن زمان حاکم بود، همگام باشد. اما «رَفَث»- همانگونه که گفته‌اند- عبارت از جماع و اعمال غریزه جنسی، و «فُسوق» عبارت از این است که فرد- از طریق ارتکاب اعمالی که برای او در حال غیر احرام مباح بوده مانند صید، استعمال بوی خوش، و پوشیدن لباس دوخته- از تکالیفی که بر مُحْرِم واجب است خارج شود. اما «جدال» عبارت از جریاناتی است که میان قبایل دایر بود، مبنی بر اینکه آنها در موسم حج به درگیری و تفاخر می‌پرداختند.

در این صورت است که میان این واژه‌ها از نظر مفهومِ آنها هماهنگیِ موردِ نظر تحقق می‌یابد. و در غیر این صورت باید این واژه‌ها را با مدلولِ لغویِ آنها در مد نظر قرار داد: رفث را عبارت از سخن زشت، و فسوق را به معنای «تنابز به القاب»، یعنی لقب و عنوان بد در مورد دیگران به کار بردن، و «جدال» را هم به معنای ستیز و خصومت با یکدیگر دانست. بنابراین همه این منهیات، عبارت از یک سلسله مَنهیّاتِ زبانی خواهد بود. (۳)

پس از گذر بر تفسیر و تحلیل‌هایی که دانشمندانِ فریقین در باره «لا- جدال فی الحج» یاد کرده‌اند این سؤال را می‌توان مطرح ساخت که:

آیا جدال با شیاطین جنّ و انس در حال احرام ممنوع است؟

۱- جامع البیان ۲/ ۱۵۹، ۱۶۰- التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۵.

۲- جامع البیان ۲/ ۱۶۰.

۳- تفسیر المنار ۲/ ۲۲۷، ط: دوم افست، دارالمعرفهٔ لطباعهٔ و النشر، بیروت.

ص: ۶۴

امام فخرالدین رازی در ذیل آیه مورد بحث می گوید:

«اما جمهور متکلمین برآنند که جدال در امر دین، طاعتی عظیم است. و در مقام استدلال بر نظریه خود به آیاتی چند استشهاد می کنند:

۱- «ادْعُ الی سَبیلِ رَبِّکَ بالحکمةِ وَ الْمَوعِظَةِ الْحَسَنَةِ و جادلهم بِالّتی هِیَ احسَن»

۲- «یا نوحُ قَدْ جادَلْتَنا فاکثرت جِدالَنا»

خداوند متعال در مقام بازگو کردنِ سخن کفار به نوح، یادآور می‌شود که آنها این سخن را با نوح در میان گذاشتند. پیداست که جدال نوح با آنها صرفاً برای تقریر دین بوده است [و نمی‌توان از این گونه جدال خرده گرفت].

باید گفت: جدالی که در حج از آن نهی و منع شده و از آن نکوهش به عمل آمده است، جدالی است که در مقام اثبات و تقریر امر باطلی مورد استفاده قرار گیرد. اما جدالی که در جهت تقریر و تثبیت حق و دعوت مردم به راه خدا و دفاع از حریم دین خدای متعال انجام می گیرد در هر حال ممدوح و ستوده است. (۱)

سراسر مناسک حج را باید جدال و خصومت و ستیز با شیطان دانست. این مراسم شکوهمند با طلیعه‌ای از جدال و ستیز با شیطان و استعاذه افتتاح و آغاز می گردد و نیز با جدال با شیطان پایان می‌پذیرد. رمی جمرات که در مراحل پایانیِ این مناسک انجام می گیرد نشانگر آن است که سپاهِ درونِ انسان از شروع به کار حج، در خود حالت آماده‌باش ایجاد کرده و در حالی که همواره با شیاطین جن و انس می‌ستیزد، باید آن آمادگی لازم را در خود به هم رساند که شیطان را دشمن اصلی خود تلقی نموده و پس از آنکه او را سراغ کرد هدف رمی خویش قرار دهد.

عمل رمی که با دعای «اللهم ادْحَرْ عَنّیِ الشیطان» افتتاح می‌شود نشانه تنفر و انزجار از عامل اصلی معصیت و بدبختی، یعنی شیطان است و حاجی با اجرای این عمل، عزم راسخ خود را در جدال و ستیز با نیرنگهای گمراه‌کننده شیطان و اعمالِ زیان‌آور او ابراز و اعلام می کند.

حاجی در چنین موقعیتی، نهائی‌ترین مراتب انزجار خود را نسبت به هرگونه فساد و انگیزه آن نشان می‌دهد، و از فرصتی که برای او فراهم آمده است در کنار برادران دینی و با حفظ همبستگی با آنها احساس می کند که می‌تواند دشمن خود را- هرچند که

۱- روح البیان ۱/ ۳۱۴.

ص: ۶۵

مانند شیطان، قوی و نیرومند باشد- در سایه اتحاد با برادران دیگر درهم بکوبد و استوانه‌های عظیمی از ابرقدرت‌نماهای عالم هستی و جهان آفرینش، یعنی شیاطین را با سنگریزه‌هایی کوچک خفه کند و ابهت و هیبت آنها را در هم بکوبد، و آنها را زیر همین سنگریزه‌ها بپوشاند، و ابهت و جاذبه آنها راپوچ و پوشالی جلوه دهد.

و این جریان خود هشداری به مسلمین جهان است- مسلمینی که در برابر هیبت پوشالی ابرقدرتهای شرق و غرب، و قدرتهای میانه احساس ترس و بیم می‌کنند- تا نترسند، هیچ هراسی به خود راه ندهند، و در برابر این شیاطین ریز و درشت انس، کمترین دلهره‌ای را پذیرا نگردند؛ چرا که می‌توانند در سایه همبستگی با یکدیگر دشمنان اسلام را- هر چند که این دشمنان از لحاظ تجهیزاتِ جنگ و جدال و ستیز با آنها، قوی و قلدر و به ظاهر خوف انگیز باشند- از پای درآورند، چنانکه با سنگ‌ریزه‌هایی چند توانسته‌اند استوانه‌های اولی (شرق) و عَقَبه (غرب) و وسطی (قدرتهای جیره‌خوار این ابرقدرتها) را آنچنان با سنگ‌ریزه‌ها بپوشانند و کم‌توان سازند که حداقل تا یکسال از شر و آسیب آنها در امان باشند و با استمرار این جنگ و جدال و ستیز در هر سال، امنیت خود را برای همیشه تأمین نموده و نگذارند- با توقف و رکود خود و ترک جدال و ستیز و نبرد با شیاطینِ انس- این قدرتهای نیمه جان و از کار افتاده، جان تازه‌ای به خود گیرند و به میراث مادی و معنوی مسلمینِ جهان یورش آورند و سرمایه‌های فرهنگی و منابع اقتصادیشان را به یغما برند.

آیا ما مسلمین باید به هنگام انجام مراسم حج ساکت و بی‌تفاوت باشیم و صرفاً با تفوه به جدال و ستیز و استعاذه آرام با شیطان‌ها بستیزیم و فریاد خود را در کنار همه برادران مسلمان جهان بر سر شیطان بزرگ و کوچک و متوسط نکشیم؛ چرا که اینکار جدال است و جدال در حج روا نیست؟!

اگر اینطور است نباید به رمی جمرات بپردازیم؛ چون این کار نوعی شدت عمل و خشونت و خصومت و ستیزه‌جویی است و جدال و مجادله سزا نیست به هنگام حج به کار گرفته شود! بگذاریم شیاطین جن و انس بر سرپای باشند و هر روز نیروی تازه‌ای بر نیروهای خود بیفزایند و بر سر ما مسلمین بریزند و همه میراث مادّی و معنوی ما را با توانی کافی به تاراج گیرند؟!

ص: ۶۶

اگر اینطور است نباید صدای خود را به تکبیر بلند کنیم و باید اهلال و تلبیه خود را با فریادی بلند سرندهیم؛ چرا که این کار آمیخته با خشونت و خصومت و جدال با شیاطین انس و جن است و این موج انفجارِ «اللَّه اکبر» و «لااله الا ـ اللَّه» شیاطین انس و جن را می‌آزارد، و چون از جدال در حج نهی شده است! با حربه «فریادهای کوبنده» تلبیه و تهلیل، به سراغ هیچ شیطانی نرویم و آنها را نیازاریم. کدام مفسر قرآن و کدام فقیهی از شیعه و سنی چنین گفته است؟، اگر کسی مفسر و یا فقیهی از فریقین سراغ دارد به ما نشان دهد که گفته باشد جدال با شیاطین و ستیز با فساد و منهیات و پیکار با طاغوتها و ابرقدرتهایی- که دشمنان قوی‌تری از شیطان نسبت به اسلام و قرآن هستند- همان جدالی است که در قرآن کریم از آن نهی شده است؟

آری ما باید- با ایجاد موجِ انفجار تلبیه و تهلیل- قدرتهای شیطانی جهان را به لرزه درآورده و سازمان توان و نیروی آنها را از هم پاشیده، و آنها را از پای درآوریم، باید صدا به تکبیر و تهلیل و تلبیه برفرازیم که این کار، یعنی اجرای تلبیه و تکبیر و تهلیل با صدای بلند و برافراشته، شعار حج است.

این رسول خدا- صلی‌اللَّه علیه وآله و سلّم- است که می‌فرماید:

«اتانی جبریل فقال لی: انّ اللَّه یأمرك انْ تأمر اصحابك ان یرفعوا اصواتهم بالتلبیهٔ؛ فانها من شعار الحج» (۱):

«جبراییل نزد من آمد و گفت: خدا ترا فرمان می‌دهد که به یاران خود دستور دهی صدای خود را به تلبیه برفرازند؛ چرا که تلبیه شعار حج است».

و نیز فرمود:

«أتانی جبریل فأمرنی ان آمُرَ اصحابی و من مَعِیَ انْ یرفعوا اصواتهم بالتلبیهٔ» (۲):

«جبراییل نزد من آمد و مرا فرمان داد که یارانم و هر کسی را که همراه من هستند دستور دهم صدای خود به تلبیه بلند سازند».

چنانکه فرمود:

«امرنی جبریل برفع الصوت فی الاهلال؛ فانه من شعار الحج» (۳):

«جبراییل مرا به بلند کردن صدا در رابطه با «لااله الا اللَّه» موظف ساخت؛ چرا که این کار از شعارهای حج است».

۱- المنار ۲/ ۲۲۷.

۲- التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۲.

۳- کنزالعمال ۵/ ۳۱، ط: افست از روی نسخه چاپی حیدرآباد. مؤسسه الرسالهٔ، بیروت، ۱۳۹۹ ه.

ص: ۶۷

جبراییل نزد پیامبر اکرم- صلی‌اللَّه علیه و آله و سلم- می‌آید و به او با تأکید توصیه می کند، یعنی فرمان می‌دهد که آن حضرت دستوری صادر کند تا خود و اصحابش به هنگام حج و در حال احرام فریادشان را به «اللَّه اکبر» و «لااله الااللَّه» و «لبیک اللهم لبیک» بلند کنند، که موج این فریاد گوش شیطان را کر کرده و توان را از شیطانهای بزرگ و کوچک دنیا می‌رباید و آنها را بیجان و ناتوان می‌سازد.

آیا این کار همان جدال منهی است، آیا این خشونت و خصومت در حال احرام با شیطان جن و انس روا نیست؟!

راستی اگر جدال، عبارت از خشونت و تندروی است، نباید پس از طواف، سعی کنیم، بلکه باید میان صفا و مروه، حالت مَشْیِ آرام را در پیش گیریم، و آهسته آهسته راه برویم.

نه، هرگز این نظریه درست نیست؛ بلکه باید با کیفیتی به طرف هدف گام برداریم، نه آنچنان خویشتن را فرسوده ساخته و بدویم، و نه آنچنان آهسته راه را در سوی مقصد در پیش گیریم که تاریکیهای شبِ خواب و غفلت فرا رسد و گرگان بیشه، طعمه‌هایی بِلادفاع برای خود بیابند. آری باید سعی کنیم و تمام اندام خویش را با شدت به جنبش درآوریم و نشان دهیم که همواره در حال شادابی و تحرک و قدرت به مقابله و رویارویی با شیطان به سر می‌بریم و در راه رسیدن به هدفِ والای الهی و انسانی شتاب می گیریم، اما نه آنچنان که فرسوده گردیم و از کار بیفتیم.

مگر نه این است که مفسران در ذیل این گفتار الهی که: «و لا جدال فی الحج» به ما هشدار داده‌اند:

«الجدال فی الدین طاعهٔ عظیمهٔ» (۱):

جدال در امر دین طاعتی بزرگ می‌باشد.

و آیا مگر نه این است که خدا فرموده است:

«ادْعُ الی سَبیلِ ربّکَ بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ وجادلهم بالتی هی احسن ...»

آیا امر به مجادله با کفر و بی دینی و نبرد با افساد و تبهکاری شیطانهای بزرگ و کوچکِ دنیا، و دعوت به جدالِ با الحاد و زندقه- که به سان خوره، دین و ایمان مسلمین را به فرسایش و ذوب شدن می کشاند- از این آیه «به هنگام حج و احرام» استثناء شده

۱- کنزالعمال ۵/ ۳۱، ط: افست از روی نسخه چاپی حیدرآباد. مؤسسه الرسالهٔ، بیروت، ۱۳۹۹ ه.

ص: ۶۸

است؟! آیا این آیه هیچ کاربردی در موسم حج ندارد؟ و آیا باید در حال احرام تحرک مسلمین در مقابله و نبردِ با کفر و ستیز با شیطان، و پیکار با فساد متوقف و راکد گردد؟

هیچ مفسّری نگفته است که باید دعوت انسانها به راه خدا و جدال با گناه و فساد در موسم حج و در حال احرام دچار رکود و توقف شود.

آیا می‌توان گفت جدال و ستیزی که در حالِ حج با کفر و فساد و ابرقدرتهای خونخوارِ جهان- که چون زالو خون مسلمین جهان را می‌مکند و اساس قرآن و اسلام را در ممالک اسلامی روز به روز متزلزل می‌سازند- انجام می‌گیرد، با ایجاد تحریف در مفهوم «لا جدال فی الحج»، باید متوقف گردد؟! اصلًا کلمه حج و احتجاج از یک ریشه‌اند و «تحاجوا» به معنای «تجادلوا» و «محجاج» به مفهوم «کثیر الجدال» است. (۱)

اینک که ملتهای مسلمان در صور و صیدا و لبنان و جولان و عمان و عراق و سودان و نیل و قیروان و افغانستان و قدس و تونس و فیلیپین و فلسطین و ... در زیر چکمه‌های شیطان بزرگ یعنی آمریکا و صهیونیسم جهانی و قدرتهای استکباری دست و پا می‌زنند و فریادِ استغاثه‌شان آنها بلند است، چه کسی باید به ناله‌ها و استغاثه‌های آنان پاسخ دهد؟ آیا خدا فرموده است که به ندای مظلومیت این امتهای مسلمان در موسم حج پاسخ مثبت ندهیم و ساکت و آرام و بی‌تفاوت به سربریم، و در حج به احتجاج برنخیزیم، و هیچ فریادی از خود برنیاوریم تا این شیاطین به کار خود ادامه دهند و رنجیده خاطر نگردند! چرا که نباید با جدال و فریاد شیطان و صهیونیسم را در حال حج آزرده ساخت؟!

بسیار عجیب و شگفت‌آور است که تعدادی از روحانیون زرخرید و برده حکومتها- با بهانه تحریف در مفهوم «لا جدال فی الحج»- می‌خواهند که فریاد برآوردن بر سر شیاطینِ انس و جن را خاموش کنند، اینان از آنچه در پشت پرده می‌گذرد خبر ندارند و یا خود را به بی‌خبری وامی‌دارند که استکبار نسبت به بلاد اسلامی چه سودایی در سر دارد؟: صهیونیسم و کفر و الحاد و شرکِ جهانی می‌خواهند عرصه جغرافیایی مملکت نامشروعی به نام «اسرائیل» را آنچنان پهناور سازند که از نیل تا فرات و از آنجا تا فراتر از کعبه را زیر پوشش گیرد.

اینک این گره کور و غده‌ای که در قلب پیکرِ بلادِ اسلامی- به مدد ابرقدرتهای

۱- کنزالعمال ۵/ ۳۱، ط: افست از روی نسخه چاپی حیدرآباد. مؤسسه الرسالهٔ، بیروت، ۱۳۹۹ ه.

ص: ۶۹

شرق و غرب- برای امتهای اسلامی به ارمغان آمده، بنا است در سراسر اندام ممالك اسلامی ریشه دواند.

چرا پیشوایان دینی در این ممالك اسلامی در خواب خرگوشی فرو رفته‌اند و نمی‌خواهند کسی آنها را از این خواب سنگین بیدار سازد، و مایل نیستند حتی به خواب رفته‌ها نیز بیدار و هوشیار گردند؟!

ایران و لبنان سالها است بیدار شده‌اند و می‌خواهند که دیگران را بیدار و هوشیار سازند؛ و برآنند که در هر صُقْع و مکان و در هر منطقه و سرزمینی به وظیفه بیدارگریِ خود عمل کنند؛ اما با کمال تأسف در موسم حج- که امت به‌پاخاسته ایران، یعنی امتی که در راه اسلام و قرآن همه وجود خود را به خدا تقدیم کرده است- و در سرزمین مقدس مکه و مدینه مردم را به اتحاد و همبستگی با یکدیگر دعوت می‌کنند تا با صهیونیسم جهانی و استثمار و شیاطین به مقابله و پیکار برخیزند- پیشوایان اسلامیِ نامسلمان، این کار را جدالی برمی‌شمارند که به تصور غلطشان خدا از آن نهی کرده است!

آیا خدا «نهی از منکر» را در مکه و مدینه (در موسم حج) نهی کرده است؟!

سکوت مسلمین در مکه آنهم به هنگام حج و در حال احرام- در برابر گناهِ بزرگ جهانی و ظلم و ستم بر مسلمین جهان- خود عظیم‌ترین گناه و جرم محسوب می‌گردد. آیا نباید این سکوت و بی‌تفاوتی را از میان بُرد، و به جدالِ با ستم و تجاوز و کشتار مسلمین در قدس عزیز و صور و صیدا برخاست؟!:

«من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم»

آیا اهتمام به امور مسلمین جهان در حال احرام، جدالِ مذموم است؟ آیا سرزمین مکه و مدینه همان نقطه‌ای نیست که پیامبر اسلام به آن چشم دوخته است تا مسلمین در موسم حج و به حال احرام- در حالتی آماده باش در برابر شیطان- به امور مسلمین قیام کنند. آنکه قیام نکند و در موسمِ برگزاری حج به جدال با ناحق و باطل و فساد برنخیزد باید حساب خود را از مسلمین جدا کند و از حوزه اسلام و ایمان، خویشتن را بیرون و بیگانه بیند.

حج، خود جهاد است، و جهاد در حج و در حال احرام در برابر کفر را باید

ص: ۷۰

طاعتی افزون بر طاعت مربوطِ به حج برشمرد. جدالِ با کفر در حالِ احرام از اوْجبِ واجبات است و در ضمن طاعتی دیگر.

این امام فخر رازی است که ضمن تفسیر آیه «... فلا رفث و لافسوق و لاجدال فی الحج» می گوید: «جدال در حج» که در حال احرام، مذموم و نکوهیده است، جدال در اثبات و تأیید باطل و کفر و جلب مال و کسب جاه می‌باشد؛ اما اگر جدال و ستیز در جهت تأیید حق و دعوت مردم به راه خدا و دفاع از دین و آیین اسلام صورت گیرد [نه تنها مذموم نیست؛ بلکه] ممدوح و مطلوب می‌باشد». (۱)

خدای متعال مناسک حج را در جهت اهدافی والا تشریع فرمود که از آن‌جمله:

یک فرد مسلمان در حالی که آهنگ سویِ خدا دارد به صوب خانه خدا به راه می‌افتد، تا خویشتن از عادات پیشین و رفاه‌طلبی تجرید کند، و درون خود از تفاخر و امتیازات موسمی و زودگذر و ناپایدار بپیراید؛ به گونه‌ای که یک مالدار و ثروتمند و نامور خود را با تهیدست و فرد گمنام برابر بیند، و فرمانروا فرد بینوا و گمنام و کم‌توشه را به سان خویش محترم شمارد، و همه مردم در این سرزمین از هر طبقه و از هر نژاد و هر کشوری در شرایطی همسان از نظر بیرون و درون به سربرند، و با لباسی برابر و سفید و همرنگ و همسان خویشتن را بپوشانند که گویا در عرصات محشر از خواب مرگ بیدار و زنده شده و در پیشگاه خدا حضور به هم رسانده‌اند.

آیا سزا نیست در چنین شرایطی و با این تجمع شگرف- که می‌توانند به درستی درد یکدیگر را درک کنند- رنج و درد و شکنجه‌هایی را که بر آنها وارد می‌شود برای همدیگر بازگو نمایند، رنجی که سخت، امتهای اسلامی را می‌آزارد؟!

سرزمین مکه- از دیدگاه مسلمین و دیگران- نخستین کانونی به شمار می‌رود که آوای جدال با کفر و الحاد و طواغیت و شیاطین از آنجا برخاست و به گوش جهانیان رسید، و اولین گام در ستیز با هر قدرتی (جز خدا) در همین نقطه برداشته شد، و نغمه کفر ستیزِ «لااله الااللّه» از درون غار حرا بر قله کوه فاران، سامعه جان و روح جهانیان را نوازش داد.

هم اکنون نیز- که خدا و معبود حقیقی در کنار بتهای ابرقدرت به دست نسیان و فراموشی سپرده می‌شود- امت ایثارگر ایران، با رهنمودگیری از امام و پیشوایی که قلبش

۱- التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۷.

ص: ۷۱

در امید و آرزوی عزت و سرفرازی مسلمین و مستضعفان عالم می‌طپد، قیام کرده تا طاغوتها و بتهای زمان را از کعبه جهان سرنگون سازنـد و کره خاکی را از این جرثومه‌های مرگ‌آفرین پاکسازی نماینـد، و جهاد خود را در این راه در هر منطقه و سـرزمینی به کار گیرند و در کعبه- که به هنگام ادای مناسک حج، کانون تجمع و همبستگی همه مسلمین جهان است- دست در دست برادران خود قرار می‌دهند و با فریادی که سامعه شیاطین انس را می‌خراشد ندای اسـتقلال و آزادی سر دهند. آری می‌خواهند جهادِ در راه خدا را در کنار پیروان قرآن در سرزمین وحی، تجسم بخشند و به دنیا اعلام کنند که اسلام از هر قدرت و نیرویی برتر است، و:

«لن یجعل اللّه الکافرین علی المؤمنین سبیلا». (۱)

آیا این جدال مذموم است؟!

پیامبر گرامی ما- صلی‌اللّه علیه وآله وسلم- فرمود:

«الحج جهاد، والعمرة تطوع» (۲)

و نیز فرمود:

«نعم الجهاد، الحج» (۳).

آیا جهاد این است که دشـمنان اسـلام به اسلام و قرآن یورش برند و برای درهم کوبیدن اسلام دست به کشتاری نسبت به همنوعان ما بزننـد، که در تاریـخ بشـریت بی‌سابقه است، و افراد بی‌دفاعِ امّتِ اسـلامی- از پیرِ و جوان و کودک و خردسال- را هدف بمب و موشک و توپ و گلوله‌ها قرار دهنـد و ما آرام بخوابیم و صـدا برنیاوریم که جـدال است؟! آیا جهاد- که همان حـج است- و حج- که همان جهاد است- به این معنای است که به خود زحمتی نـدهیم و از شـدت عمل و خشونت نسبت به دشـمنان اسـلام و قرآن و کعبه خودداری کنیم؟!

زهی خجلت و سرافکندگی از بصیرت دینی و فقه و فقاهت ملایانی گرفتار عصبیتِ جاهلیِ عربیت که جهاد در راه خدا و تظاهرات علیه اسـرائیل و گمارنـدگان آن را- که با ازدواج نامشـروع شـرق و غرب زاده شده‌اند- جدال می‌پندارند! و از امتی خرده می‌گیرند که حج را در چهره جهاد تمثّل و تجسم می‌بخشـند، این عالم‌نماها پیرو اسلام نیستند؛ بلکه خودآگاه و یا ناخودآگاه و مستقیم و غیر مستقیم از هوی و هوسِ

۱- المعجم الوسیط ۱/ ۱۵۶، ۱۵۷.

۲- التفسیر الکبیر ۵/ ۱۶۷.

۳- سنن ابن ماجه (مناسک) ۴۴ (رک: المعجم المفهرس لِألفاظ الحدیث)

ص: ۷۲

حکومتهای گرفتار چنگ صهیونیسم درس می‌گیرند که خود گمراهند و دیگران را به بیراهه و گمرهی سوق می‌دهند.

ای مسلمین جهان:

«... لاتتبعوا اهواء قوم ضلّوا من قبل و اضلّوا کثیراً و ضلوا عن سواء السبیل» (۱).

مشرکین عالم میکرب شرک را و دوگانه و یا چندگانه انگاریِ قدرتِ مطلقِ جهانی را تا فضای افکار و اندیشه چنان فقیهان وقیح پیش‌رانده، و افکار و آراء آنها را بیمار و آلوده ساخته که چنان نغمه‌های شوم را- به بهانه واژگون نمودن مفهوم جدال در «ولا جدال فی الحج»- سر می‌دهند، و می‌خواهند به خواب و غفلت مسلمین تداوم بخشند، و این اذان و ندایی که گوش شرک و کفرِ جهانی را می‌خراشد، به سکوت مبدّل گردانند؛ اما این خدا است که فرموده است:

«و اذان من اللَّه و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان اللَّه بریءٌ من المشرکین و رسوله ...» (۲).

خدا و رسولش را در تمام ایام حج فریاد و بانگ پرطنینی است مبنی بر اینکه از مشرکین و ایده و آرمان آنها سخت بیزار بوده و با چنین آرمان پلیدی همواره تا به روز حشر در جدال و ستیز است. جدال و ستیزی به حق و در جهت تأیید و تقویت حق؛ چرا که اذان به معنای بانگ پرطنین بر سر استکبار شیطانی و شرک و کفر و الحاد می‌باشد که در دنیای معاصر در پیکر ابرقدرتهای جبار تمثل یافته است.

این اولین بانگ بلند است که در این آیه گوشزد شده، و این فریاد بر سر شیطان بزرگ ادامه دارد و باید تا فرونشستن فتنه و شرک به جدال و ستیز با شرک و کفر جهانی تداوم بخشد.

در پایان به این نتیجه می‌رسیم که:

اگر ایرانیانِ مسلمان و امتِ به پا خاسته کشور ولی زمان- عجل‌اللَّه تعالی فرجه الشریف- در سرزمین مکه به هنگام حج بانگ خویش را علیه شرک و الحاد جهانی پرطنین و هم‌آواز می‌سازند، این کار را نمی‌توان از نگاه هیچ مفسر و فقیهی از فریقین، به حساب جدالی آورد که خدا در باره آن فرموده است: «... ولا جدال فی الحج».

بلکه این کار فریاد برائت و بیزاری است که از آسمان برآمد و بر دل

۱- مائده: ۷۷.

۲- توبه: ۳.

ص: ۷۳

پیامبراسلام- صلی‌اللّه علیه وآله- نشست، و او به نوبه خود این فریاد درونی را به گوش هوش علی رساند، و علی- علیه‌السلام- نیز این آوای شرک‌برانداز را برای مشرکان برخواند، مانیز همواره این ندا را در هر جا و هر نقطه سر می‌دهیم که: «کفر و شرک و الحاد نابود باد». و «مرگ بر استکبار ابلیسی جهان و شیاطین انس و جن» و به خصوص «مرگ بر شیطان بزرگ، امریکا»، و «مرگ بر فرزند نامشروع او»، یعنی صهیونیسم.

در پایان از خداوند متعال می‌خواهم به همه ما بصیرتی صحیح در دین مرحمت فرماید و اساس ظلم و شرک را در جهان در هم فروریزد.

وآخر دعوانا: ان الحمدللّه رب العالمین

وصلی‌اللّه علی نبینا محمد و آله الطاهرین

سید محمد باقر حجتی

ص: ۷۴

ص: ۷۵

ص: ۷۶

حرم منطقه آزاد و قلب جهان اسلام

عباسعلی عمید زنجانی

«حرم» در لغت به معنی «سرزمین مقدس و مورد احترام» است و در فرهنگ فقه اسلام به منطقه خاصی که شامل شهر مکه و بخشی از اطراف آن است، اطلاق می‌شود. میزان قداست و احترام این سرزمین را در اسلام، از احکام ویژه‌ای که بر آن مقرر شده و نیز از خصایصی که دارا می‌باشد می‌توان به دست آورد.

خصایص حرم

این سرزمین از ابتدا با یک سلسله خصایص و ممیزّاتی معرفی شده که قداست

ص: ۷۷

و احترام خاصی را باعث شده است. بسیاری از این خصایص قبل از اسلام- در ادیان گذشته- نیز مورد اهتمام قرار گرفته است. در این مقال کوتاه می‌توان به چند مورد از این خصایص اشاره نمود:

۱- حرم نخستین مرکز توحید و اوّلین سرزمینی است که منادیان الهی توحید، تفکّر توحیدی ناب را در آن سرزمین بنیاد نهاده و ندای آن را برای انسانها سرداده‌اند. (۱) به این لحاظ، جهان اسلام باید حرم را پایگاه اصلی تفکر توحیدی خالص بدانند و در همه ادوار تاریخ بویژه در تحوّلاتی که در جهت استقرار حاکمیت توحید انجام می‌پذیرد، این جایگاه رفیع و مقدس را برای حرم از یاد نبرند و بدان به عنوان قلب الهام‌بخش توحید ناب جهان اسلام بنگرند و چنین نقش سازنده‌ای را به آن بازگردانند.

۲- این سرزمین، حرم ابراهیم بنیانگذار مکتب رهائی بخش توحید است و اختصاص این سرزمین به ابراهیم آنطور که از برخی از روایات (۲) به دست می‌آید، قداست و احترام خاصی را در مورد آن برمی‌انگیزد که در حقیقت هر نوع تقدیس و احترام این حرم، خود نوعی تعظیم شخصیت این پیامبر بزرگ الهی توحید و احترام از مکتب رهائی بخش او محسوب می‌گردد.

۳- حرم به لحاظ شهر مکه نیز که از قداست خاصی برخوردار است و در نصوص اسلامی اعم از قرآن و سنت بر بزرگداشت این شهر تأکید شده است (۳) دارای عظمت و قداست ویژه‌ای است که شهر مکه را در خود جای داده است.

۴- مسجدالحرام با تمامی عظمت و احترامی که در اسلام دارد، در این سرزمین (حرم) قرار گرفته است در این مورد کافی است به اهمیت و نقشی که مسجدالحرام در قرآن و شریعت اسلام دارد (۴) توجه کافی مبذول گردد و از این نقطه نظر نیز موقعیت حرم بررسی و مورد مطالعه قرار گیرد. تمامی دلها رو به سمت مسجدالحرام است: «فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْر المَسجدالحرام» (۵) و مسجدالحرام مبدأ معراج پیامبر است. (۶) مسجدالحرامی که: «جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد» (۷) است و پاکسازی و سالم‌سازی محیط آن برای عبادت مورد تأکید قرار گرفته و در میان مساجد از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار گردیده است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۴.

۲- حدیث عبداللّه بن زید: ان ابراهیم حرم مکه و دعی لها و انی حرمت المدینهٔ و روایهٔ ابن زبالهٔ: حرم ابراهیم مکهٔ و حرمی المدینهٔ.

۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۷۵.

۴- به روایات مربوط به اهمیت و نقش مسجدالحرام در وسائل‌الشیعه، ج ۳ و ج ۵ مراجعه شود و نیز ج ۹ صفحه ۳ حرم‌المسجد لعلهٔ الکعبه و حرم الحرام لعلهٔ المسجد.

۵- بقره: ۱۴۶.

۶- اسراء: ۱.

۷- حج: ۲۵.

ص: ۷۸

۵- حرم شامل کعبه و بیت‌اللّه الحرام است و از این نقطه نظر نیز امتیاز و اهمیت و احترام فوق‌العاده‌ای را کسب نموده است؛ کعبه‌ای که: «جعل‌اللّه البیت الحرام قیاماً للناس» (۱) است و در حدیث آمده است: «ما خلق اللّه بقعهٔ احَبّ الیه من الکعبه».

۶- فلسفه احرام در حج و عمره، مراعات احترام خاص حرم است. (۲)

۷- کسی که در حرم دفن شود در حریم رحمت الهی قرار خواهد گرفت (من دفن فی الحرم امن من الفزع الا کبر من بر الناس و فاجرهم). (۳)

احکام ویژه حرم

با توجه به اهمیت و احترام خاصی که حرم از نقطه نظرهای مختلف حائز آن است؛ در فقه اسلامی دارای احکام ویژه‌ای است که برخی از آنها را به اشاره در اینجا می‌آوریم:

۱- این منطقه به عنوان سرزمین امنیت معرفی شده: «اولم نمکن لهم حرماً امناً» (۴) و کشتن حیوانات (غیراهلی) در این منطقه ممنوع است و در فقه برای مرتکبین آن مجازاتهای خاصی مقرر شده است. (من دخله من الوحش والطیر کان امناً من ان یهاج او یوذی حتی یخرج).

۲- به دلیل منطقه امن بودن حرم (اولم یرونا جعلناه حرماً امناً) (۵) هر فرد مسلمان تا هنگامی که در این منطقه زندگی می‌کند از مصونیت جانی برخوردار است، (من دخل الحرم من الناس مستجیراً به فهو آن من سخط اللّه عزّوجلّ).

۳- در این منطقه جنگ و خونریزی ممنوع است.

۴- ورود به حرم باید با تشریفات خاصّی انجام گیرد که از آن به احرام تعبیر می‌شود و دارای احکام خاصی می‌باشد.

۵- افراد غیر مسلمان حق سکونت در منطقه حرم را ندارند و بسیاری از فقها ورود غیرمسلمانان را به این منطقه چه به عنوان اقامت و چه برای عبور ممنوع دانسته‌اند. (۶)

۱- مائده: ۹۷.

۲- وسائل‌الشیعه ج ۹، ص ۳.

۳- همان مأخذ ص ۳۸۱.

۴- قصص آیه ۵۷، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۷۶ و ۲۰۲.

۵- عنکبوت آیه ۶۷، وسائل الشیعه ج ۹، ص ۱۷۶ و ۲۰۲.

۶- مسالک مرحوم شهید ثانی: و اما الحرم فلا یجوز لهم دخوله مطلقاً.

ص: ۷۹

این حکم شامل سفرا و نمایندگیهای خارجی و افراد غیرمسلمانی که حامل پیام می‌باشند و نیز هیأت‌هایی که برای عقد قرارداد قصد ورود به منطقه حرم را دارند نیز می‌گردد و از اینرو در چنین مواردی می‌توانند برای انجام مقاصد خود از افراد مسلمان استفاده نمایند و یا در خارج حرم با پیشوای مسلمین و نمایندگان رسمی وی ملاقات کنند. (۱)

براساس این قانون اقلیتهای مذهبی متعهد (اهل ذمه) نیز از اقامت در این منطقه محروم می‌باشند و برای عبور نیز باید اجازه رسمی کسب نمایند و دولت اسلامی می‌تواند طی قراردادی در ازای این اجازه، مقررات مالی وضع نماید. (۲)

۶- کندن درختان و ریشه گیاهان حرم ممنوع است و همچنین بریدن شاخه‌ها.

در این مورد فقها مجازاتهای مالی خاصی را مقرر نموده‌اند (۳) و حکم مصونیت درختان و گیاهان حرم را در باره محرم و افراد عادی نیز نافذ شمرده‌اند. (۴)

۷- تردد مسلحانه در منطقه حرم ممنوع می‌باشد، (لاتخرجوا بالسیوف الی الحرم). (۵)

۸- از سکونت کسانی که عامل فساد و الحاد هستند در منطقه حرم جلوگیری می‌شود و با آنها به خشونت رفتار می‌شود، (من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم).

منظور از کسانی که در حرم قصد الحاد به ظلم دارند آنهائی هستند که قصد ارتکاب اعمالی چون سرقت، ستمگری، تجاوز به حقوق مردم و هر نوع ظلم داشته باشند که از اقامت آنها در حرم جلوگیری می‌شود، (یتقی ان یسکن الحرم). (۶)

۹- اشیائی که در حرم پیدا می‌شود حکم خاصی دارد (۷) و اصولًا از دست زدن به اشیاء گمشده حرم، منع شده است، (لا تمسّ ابداً حتی یجیء صاحبها). (۸)

۱۰- کسی که در خارج حرم مرتکب جنایتی شود و سپس به حرم پناهنده گردد تا در حرم است از اجرای حد، معاف می‌باشد، لیکن برای چنین کسی محدودیتهائی ایجاد می‌گردد تا ناگزیر از حرم خارج گردد و حد بر وی جاری شود.

امّا کسانی که در حرم مرتکب جنایتی شوند، به دلیل اینکه خود احترام حرم را نادیده گرفته‌اند از مصونیت حرم محروم می‌شوند و بر آنها حد جاری می‌گردد. (۹)

۱- المبسوط، ج ۲، ص ۴۸.

۲- حقوق اقلیتها صفحه ۱۷۵.

۳- تحریرالوسیله ج ۱، صفحه ۴۱۱، وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۱۷۲.

۴- تحریرالوسیله ج ۱، صفحه ۴۱۱، وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۱۷۲.

۵- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۵۹، حدیث ۳.

۶- وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۱.

۷- تحریرالوسیله ج ۲، ص ۲۲۵.

۸- وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۱.

۹- همان مأخذ، ج ۱۸، ص ۳۴۶.

ص: ۸۰

۱۱- نماز در حرمین برای مسافر اختیاری است که تمام بخواند یا قصر و این حکم گرچه اختصاص به مسجدالحرام دارد ولی جمعی از فقهـا این حکم را در مورد شـهر مکه نیز قائل شده‌انـد که حتی اگر مسافر در حال عبور از شـهر مکه باشـد می‌تواننـد نماز خود را تمام بخواند.

۱۲- به استناد آیه ۲۵ سوره حـج: «جعله‌اللَّه للناس سواء العاکف فیه والباد» بسـیاری از فقهای اهل تسـنن از آن جمله عبداللَّه بن عمر خرید و فروش خانه‌های مکه را حرام شـمرده و اجاره دادن و مال‌الاجاره آن را نامشـروع دانسته‌اند. دارقطنی در این زمینه حدیثی از عبداللَّه بن عمر نقل کرده است که:

«من اکل کراء بیوت مکه اکل ناراً» «کسی که مال الإجاره خانه‌های مکه را بخورد چنان است که آتشی خورده است».

احمـد بن حنبل گفته است خانه‌های مکه را می‌توان تملّک کرد و به ارث برد ولی نمی‌توان آنها را اجاره داد. در این زمینه حـدیثی از پیامبر- ص- نقل شده که فرمود:

«من احتاج سکن و من استغنی اسکن»، «کسی که به خانه مکه احتیاج دارد در آن سکونت می‌گزیند و کسی که نسبت به آن بی‌نیاز است دیگری در آن خانه اسکان داده می‌شود». (۱)

در احادیث شیعه نیز آمده است که: «انه (علی- علیه‌السلام-) کره اجارهٔ بیوت مکه و قرء سواء العاکف فیه و الباد». (۲)

«علی- علیه‌السلام- اجاره دادن خانه‌های مکه را بد می‌شمرد و به این آیه استناد می‌نمود».

و در حـدیث دیگر از امیرالمؤمنین علی- علیه‌السـلام- فرمود: «ان رسول‌اللَّه- ص- نهی اهـل مکه عن اجـارهٔ بیوتهم و ان تعلقوا علیها ابوابا» (۳)

«رسول خـدا- ص- مردم مکه را از اجـاره دادن خانه‌هایشان به کسانی که برای زیارت بیت‌اللَّه الحرام می‌آمدنـد نهی نمود و آنها را از گذاردن در، بر خانه‌های خود منع فرمود».

در رساله علی بن جعفر به نقل از برادر بزرگوارش امام موسـی بن جعفر آمـده است: «لیس ینبغی لأحـد من اهل مکه ان یمنع الحاج شیئاً من الدورینز لونها» (۴) «شایسته

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۲.

۲- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۸۴، حدیث ۷.

۳- همان مأخذ، حدیث ۸.

۴- همان مأخذ، حدیث ۹.

ص: ۸۱

نیست کسی از اهل مکه، حجاج را از سکونت گزیدن در خانه‌های مکه مانع شود».

حرم از آن همه مسلمین است

بسیاری از مفسرین در تفسیر آیه: «ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل‌اللّه والمسجدالحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم» (۱) حکم همگانی بودن را که در آیه، به مسجدالحرام نسبت داده شده بر همه منطقه حرم شامل دانسته‌اند؛ (۲) زیرا مشرکین نه تنها از مسجدالحرام بلکه پیامبر- ص- و مسلمین را از ورود به حرم منع می‌نمودند و نیز با وجود اینکه پیامبر- ص- از مکه و از خانه خود به معراج رفت.

در سوره اسراء آمده است: «سبحان الذی اسری بعبده لیلًا من المسجدالحرام» و اطلاق مسجدالحرام به همه منطقه حرم به لحاظ جزء اشراف آن می‌باشد.

مفهوم همگانی بودن مسجدالحرام یا منطقه حرم، این است که در نگهداشتن حرمت و قداست این سرزمین و انجام مناسک حج و عمره فرقی بین ساکنان آن و کسانی که از خارج به این سرزمین وارد می‌شوند وجود ندارد و اهل این منطقه هیچگونه خصوصیتی را دارا نیستند.

احترام حرم و عبادت و مناسک آن حق عمومی مسلمین است و هر نوع ایجاد مزاحمت و ممانعت در این راه تجاوز به حقوق همگانی مسلمین جهان محسوب می گردد و نوعی الحاد و ظلم است که مرتکبین آن باید با شدیدترین مجازات تنبیه شوند (نذقه من عذاب الیم).

دنباله آیه: «و من یرد فیه بالحاد بظلم» در حقیقت بیان جزای صدر آیه است؛ به این معنا که اگر کسی این حق همگانی مردم را مورد تجاوز قرار دهد، نوعی الحاد و از روی ستمگری است و عذاب الیم جزای او است. (۳)

مفهوم این سخن آن است که قدسیّت و تعظیم و معنویت حرم چیزی نیست که در انحصار فرد یا گروه خاصی قرار گیرد؛ بلکه این سخن که حقیقت عبادت حج و عمره

۱- حج: ۲۵.

۲- تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۲، تفسیر تبیان، ج ۷، ص ۳۰۵، زبدة البیان، ص ۲۲۱، فقه‌القرآن، ج ۱، ص ۳۱۸.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۰۲.

ص: ۸۲

است متعلق به جهان اسلام بوده و همه مسلمین بطور یکسان از این حق برخوردار می‌باشند.

و بالاخره مفاد آیه چنین است که: پاسدار حرم و حامی قدسیت آن و خادم این معبد و بپا دارنده احترام این سرزمین، همه کسانی هستند که حق عبادت در آن را دارند؛ بنابراین اصل قرآنی حرم باید تحت نظارت و مراقبت معنوی نمایندگان واقعی ملل مسلمان جهان اداره شود و شؤون روحانی و عبادی حرم برعهده هیئت نمایندگی جهان اسلام باشد.

منطقه بین‌الملل اسلامی

تردیدی نیست که مفهوم: «الذی جعله للناس» بیرون آوردن حرم از انحصار یک گروه یا یک مذهب خاص است، همانطوری که مفهوم: «سواء العاکف فیه و الباد» برابری انسانهای موحد و عبادتگذار خدا در این سرزمین، به لحاظ انجام مناسک عبادی است و این نوع آزادی، خواه ناخواه شامل کلیّه اعتقادها و دیدگاههایی می‌شود که در چهارچوب اصول اسلامی و قرآنی در میان مسلمانان وجود دارد.

بنابراین اصل، هرگاه عبادت مسلمین در حرم و مسجدالحرام در چهارچوب اصول یک مذهب و یک دیدگاه منحصر گردد و دیدگاهها و عقاید دیگر مسلمین، کنترل و محدود شود، و آزادی عمل در عبادت، از غیر پیروان مذهب انحصاری گروه حاکم، سلب گردد، در حقیقت مصداق دیگری از آیه: «و من یرد بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم» خواهد بود.

امروز عاکفین در این سرزمین عبادت و توحید اعتقاد و دیدگاه خاصی دارند و اصول و فروع اسلام را در چهارچوب معینی تفسیر می‌کنند ولی آنها که از خارج این سرزمین برای عبادت می‌آیند (الباد) برداشتی دیگر از اسلام دارند. در چنین شرایطی حکم صریح قرآن چیست.

قرآن بر خلاف مذهب وهابیت- که واردین را مجبور به رعایت مذهب عاکفین می‌کند و آزادی عبادت را از آنان در زمینه اعتقادات خود سلب می‌نماید- بطور صریح می‌گوید: «سواء العاکف فیه و الباد».

ص: ۸۳

حرم سرزمین آزاد اسلامی

به اعتقـاد بسـیاری از علمـای اسـلام «منطقه حرم»، سـرزمین آزاد است و برای هر واردی جایز است هر کجای حرم که خواست منزل گزیند و صاحب خانه موظف است او را جای دهد چه بخواهد و چه نخواهد. (۱)

در صـدر اسـلام خانه‌های شـهر مکه همواره به روی زائران باز بود و خانه‌ها بـدون در بود و صـحابه از اینکه عده‌ای از مردم مکه به خاطر سـرقت‌ها مجبور شدنـد برای خانه‌های خود درب بگذارنـد، ابراز ناخشـنودی می‌نمودنـد و می‌گفتند: «آیا خانه‌های خود را به روی حجاج می‌بندید؟» (۲)

خلفا در زمان حـج دسـتور می‌دادنـد درهای خانه‌های شـهر مکه را از جای برکننـد تا خانه‌ها به روی حجاج باز باشـد به همین دلیل فقهای اسلامی در مورد سرزمین حرم به لحاظ قابل تملک بودن آن سه نظریّه ابراز نموده‌اند:

۱- سرزمین حرم و مکه قابل تملّک نیست و حرم منطقه آزاد اسلامی است و سکونت در آن برای عموم مسلمین آزاد می‌باشد و در نتیجه نه ارث برده می‌شود و نه اجاره داده می‌شود نه قابل فروش است.

۲- قابـل تملک است، به ارث تملک می‌شود و قابل بیع نیز می‌باشـد ولی در ازای اسـکان زوار بیت‌اللَّه الحرام کسـی نمی‌توانـد مال الإجاره‌ای دریافت نماید.

۳- از اموال عمومی است و در اختیار دولت اسـلامی (امام) قرار دارد و هر نوع تصـرّف در این سـرزمین بایـد براساس مصالح جهان اسلام به صلاحدید امام مسلمین انجام گیرد.

منشأ این اختلاف فقهی آن است که شـهر مکه مفتوح العنوه است یا سـرزمین صلح محسوب می‌گردد، جمعی از فقها مانند مالک و ابوحنفیه و اوزاعی سـرزمین مکه را مفتوح العنوه می‌داننـد که پیامبر- ص- پس از فتح مکه این سـرزمین را تقسـیم ننمود و آن را به حال خود گذاشت تا اهل مکه و کسانی که بعداً در آن سـرزمین سـکونت می‌کنند اسـتفاده نمایند. بنابراین رأی، سرزمین مکه قابل فروش و اجاره نیست، هرکس به آن وارد شود می‌تواند از آن برای سکونت خویش استفاده کند و هرکس سبقت بجوید از

۱- تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۲.

۲- همان مأخذ.

ص: ۸۴

اولویت برخوردار خواهد بود.

به اعتقاد شافعی: مکه از اراضی صلح است و پیامبر- ص- با تهدید و اعلان جنگ، وارد حرم شد و گفتار تاریخی آن حضرت که فرمود: «من اغلق بابه فهو امن و من دخل دار ابی‌سفیان فهو امن» نشانگر آن بود که مردم مکه نه از روی صلح بلکه از روی قهر تسلیم شدند ولی برخی به استناد تسلیم مردم مکه، آن را ارض صلح نامیده‌اند.

در حدیث علقمهٔ بن نضله آمده است که: «کانت تدعی بیوت مکه علی عهد رسول اللَّه- ص- السوائب لاتباع من احتاج سکن و من استغنی اسکن». (۱)

و در حدیث عبداللَّه بن عمر نیز آمده است: «قال رسول‌اللَّه- ص- ان اللَّه حرم مکهٔ فحرام بیع رباعها و اکل ثمنها- و من اکل من اجر بیوت مکه شیئاً فانما یاکل ناراً». (۲)

در حدیث دارقطنی از عبداللَّه بن عمر آمده است: «قال رسول‌اللَّه- ص- مکه مناخ الاتباع رباعها و لا تواجر بتوتها». (۳)

مبتنی کردن مسأله آزاد بودن سرزمین حرم به تشخیص مفتوح‌العنوه بودن و یا ارض صلح بودن آن از دو نظر قابل مناقشه است.

۱- عناوینی چون مفتوح‌العنوه که دارای احکام خاص فقهی است با نقل تاریخی ثابت نمی‌شود؛ زیرا از یکسو اینگونه مسائل معمولًا مورد اختلاف مورخین است و از سوی دیگر در نقلهای تاریخی اتقان و اعتبار شرعی لازم وجود ندارد. (۴)

۲- روایات و متونی که در باره رباع مکه و بیوت حرم نقل شده هیچ‌گونه دلیل و قرینه‌ای در آنها دیده نمی‌شود که ممنوعیت بیع و اجاره آنها به دلیل مفتوح‌العنوه بودن باشد، شاید- به احتمال قوی- نظر به مفاد آیه «سواء العاکف فیه والباد» چنین سیره‌ای در زمان پیامبر- ص- و خلفا در مورد حرم معمول بوده است.

لیکن برخی از فقها حکم آیه را مبنی بر مساوی بودن اهل مکه و زائرین براساس مفتوح‌العنوه بودن آن در زمان رسول خدا دانسته‌اند (۵) و بنابراین نظریه، حکم آیه قانون علی‌حده و جدا از حکم مفتوح العنوه نیست.

به اعتقاد فقهای شیعه، در صورت مفتوح‌العنوه بودن مکه، تملک و خرید و فروش آن ممنوع می‌شود و هر متصرفی می‌تواند مادام که در آن زندگی می‌کند به تعمیر و تجدید بنای آن اقدام نماید. (۶)

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۳.

۲- همان مأخذ، جامع الصغیر سیوطی، ج ۶، ص ۳ و بیهقی، ج ۶، ص ۳۵.

۳- همان مأخذ، جامع الصغیر سیوطی، ج ۶، ص ۳ و بیهقی، ج ۶، ص ۳۵.

۴- کتاب البیع، حضرت امام- رضوان اللَّه تعالی علیه- ج ۳، ص ۷۲.

۵- زبدهٔالبیان لاحکام القرآن صفحه ۲۲۱.

۶- همان مأخذ.

ص: ۸۵

شیخ طوسی در کتاب شریف الخلاف، دلالت آیه را بر عدم جواز بیع و اجاره خانه‌های مکه، مورد تأیید قرار می‌دهد و می گوید مراد از «مسجدالحرام» در آیه، همه منطقه حرم است و در این مورد به آیه اوّل سوره اسراء (سبحان‌الذین اسری بعبده لیلًا من المسجدالحرام) استدلال می کند که با وجود آغاز معراج پیامبر- ص- از خانه خدیجه و یا شعب ابی‌طالب، در این آیه به آن مکان، «مسجدالحرام» اطلاق شده است. (۱)

در صحیحه حسین بن ابی العلاء نیز از امام صادق- علیه‌السلام- آمده است:

معاویه اولین کسی است که برخانه‌اش در مکه درب نصب نمود و حجاج را از ورود به خانه‌اش منع کرد، تا آنکه این آیه نازل شد: «سواء العاکف فیه و الباد» و رسم در بین مردم چنان بود که وقتی به مکه می‌آمدند بر حاضرین وارد می‌شدند و تا پایان حج از امکانات سکنای آنها بهره می‌بردند. (۲)

فرمان علی- علیه‌السلام-

در عصر خلافت امام، کارگزار آن حضرت در مکه قثم بن عباس بود که مسؤولیت اداره این مرکز را از جانب امام برعهده داشت در یکی از دستورالعملهای حکومتی که از طرف امام به نام حاکم مکه صادر شد، از قثم بن عباس خواسته شده بود که مردم مکه را وادار کند که از کسانی که در مکه سکونت می کنند اجاره بهایی دریافت ننمایند. امام در این فرمان به آیه: «سواء العاکف فیه و الباد» استناد کرده بود و برای رفع هرگونه بهانه و شبهه‌ای دو واژه «عاکف» و «باد» را نیز تفسیر نموده بود: عاکف کسی است که در مکه اقامت گزیده است و بادی کسی است که برای به جا آوردن حج به مکه آمده و از اهالی مکه محسوب نمی‌شود. (۳)

این فرمان که در رابطه با مسأله حج و اقامه این فریضه بزرگ سیاسی- عبادی صادر شده و با جمله: «اما بعد فاقم للناس الحج و ذکرهم بایام‌اللَّه» آغاز گردید، نشانگر اهمیت مسأله حرم و شهر مکه و رابطه آن با اقامه صحیح حج می‌باشد.

آزادسازی و بین‌الملل اسلامی کردن حرم و شهر مکه تنها از بعد مالکیت‌پذیری این سرزمین و یا از دید اقتصادی حائز اهمیت نیست و بی‌شک این فرمان که از متن قرآن برخاسته است به این منظور نبوده است که حجاج و زائران بیت‌اللَّه‌الحرام با

۱- به نقل از مسالک الافهام الی آیات الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۲. مرآت العقول، ج ۳، ص ۲۶۶. تهذیب، ج ۵، ص ۴۶۳.

۳- نهج‌البلاغه، نامه ۶۷. مر اهل مکه الّا یاخذوا من ساکن اجراً فان‌اللَّه سبحانه یقول: «سواء العاکف فیه و الباد»، فالعاکف: المقیم به والبادی: الذی یحجّ الیه من غیر اهله وفّقنا اللَّه و ایّاکم لمحابه والسلام.

ص: ۸۶

پرداخت اجاره‌بها در تنگنای اقتصادی قرار نگیرند؛ بلکه روح این فرمان آن است که این منطقه به دلیل محض بودن برای عبادت و قدسیت حج و از هر نوع اعمال فشارها و تحمیلها و ایجاد تنگناها بدور ماندن به عنوان «للناس» و همگانی اعلام گردیده و اختصاصات دیگر که نوعی سلب آزادی در عمل و اقامه حج است الغا شده است.

ص: ۸۷

ص: ۸۸

ص: ۸۹

قاموس واژه‌ها و اصطلاحات حج

-

-۱ -

علی حُجتی کرمانی

احرام

«اشاره»

-

در این «مقال» برآنیم «تـا بـا پشـتوانه توفیقات و تأییـدات خداونـدگار»، مفاهیم لغوی و معانی شـرعی و فقهی واژه‌ها و اصـطلاحات «حج» را مورد بحث و پژوهش قرار دهیم ...

این «تحقیق» بـا جـامعیت و گستردگی که می‌توانـد داشـته باشـد، تا آنجا که آگاهی انـدك و اسـتقراء ناقص ما گواه است، نخستین گـامی است که در این «مقوله» برداشـته می‌شود و نویسـنده انتظار دارد به عنوان تنها «گامی در مسـیر» و مقـدمه و پیش درآمـدی بر تحقیقـات همه جانبه‌تر و پژوهشـهای گسترده‌تر آینـده، مورد عنایت اندیشـمندان و پژوهشـگران قرار گرفته و با رهنمودهای مفیـد و انتقادات سازنده خود بر وسعت و جامعیت و غنای آن بیافزایند:

***

ص: ۹۰

«احْرام»- به کسر همزه- در لغت به مفهوم «منع» (۱) است، و به معنی «دخول در حرم»، «دخول در شهر مکه»، و یا «دخول در حرمتی که هتک آن روا نیست»، نیز آمـده است. و همچنین به دخول در ماههای حرام (ذیعقـدهٔالحرام، ذیحجهٔالحرام، محرمالحرام، و رجب المرجب)، احرام گفته می‌شود:

«احْرَمَ»: دَخَلَ فِی الشَّهر الحرام، دَخَلَ فِی الْحَرَم، اوفی حُرمهٔ لاتُهتَک» (۲).

«احرام»: شرب سیاه و از آن طیلسان کردندی.

«احرام»: جمع حَرَم و حَریم.

«احْرام بَند»: آنکه احرام بسته باشد. (۳)

طراوت که از جان هوا خواه تُستز احرام بندانِ درگاه تُست (۴)

در «لغتنامه دهخدا»، ذیل مادّه «احرام» آمده است:

«آهنگ حـج کردن، به حرمت شدن، در حرمتی که هتک آن روا نیست درآمدن، در ماه حرام شدن، در حرم مکه یا مدینه درآمدن ...»

«احْرام حاج و معتمر»:

«بکاری درآمدن او که به سـبب آن حرام شود چیزی که حلال بود، مقابل «احلال» در حج. بر خود حرام گردانیدن بعضـی چیزهای حلال و مبـاح (ماننـد استعمال طیب و مباشـرت) ... و مجـازاً به معنـای دو چـادر نـادوخته که در ایام احرام یکی را لنگ و تهبنـد و دیگری را بر دوش پوشند.

۱- و اصل التحریم المنع (مجمعالبحرین الشـیخ فخرالـدین طریحی، ج ۵ و ۶، صفحه ۳۴ مکتبهٔالمرتضویه- الاحْرام بکسـر الهمزه لغهً المنع، کشاف اصطلاحات الفنون، محمد اعلی بن علی التهاوی، ج ۱، ص ۳۶۹، از انتشارات کتابفروشی خیّام).

۲- المنجد فیاللغهٔ والاعلام، چاپ ۲۳، صفحه ۱۳۰، ط- بیروت: در ماههای حرام درآمد، در حرم داخل شد و در حرمتی که هتک آن روا نیسـت. و نیز «حُرْمـت» آنچـه شکسـتن آن روا نباشـد و آبرو. جمـع آن «حُرمـات» است. و نیز عهـد و پیمـان و مهـابت و بهره چیزی. و قـوله تعـالی: «وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُمـاتِ اللّه: ای مـا وجـب القیـامُ بِهِ ...» ر. ک به «منتهی الارب فی لغهٔ العرب»، عبـدالرحیم بن عبدالکریم صفیپور، ج ۲- ۱، صفحه ۲۴۰، از انتشارات، کتابخانه خیام.

۳- رحله ابن جبیر- به نقل «لغت نامه دهخدا» زیر نظر مرحوم دکتر محمد معین، ج اثبات، اختیار، صفحه ۱۰۸۲.

۴- لغت نامه دهخدا، شماره مسلسل ۳، صفحه ۱۰۸۲.

ص: ۹۱

«احرام بستن»: آهنگ کردن، قصد و نیّت کردن:

چه آسان است بابی‌برگی احرام بستن که هم مرکب بود هم توشه دامن بر کمر بستن

«صائب»

«احرام گرفتن»: مراسم احرام بجا آوردن (در حج) ...

چون همی خواستی گرفت احرامچه نیت کردی اندر آن تحریم

«ناصرخسرو»

«مُحْرِمْ»: احرام بند- احرام گرفته ... (۱)

صاحب (۲) کتاب «کشّاف اصطلاحات الفنون» زیر واژه «احرام»، چنین آورده است:

«احرام،- به کسر همزه- لغتاً به معنای «منع» آمده، و شرعاً تحریم چیزهایی و ایجاب چیزهایی (۳)، حرام کردن پاره‌ای از امور و واجب ساختن امور دیگری است، آنگاه که آهنگ و قصد انجام مناسک حج را دارد ... (۴)

«بیرجندی» گوید: (در مذهب «ابوحنیفه»)، احرام عبارت است از نیّت حج به همراه لفظ تلبیه (یعنی: لبیک، اللهم لبیک ... گفتن) و به کسی که قاصد احرام است، مُحْرِمْ گفته می‌شود). (۵)

و نزد صوفیه احرام عبارت است از ترک شهوت نسبت به مخلوقات و یا ترک «شهود مخلوقات»؟! (۶) و خروج از احرام نزد ایشان، عبارت است از توسّع و گشاده‌رویی (تواضع و فروتنی) نسبت به خلق و فرود آمدن به سوی آنان، بعد العندیّه فی مقعد صدق ...» (۷)

«علامه طریحی»، «احرام» را مصدرِ «اِحْرَمَ الرَّجُل یُحْرِم» می‌داند، آنگاه که محرم به انجام مناسک حج و یا اعمال عمره می‌آغازد و همه اسباب و شرائط آن را، از برکندن لباس مخیط (دوخته شده) و پرهیز از تمامی آنچه را که شرعاً در حال احرام ممنوع است، فراهم می‌سازد. (۸)

و نیز «احْرام» را عبارت از «توطین نفس» بر اجتناب محرمات، از: صید، استعمال عطر، نزدیکی با زن و پوشیدن لباس دوخته شده و امثال ذلک، برشمرده است. (۹)

۱- همان، صفحه ۱۰۸۲.

۲- شیخ اجل محمد اعلی بن علی التهاوی، از دانشمندان و دائرةالمعارف نویسهای قرن چهارم هجری. در الذریعه نام وی «تهانوی» و سال درگذشت او ۱۱۵۸ آمده است.

۳- تَحریم اشْیاءٍ و ایجابُ اشْیاءِ عِنْدَ قَصْدِ الْحَجْ ...

۴- در جامع الرموز، همین معنا را برای احرام برشمرده است.

۵- والقاصدُ لِلْاحْرام یُسّمی مُحْرِماً.

۶- مؤلف «کشّاف ...» در ذیل مادّه «حج»، ج اوّل، صفحه ۲۸۳، آنگاه که می‌خواهد واژه حج و سایر اصطلاحات مربوط به مناسک حج را از دیدگاه صوفیه برشمرد، به لفظ «احرام» که می‌رسد، چنین می‌نویسد: فالِاحْرام عندالصوفیه اشارهٔ الی ترک شهود المخلوقات! ولی در زیر مادّه احرام، در همان جلد، صفحه ۳۶۹، می‌نویسد: الاحرام عندالصوفیه عبادهٌ عن ترک شهوهٔ المخلوقات؟! به نظر ما همان «شهودالمخلوقات» باید صحیح باشد، چرا که اصطلاح شهود بیشتر با اصطلاحات عرفا و تعبیرات صوفیه تناسب دارد،

وانگهی سیاق «شهودالمخلوقات» با عبارت بعدی صاحب کشّافَ که «خروج از احرام» را از نظر صوفیه معنا می کند، بیشتر ارتباط دارد، تا «شهوۀالمخلوقات»؟! متن عبارت بعدی مؤلف کشاف چنین است: «والخروج عن الاحرام عندهم عبارۀ عن التوّسع للخلق و النزول الیهم ...» ر. ك به «کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱، صفحه ۳۶۹.

البته دهخدا در «لغت نامه، شماره مسلسل ۳، ج اثبات- اختیار، صفحه ۱۰۸۲»، «شهوت نسبت به مخلوقات» ترجمه کرده است که به عقیده ما نباید صحیح باشد! واللّه اعلم بحقایق الامور ...

۷- کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱، صفحه ۳۶۹: در باره ارتباط و تناسب عبارات صدر و ذیل صاحب کشّاف، در صورتی که «شهود المخلوقات» باشد، نه «شهوۀالمخلوقات»، باید به این نکته نیز اشاره شود که مُحْرِم در حقیقت شهود مخلوق را ترک کرده و به «شهود خالق» و «عندیّت» ذات مقدس الهی، فی مقعد صدقٍ عند ملیكٍ مقتدر اشتغال دارد؟! امّا آنگاه که از احرام خارج شد از نزد ملیكٍ مقتدر فی مقعد صدق و یا «شهود خالق» تنزل کرده و باز به «شهود مخلوق» و مؤانست و معاشرت ایشان مشغول گشته که البته همراه با گشاده‌رویی و فروتنی است! اللّه اعلم؟!

۸- مجمع‌البحرین، ج ۵ و ۶، ص ۳۸، مکتبۀالمرتضویه: الاحرام توطین النفس علی اجتناب المحرمات من الصید و الطیب و النساء و لبس المخیط و امثال ذلک.

۹- مجمع‌البحرین، ج ۵ و ۶، ص ۳۸، مکتبۀالمرتضویه: الاحرام توطین النفس علی اجتناب المحرمات من الصید و الطیب و النساء و لبس المخیط و امثال ذلک.

ص: ۹۲

در کتاب «معجم معالم الحجاز» آمده است:

«... کسی که در شهرهای حرام از میقات برای حج احرام بگیرد، پس او محرم است و مأمور است مناسك را تا آخر به پایان برساند، برای وی در این هنگام، (رفث و آنچه مربوط به زنان می‌باشد، خوشبو کردن خویش با عطر، پوشیدن لباس دوخته و شکار صید ...) حرام می‌باشد». (۱)

در برخی از منابع «احرام شرعی» را این چنین به شرح کشیده است:

«عدم داخل شدن در حرمات (حرام‌های) ویژه‌ای، یا التزام به عدم دخول. امّا احرام شرعی آنگاه محقق می‌گردد که با نیّت، ذکر و یا خصوصیتی همراه باشد».

و نیز «احرام شرعی»؛ یعنی: «نیّت دخول در حج یا عمره».

«احرام شرعی» از دیدگاه «مذهب مالکی» عبارت است از: «نیهٔ احد النسکین»، نیّت حج یا عمره با «قول» و «فعلی» که در ارتباط با حج و عمره باشند. و در نظر «مذهب حنفی» عبارت است از نیت مناسك حج یا عمره به همراه ذکر (یعنی تلبیه) یا یک عمل ویژه‌ای که در واقع قائم مقام تلبیه است، مانند «سوق‌الهدی» یا «تقلید البدن» و در مکتب فقهی شافعی، «احْرام» عبارت است از دخول در مناسك (اعم از حج یا عمره) با نیت ولو بدون تلبیه ... (۲)

اما از دیدگاه «فقه امامیه» احرام به دو چیز محقق می‌گردد:

۱- قصد انجام حج یا عمره (البته مراد از قصد همان نیتی است که باید با خلوص و قربت همراه باشد.

۲- تلبیه (لبیک، لبیک، اللهم لبیک، لاشریک لک لبیک ... گفتن)

اما پوشیدن دو پارچه نادوخته هر چند از واجبات احرام می‌باشد، به نحو واجب تعبدی، ولی ظاهراً بلکه قویاً شرط در تحقق ماهیت احرام نیست. (۳)

«ابن اثیر» در حدیث عمر آورده است:

«الصیام، احرامٌ»، به جهت پرهیز و اجتناب شخص روزه‌دار از مبطلات روزه، و لذا به شخص «صائم»، «مُحْرِم» نیز اطلاق می‌گردد ...»

در اشعار «الراعی» آمده است:

قتلوا «ابنِ عُفّانَ» الْخَلیفَهٔ مُحَرّماًوَ دَعا فَلَمْ ارَمِثلَهُ فَخذُولًا (مقتولًا)

هر چند «علامه جمال‌الدین، ابن منظور مصری» در اثر گرانسنگ خویش، نقل کرده است که مراد از «مُحْرماً» در شعر الراعی این است که کشندگان عثمان بن عُفّان او را در دهه آخر ذیحجهٔالحرام کشتند. و به نقل از «ابوعمر»، مراد از «مُحْرماً»، «صائماً» می‌باشد، چون عثمان در آن روز، روزه‌دار بود.

و نیز از «ابن بری» روایت کرده است که وی بر این باور است:

«مُحْرماً» در بیت فوق نه از باب «احرام حج» است و نه از مقوله دخول در ماه حرام، بلکه مراد شاعر این است که خلیفه در موقعیتی به قتل رسید که در ذمّه و حُرمت اسلام بود؟! (۴)

«الحِرمْ» (به ضم حا و یا به کسر آن) یعنی احرام برای حج ... و در حدیث عایشه آمده است: «کُنْتَ اطْیَبْتُه (صلی‌اللَّه علیه و سلم)، لِحِّله و لِحِرْمِه». (۵)

«ازهری» گفته است مراد عایشه این است: آن هنگام که رسول خدا ص- غسل می‌فرمود و آماده احرام و اهلال می‌شد، من آن حضرت را عطرآلود می‌کردم (اعم از احرام حج، یا احرام عمره) و همچنین آنگاه هم که نبی‌اکرم- ص-، از احرام خارج گشته و به اصطلاح «مُحِلّ» می‌گردید، من او را عطرآگین می‌کردم ...

و نیز گفته شده است که «حُرْم» (به ضم حاء و سکون راء)، یعنی احرام به حج، امّا «حِرْم» (به کسر حاء و سکون راء)، یعنی: «الرَّجل الْمُحْرِم/ انسان مُحْرِم» و لذا به شخصی که در حال احرام و یا «مُحْرِم» است، گفته می‌شود: «انْتَ حِرْمٌ». و به آدمی که از احرام خارج گشته و یا «مُحِّل» شده است، می گویند: «انْتَ حِلٌّ».

*** پس «احرام» مصدرِ «احْرَمَ، یُحْرِمُ، احراماً» به آن زمان و آن «گاهی» اطلاق می گردد که آدمی آماده مناسک حج و یا اعمال عمره است. (۶) و تمامی اسباب و شرایط و زمینه‌ها را (از کندن لباس دوخته و اجتناب از همه آنچه که در شرع مطهر منع گردیده، از قبیل زدن عطر، صید و نکاح) فراهم کرده باشد. و هنگامی که دانستیم که اصل واژه «احرام» همان «منع» می‌باشد، باید بدانیم «مُحْرم» از همه آنچه را که در شریعت اسلامی برای او برشمرده شده است، ممنوع می‌باشد ...

۱- معجم معالم الحجاز، المقدّم: عاتق بن غیث البلادی، ج دوّم، صفحه ۲۶۲، نشر دارمکّهٔ: و من احرم منها للحج فی اشهر الحج فهو محرمٌ ماٰمورٌ بالانتهاء، مادام محرماً عن الرفث و ماوراء من امر النساء و عن التطیب بالطیب و عن لبس الثوب المخیط و عن صید الصید ...

۲- سلسلهٔ الینابیع الفقهیه، اشراف: علامهٔ علی اصغر مروارید، حج، قوامیس الحج، صفحه ۷۹۵.

۳- .. والاقوی عدم کون لبسهما شرطاً فی تحقق الاحرام، بل واجباً تعبدیاً ... ر. ك به تحریرالوسیله، امام خمینی- ره-، ج ۱، صفحه ۴۱۳ و ۴۱۶، مطبعهٔ الادب فی النجف: امام خمینی- رضوان‌اللّه علیه- در خصوص «نیّت» و «قصد احرام» رأی دقیقی را ابراز می‌دادند. که مظنون ما اینست این «فتوا» در میان آراء و فتاوای فقهای اسلام، منفرد است! مغفورٌ له در باب «کیفیت احرام»، آنگاه که واجبات وقت احرام را شمارش می کنند، می‌فرمایند: الاوّل القصد، لا بمعنی قصد الاحرام، بل بمعنی قصد احد النسک حج یا عمره ... و امّا قصد الاحرام فلا یعقل ان یکون محققاً لعنوانه ... «فتأمّل».

۴- لسان العرب، علامه جمال‌الدین، ابن منظور مصری، ج ۱۲، ۱۲۳ و ۱۲۴، نشر ادب الحوزهٔ- قم.

۵- منتهی الارب، ج ۱ و ۲، صفحه ۲۴۰: ایْ وقت احلاله و احرامه ...

۶- دکتر جواد علی در کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۳۵۳، فصل ۷۳. الحج و العمرهٔ، می‌نویسد: «و یبدأ الحج فی الاسلام بلبس الاحرام حین بلوغه المیقات ...».

ص: ۹۳

ص: ۹۴

در حدیث «صلوهٔ/ نماز»، نیز آمده است:

«تَحریمُها التکبیر»، یعنی کَانّ «مصلی/ نمازگزار» بوسیله تکبیر و دخول در نماز از تمام اقوال و افعال و کلمات خارج از افعال و اذکار صلوتی، ممنوع گردیده است. و از همین رو به «تکبیر» نیز «تحریم» اطلاق شده، به جهت منع «مصلی/ نمازگزار» از سخنان و اعمال و اطوار و حرکات خارج از نماز ...

و به همین علت است که «اللّه اکبر/ تکبیر» اوّل نماز را، «تکبیرهٔالاحرام» گویند. یعنی: «الاحرام بالصلوهٔ» (۱)، به گونه «الاحْرامُ بِالْحَج».

با توجه به هم‌گونگی و شباهتی که در توضیحات بالا میان: «الاحرام بالصلوهٔ» و «الاحرام بالحج» برشمردیم، اظهار نظر «وینسینک/..» اسلام شناس نامدار معاصر غربی و یکی از نویسندگان «دائرهٔالمعارف اسلام» و مؤلف کتاب گرانقدر «فهرست احادیث نبوی»- ص-، در این مورد، کاملًا ناتمام و غیرصحیح به نظر می‌رسد، وی می‌نویسد:

«احرام در ترکیب واژه «تکبیرهٔالاحرام» به معنایی کاملًا متفاوتِ با «احرام» در مراسم حج، بکار می‌رود و نشانگر ورود نمازگزار و پرستنده به حالت موقت ارتباط با خداست و ربطی به اصطلاح مورد بحث ما در اینجا ندارد». (۲)

که مشاهده کردیم این دو اصطلاح نه تنها با هم ارتباط دارند که در شباهت و هم‌گونگی تنگاتنگی نیز با یکدیگر قرار گرفته‌اند.

مستشرق مزبور در باره «احْرام» مطالب نسبتاً جامع و جالبی دارد که- البته در پاره‌ای موارد نظرات وی با فقه شیعه سازگاری ندارد که در پاورقی به آن اشاره کرده‌ام- ذیلًا به نقل آنها مبادرت می‌ورزیم:

«احرام: مصدر فعل «احْرَمَ» و عبارت است از اعلام ممنوعیت یا ممنوع ساختن چیزی. ضد آن واژه «احلال» است که به مفهوم اعلام مجاز و روا بودن چیزی می‌باشد. این لغت که یک اصطلاح فنّی است و برای بیان وضعیت کسی بکار می‌رود که در زمانی خاصّ اشتغال به اجرای عمل «حج» یا «عمره»، یافته است.

چنین شخصی را اصطلاحاً «مُحرِم» می گویند.

ورود به چنین حالت و وضعیّتی برای مردان و زنان یکسان است و از طریق نیت

۱- النهایهٔ فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۷۳، المکتبهٔ الاسلامیه، قاهره، و «لسان‌العرب»، ابن منظور، ج ۱۲، صفحه ۱۲۲، نشر ادب الحوزهٔ- قم.

۲- دائرهٔالمعارف اسلام، ج ۳، صفحات ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، نوشته آ. ج وِنسینگ.

ص: ۹۵

کردن و انجام مناسک ویژه‌ای تحقق می‌یابد. البته برای مردان، افزون بر نیّت و انجام مناسک، پوشیدن جامه مخصوص نیز ضرورت دارد. زائر حج‌گزار بایستی نوع فقهی زیارت خود را اظهار دارد و قصد کند. (۱)

وضعیت احرام از دیدگاه «مذهب حنفی» یک شرط واجب است که در سه مذهب (۲) دیگر اهل سنت «رکن» نامیده می‌شود و هم در «حج اکبر» و هم در «حج اصغر» باید رعایت شود.

ورود به این حالت (۳) در مراسم حج در ماه شوّال، ذوالقعده، و اوائل ذی‌الحجه (که تا شب نهم یا دهم نیز ادامه خواهد داشت)، صورت می‌گیرد. امّا در مورد «عمره» (۴)، ورود به حالت احرام، می‌تواند در هر فصل از سال واقع شود (به استثنای روزهای اواسط حجّ) .. بطور سنّتی مکانهایی (میقات) جهت اتخاذ وضعیت احرام مقرر شده است که عبارتند از:

الف: برای حج گزارانی که از سوریه، مصر و یا غرب می‌آیند، در اصل «جُحْفه» مکانِ (میقاتِ) احرام می‌باشد.

ب: برای کسانی که از عراق یا دورتر از آن می‌آیند «ذات عِرقْ» (که در حدود ۹۴ کیلومتری شمال شرقی مکه، در دامنه کوه عِرق که وادی عتیق را دربرمی‌گیرد واقع شده است).

ج: برای ساکنان مدینه، «ذُوالْحَلیفه» (که حدود ده کیلومتری مدینه قرار دارد).

د: برای کسانی که از یمن و از طریق جاده ساحلی کناره دریای سرخ (بحر احمر) می‌آیند، «یَلَمْلَمْ» (۵۴ کیلومتری جنوب مکه واقع است).

ه: برای آنان که از نجد می‌آیند، «قَرْنُ الْمَنازِل» (در سمت شرق عرفات).

و: برای مردم مکّه و سایر مسلمانانی که در مکّه حضور دارند، احرام حج در خود مکّه صورت می‌پذیرد.

امّا جهت برگزاری «عمره» آنان ناگزیرند که محیط مقدس مکه را ترک گویند. در این صورت آنان می‌توانند به «جعفرانه» و یا تنعیم بروند.

حاجیانی که با کشتی و از طریق دریا به مکّه می‌آیند می‌توانند در همان حال که سوار کشتی هستند جامه احرام بپوشند. حج‌گزارانی هم که با هواپیما خود را به مراسم

۱- مراد اینست که در نیّت مُحِرم مشخص گردد، نوع حج «حج اکبر» یا «حج اصغر»، «حجهْالاسلام» است یا عمره تمتع و یا عمره مفرده. البته اظهار آن به زبان، آن طور که..، تصریح کرده است، واجب نیست و همان نیت قلبی کفایت می‌کند.

۲- شافعی، مالکی و حنبلی.

۳- حالت احرام.

۴- مراد عمره مفرده است.

ص: ۹۶

حج می‌رسانند، می‌توانند همین کار را به هنگام سوار بودن در هواپیما که عازم جدّه است، انجام دهند؟ (۱)

جامه احرام برای مردان از دو تکه پارچه سفید بی‌دوخت تشکیل می‌شود که به آن دو «ازار» و «رداء» می‌گویند. نخستین جامه را مانند لنگ به کمر می‌بندد، آن طور که ناف و زانوها با آن پوشانده شوند. و دیگری را به دوش می‌اندازد به گونه‌ای که سینه و شانه‌هایش را فراگیرد.

این جامه که در گذشته رواج عام داشته است، امروز نیز در بین ساکنان «اتیوپی» که در صحراهای دامنه کوههای اتیوپی زندگی می‌کنند و نیز قبایل سومالی رائج است.

پوشش حاجی با پوشیدن دمپایی که انگشتان و قوزک پا از آن بیرون می‌زنند کامل می‌شود. (۲) مردان لازم نیست سرا را بپوشانند، به علاوه ممکن است کلاه عرقچینی بر سرنهاده، یا مقداری کاغذ و قطعات اشیاء نفیس خود را در کیفی چرمی که به شانه آویخته‌اند با خود حمل کنند. (۳) برای زنان حج‌گزار، جامه خاصی وجود ندارد، امّا مراعات پارسایی و پرهیزکاری ایجاب می‌کند که آنها دامنهای فراخ و پیراهنی گشاد با آستینهای بلند به تن کنند. و البته امروزه نوعی پیراهن کیسه‌ای بهمراه روسری، پوشش آنها را تشکیل می‌دهد.

... قبل از محرم شدن، زائر حج‌گزار بایستی غسل نماید و موهای سر و زیر بغل و ناخنهای خود را کوتاه کند. (۴) در این مرحله، استعمال عطر و بوی خوش در صورتی که اثری بجای نگذارد مجاز است، (۵) همچنانکه رسول خدا- ص- در حجةالوداع چنین فرمود. دو رکعت نماز نیز به عنوان سنت باید بجای آورده شود. پس از این حج‌گزار (۶) چندین بار بایستی تلبیه را قرائت کند.

فقها این نکات را توصیه نموده‌اند: پوشیدن هرگونه جامه دوخته‌ای برای مُحرم ممنوع است، (۷) مُحرم باید از جدال بپرهیزد، همچنین باید از شکار، آمیزش جنسی، استعمال عطر، کوتاه کردن یا تراشیدن موی سر و بدن و ناخنها و نیز از آرایش کردن اجتناب نماید ...

انعقاد هرگونه پیمان زناشوئی در حال احرام از درجه اعتبار ساقط است ... با پایان یافتن مراسم حج، تمام ممنوعیت‌ها لغو گردیده و زندگی عادی آغاز می‌گردد که شامل

۱- اگر مراد صِرف پوشیدن لباس احرام باشد، بدون نیّت و قصد مُحْرِم شدن با همه اسباب و شرائط و زمینه‌ها، مانعی نیست، امّا اگر مقصود نویسنده مُحرم شدن اصطلاحی و سنّتی است، حتماً باید احرام در میقاتی از میقات‌های مشخص شده تحقق پذیرد. آری بر طبق نظر و فتوای فقهای امامیه اگر عذر و ضرورتی اقتضا نمود که برای حاجی امکان اینکه خود را به «میقات» و یا «محاذی میقات» برساند، وجود نداشت، در این صورت می‌تواند نذر کند که مثلًا از جدّه مُحرم شود. اذا نذر الاحرام قبل المیقات، فانّه یجوز یصح و یجب العمل به ... تحریرالوسیله، ج ۱، امام خمینی ره-، کتاب الحج، صفحه ۴۱۱، ط. نجف اشرف. ما در این سلسله بحثها پیرامون واژه «میقات» بطور مستقل و مشروح، بحث خواهیم کرد.

۲- نویسنده در اینجا اشاره به یکی از محرمات احرام دارد، یعنی پوشیدن کفشی که تمامی پشت پا را بپوشاند، لبس ما یستتر جمیع ظهر القدم ... البته اختصاص به مردها دارد و بر زنها حرام نیست: و یختص ذلک بالرجال و لا-یحرم علی النساء ... ر. ک به تحریرالوسیله، ج ۱، صفحه ۴۲۳.

۳- از عبارات اخیر این نویسنده غربی اینطور استظهار می‌گردد که این قبیل مسائل را با مشاهده اعمال حاجیان برداشت نموده، نه اینکه به منابع فقهی و کتاب حج رجوع کرده باشد.

در اینجا لازم است یادآور شویم که یکی از محرمات احرام «تظلیل» است، یعنی زیر سایه رفتن و یا چتر و یا وسیله دیگری را روی سر قرار دادن، البته حرمت استظلال مخصوص حال سیر است و نیز ویژه مردان می‌باشد: التظلیل فوق الرأس للرجال دون النساء، تظلیل المُحَرَّم علیه سائراً- حرمهٔ الاستظلال مخصوصهٔ بحال السیر- اختص العلیل و المراهٔ بجواز التظلیل ... ر. ک به «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام»، محقق حلّی، کتاب الحج، ج ۱ و ۲، صفحه ۲۵۱، دارالاضواء بیروت- تحریرالوسیله، ج ۱، کتاب الحج، صفحه ۴۲۶، ط. نجف اشرف

۴- اینها و برخی اعمال دیگر از مقدمات و مستحبات احرام است: ... و ان ینظف جسده، و یقصّ اظفاره، و یاخد من شاربه ... شرایع الاسلام، محقق حلّی، ج ۱، ۲، کتاب الحج، صفحه ۲۴۴، ط. بیروت.

۵- ... بل لایجوز التدهین بالمطیب قبل الاحرام لوبقی طیبه الی حین الاحرام. تحریرالوسیله ...

۶- یا معتمر.

۷- البته برای مُحرم مَرد ..

ص: ۹۷

تراشیدن موها، آرایش و پوشیدن لباسهای معمولی، می‌شود. (۱)

واعظان و مبلغان دینی تأکید می‌کنند که «احْرام» نِماد و مظهر جداگشتن زائر از دنیا و نشان‌دهنده عزم او برای خلوت با خداست. و نیز «احْرام» نمایانگر وحدت و برابری جامعه اسلامی و تمامی اعضا آن می‌باشد، بگونه‌ای که هیچ مزیتی برای صاحبان مناصب دنیوی با روحانیان دین وجود ندارد و هیچ نشانی از وابستگی‌های دنیوی در کار نیست. (۲) «پایان نقل آقای وینسینک»

*** ... همانطور که یادآور شدیم یکی از مفاهیم «احْرام» عبارت است از «دخول در حرم» حدیث معتبری از رسول اکرم- ص-، علت وجود احرام را دخول در حرم دانسته و فرموده است: «وَجَبَ الْاحِرام لِعِلّةِالْحَرَمْ» (۳) و در «علل الشرایع» در حدیث دیگری از امام جعفر صادق- ع-، چنین آمده است: «حرمت مسجدالحرام به جهت «کعبه» است و حرمت حرم به واسطه مسجد و وجوب احرام به علّت حرم می‌باشد». (۴)

«حَرَمْ» مکانی است دارای حُرمت و قداست که می‌بایست جهت تنظیم و بزرگداشت آن از ارتکاب بسیاری از اعمال خودداری کرد. آن کس که به نیّت «حَجّةالاسلام» و یا «عمره مفرده» وارد شهر مقدس مکّه می‌شود، عقد و قصد احرام نخستین عمل اوست و برای چنین کسی محظوراتی است گوناگون که برخی از آنها اساساً حج را فاسد می‌کند و انجام بعضی دیگر موجب تعلّق کفاره مخصوص می‌شود. که در حقیقت این کفاره جبران کننده عدم رعایت محظور است. برخی از محظورات هم موجب کیفر و مجازات الهی می‌باشد.

خروج از «احرام» را «احلال» می‌نامند و در «عمره مفرده» پس از تقصیر، همه محظورات جز مباشرت با زنان حلال می‌شود که پس از «طواف نساء» این محظور هم از میان می‌رود.

«عمره تمتع» که پیش از مناسک حج پایان می‌پذیرد، دارای همین حکم است، جز آنکه طواف نساء ندارد و بدون طواف نساء، پس از تقصیر مباشرت با زنان حلال می‌شود و متمتع مجدداً برای «حج تمتّع» عقد و قصد احرام می‌کند.

در حج نیز بعد از تقصیر یا حلق (سرتراشیدن) همه محظورات بجز صید و

۱- در گفتار آینده در باره ممنوعیتها و محرمات احرام بطور مبسوط بحث خواهیم کرد.

۲- . ۵۳- ۱۰۵۲.، ۱۰۳،...

ترجمه دانشمند گرامی دکتر همتی

آقای دکتر همتی که بخش فوق را از دائرةالمعارف اسلام، جهت بهره‌وری در این سلسله بحثها برای اینجانب ترجمه فرمودند، در تاریخ ۱۶/ ۹/ ۷۱ طی نامه کوتاهی این چنین یادآور شدند:

... چنانکه مشهود است نویسنده مقاله، این مطالب را براساس فقه اهل سنت نوشته است. و این گناه ما نیز هست که تشیّع را در جهان معرفی نکرده‌ایم، و منابع تحقیق در اسلام، انحصاراً منابع اهل تسنن است. تذکر این نکته را جهت پیشگیری از هرگونه سوء تفاهم- نه برای شما- بلکه برای خوانندگان مقاله ضروری یافتم.

برادر شما: دکتر همّتی

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، صفحه ۳، حدیث ۳.

۴- وسائل الشیعه، ج ۹، صفحه ۳، حدیث ۵: حرَّم المسجد لعلة الکعبه، و حرَّم الحَرَم لِعّلة الْمَسجِد، و وجب الْاحْرام لِعِلَّةُ الْحَرَمْ.

ص: ۹۸

استعمال عطر و مباشرت بـا زنـان از میان می‌رود که پس از طواف زیارت (طواف افاضه) محظور صـید و اسـتعمال عطرنیز برداشـته می‌شود.

امّا حلیّت مباشرت با زنان بر طبق فقه امامیه بعد از انجام طواف نساء محقق می گردد ... (۱)

۱- ما در بخشهای آینده این تحقیق و به هنگام برشمردن «محرمات احرام» در این باره مشروحاً سخن خواهیم گفت.

ص: ۹۹

ص: ۱۰۰

ص: ۱۰۱

ص: ۱۰۲

بیت‌الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی

ص: ۱۰۳

محمد صادق نجمی

هر زائر شیعی، از هر نقطه دنیا که وارد مدینه منوره می‌گردد، پس از زیارتِ قبر مطهر حضرت رسول- ص- و اقامه نماز در مسجد آن حضرت و پس از زیارت قبور پاك ائمه بقیع- علیهم السلام- و سایر قبور متعلق به اقوام و عشیره پیامبر اکرم- ص- عازم زیارت بیت‌الاحزان می‌شود، به این امید که اگر به قبر مطهر زهرای مرضیه- سلام‌اللَّه علیها- دسترسی ندارد، آن حضرت را در محل دیگری که به وی منتسب است زیارت کند و اگر نمی‌تواند که صورت خود را به خاك قبر یگانه یادگار رسول خدا بگذارد و ضریح مقدس آن حضرت را با اشك دیده بشوید، حداقل در جایگاهی که دخت گرامی پیامبر- ص- پس از رحلت پدر بزرگوارش و در ایام آخر عمرش هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری نمود، نماز بخواند و به یاد اشکهای آن حضرت اشك بریزد. اما اینك نه از چنین محلی خبری است و نه از بیت‌الأحزان در بقیع، اثری.

آیا اصلًا بیت‌الاحزان در حقیقت وجود دارد یا یک موضوع موهوم و خیالی بوده و بجز در لسان بعضی از خطبا و گویندگان وجود خارجی نداشته است؟!

در این مقاله برآنیم که با مطالعات کم و ناقص خود، محل واقعی و تاریخ ساختمان بیت‌الاحزان را، تا آنجا که از کتب حدیث و تاریخ به دست می‌آید و گفتار کسانی را که در طول تاریخ و از قرن اول تا دوران تخریب، از نزدیك این بیت حزن را زیارت کرده و شاهد ساختمان آن بوده‌اند در اختیار خواننده ارجمند قرار دهیم تا معلوم شود که بیت‌الأحزان یك واقعیت غیر قابل انکار و یك حقیقت فراموش نشدنی است، اگر چه ساختمان آن ویران گردیده و

ص: ۱۰۴

درگوشه بقیع، از بیت‌الاحزان اثری باقی نمانده است. منابع حدیثی و تاریخیِ متقن از محدثان، مورخان، نویسندگان معروف و دانشمندان مشهور از شیعه و اهل سنت در طول تاریخ آن را تأیید و تثبیت نموده‌اند که اینک نمونه‌هایی از روایات و اعتراف مورخان را از نظر خوانند می‌گذرانیم.

بیت‌الاحزان در منابع حدیثی

از جمله منابع حدیثی که در آن از انگیزه به وجود آمدن بیت‌الاحزان سخن به میان آمده، خصال شیخ صدوق- ره- می‌باشد که آن محدث بزرگ، در ضمن روایتی با اسناد از امام صادق- ع- نقل می‌کند:

«و اما فاطمهٔ فبکت علی رسول‌اللّه حتی تأذّی بها اهل المدینهٔ فقالوا لها قد آذیتنا بکثرهٔ بکائک فکانت تخرج الی المقابر ...» (۱)

صریح‌تر و روشن‌تر از روایت صدوق، گفتار فضه (خادمه حضرت زهرا- سلام‌اللّه علیها- است که مرحوم علامه مجلسی در ضمن بیان جریان مفصل شهادت حضرت زهرا از زبان فضه، چنین نقل می‌کند که:

«ثم انه بنی لها بیتاً فی البقیع نازهاً عن المدینه». (۲)

«امیر مؤمنان- ع- برای فاطمه، در بقیع و در خارج مدینه، خیمه‌ای را بپا داشت که آن حضرت به همراه حسنین بدانجا می‌آمد و پس از گریه طولانی به خانه‌اش مراجعت می‌نمود.

توضیح اینکه: بطوریکه در کتب لغت آمده است، «بیت» در لغت به معنای «محل و مسکن» است خواه به شکل چادر باشد یا خانه‌ای از خاک و گل (۳) و بطوری‌که در آینده نیز خواهیم دید، اولین بیت و مسکنی که برای فاطمه زهرا در بقیع ساخته شده، بصورت چادر و خیمه بوده است.

بیت‌الاحزان از نظر علما و مورخان

عده‌ای از علمای بزرگ و شخصیتهای علمی که در تاریخ مدینه و یا درباره زیارت بقیع مطلبی نوشته‌اند، از بیت‌الأحزان نیز سخن گفته و وجود آن را تأیید و تثبیت

۱- خصال ابواب الخمسه- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷ از ابواب دفن.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

۳- البیت المسکن سواء کان من شعر او مدر- اقرب الموارد.

ص: ۱۰۵

نموده‌اند كه نظرات چند تن از آنان را به ترتيب تاريخ زندگى آنان، مى‌آوريم:

۱- ابن شبه نميرى ۱۷۳- ۲۶۲

قديمى‌ترين تاريخ موجود (۱) در باره مدينه منوره، تاريخ المدينه، تأليف ابوزيد عمر بن شبه النميرى ۵(۲) است. او كه يكى از شخصيّتهاى علمى و از فقها و محدثان مورد وثوق و از مورخان مورد اعتماد، نزد علما و دانشمندان اهل سنت است، در كتاب خود، آنجا كه آثار و قبور بقيع- موجودِ در زمان خودش- را معرفى مى‌كند، چنين مى‌نويسد:

«شخص موثق و مورد اعتمادى بر من نقل نمود مسجدى كه در طرف شرقى آن به جنازه اطفال نماز خوانده مى‌شود، دراصل خيمه‌اى بوده براى زن سياهى بنام «رقيه» (۳) كه به دستور حسين ابن على- ع- در آنجا مى‌نشست تا از قبر فاطمه- ع- مراقبت كند زيرا قبر فاطمه را كسى بجز همان زن نمى‌شناخت. (۴)

از اين گفتارِ ابن شبه كه مشهود و مسموع خود را در مورد بيت‌الاحزان نقل نموده است، دو مطلبِ زير بوضوح به دست مى‌آيد:

۱- بيت‌الاحزان در دوران حسين بن على- ع- يعنى تا سال ۶۱ هجرى، مانند حال حيات حضرت زهرا- سلام‌اللَّه عليها- بصورت خيمه و چادر و محلى بوده است مشخص و معين و حسين بن على- ع- بر حفظ آن عنايت و اهتمام داشته؛ بطورى كه يكى از بانوان و ارادتمندان حضرت زهرا- سلام‌اللَّه عليها- را مأموريت داده است، در اين بيت و خيمه كه يادآورِ دورانِ حساس زندگى مادر بزرگوارش بوده، اقامت نموده و از آنجا حراست و نگهبانى كند و لابد براساس همين ديد و اهتمام و به پيروى از روش آن حضرت، افرادى از اهل بيتِ عصمت پس از آن حضرت نيز همين روش را ادامه داده و خيمه را به ساختمان مبدّل نموده‌اند.

۲- بيت‌الاحزان پس از اين دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، داراى ساختمان بوده كه

۱- قديمى‌تر از اين كتاب، تاريخ المدينهٔ ابن زباله است كه وى در سال ۱۹۹ در قيد حيات بوده و در كتابهائى كه تا قرن دهم در تاريخ مدينه تأليف گرديده، از جمله در وفاءالوفا، از تاريخ ابن زباله مطالب فراوان نقل شده است ولى متأسفانه از اين كتاب در قرنهاى اخير خبرى نيست.

۲- ابوزيد عمر بن شبه نميرى فقيه و محدث و مورخ نامى در سال ۱۷۳ متولد و در سال ۲۶۲ وفات نموده است. در شرح حال ابن شبه چنين نوشته‌اند، او شخصى است اديب، فقيه، مورخ، صادق و دقيق، عالم به آثار، ناقل اخبار و صاحب تأليفات بسيار و ...- ابن نديم از وى ۱۸ كتاب معرفى مى‌كند. در شرح حال او به فهرست ابن نديم وفيات الاعيان، تاريخ بغداد، تهذيب الأسماء و اللغات، تذكرهٔ الحفاظ و لسان الميزان مراجعه شود.

تاريخ ابن شبه براى اولين بار در سال ۱۳۹۹ ه. با تحقيق فهيم محمد شلتوت در چهار جزء و ۱۳۹۶ صفحه در عربستان سعودى چاپ و اخيراً در قم افست گرديد.

قسمت مهم جلد سوم و چهارم اين كتاب به شرح زندگانى و حوادث دوران خلافت عثمان اختصاص يافته است كه دليل هوادارى و علاقه شديد او به عثمان است.

۳- ابن حجر عسقلانى در اصابهٔ ج ۳، ص ۳۰۵ با استناد به همين مطلب اين بانو را نيز در رديف ساير زنان، يكى از صحابه رسول خدا معرفى نموده است.

۴- واخبرنى خبر ثقهٔ قال يقال ان المسجد الذى يصلى جنبه شرقياً على جنائز الصبيان كان خيمهٔ لامرئهٔ سوداء يقال لها رقيهٔ كان جعلها هناك حسين بن على- ع- تبصر قبر فاطمه- عليهاالسلام- و كان لايعرف قبر فاطمه رضى‌اللَّه عنها غيرها. تاريخ المدينه ج ۱،

ص ۱۰۶.

ص: ۱۰۶

ابن شبه را وادار نموده است کمّ و کیف و انگیزه بوجود آمدن این ساختمان را از افراد خبیر و مطلع جویا شود و یکی از افراد مطلع و مورد وثوق نیز تا آنجا که در این مورد اطلاع داشته با وی در میان گذاشته است و سابقه آنجا را که زمانی بصورت خیمه بوده، بازگو نموده است و لیکن این خیمه دقیقاً در چه تاریخی و به وسیله چه کسی به ساختمان تبدیل شده، معلوم نیست.

توجیه متناقض

و اما مطلب دیگری که در ذیل این گفتار آمده است که: اقامت آن زن در میان بیت‌الاحزان برای حفظ و مراقبت قبر حضرت زهرا- سلام اللّه علیها- بوده است، تعلیلی است از سوی خودِ وی و توجیهی است متناقض و غیر قابل قبول؛ زیرا: اولًا خودِ ابن شبه در این کتاب، مانند عدّه دیگر از مورخان می‌گوید که علی بن ابی‌طالب- ع- پیکر مطهر حضرت زهرا- س- را شبانه و در داخل منزل خود دفن نمود؛ بنابراین، مراقبت از قبر آن حضرت در بقیع مفهومی ندارد.

و ثانیاً اگر قبر آن حضرت در بقیع واقع بوده و کسی بجز «رقیه» آن را نمی‌شناخته، باز هم مراقبت از قبرِ مجهول، معنا و مفهومی ندارد.

بهرحال با توجه به شرایط خاص و حساس آن روز، ابهام در پاسداری از بیت‌الاحزان و توجیهات مختلف در اقامت یک زن در داخل آن، مستبعد نیست.

۲- فتوای امام غزالی بر استحباب خواندن نماز در بیت الاحزان

امام ابومحمد غزالی ۴۵۰- ۵۰۵ که یکی شخصیتهای معروف و از علما و دانشمندان اهل سنت است، در ضمن بیان وظایف زایران مدینه منوره و کسانی که به زیارت بقیع مشرف می‌شوند می‌گوید:

«مستحب است که زائران، هر روز صبح، پس از زیارت قبر حضرت رسول- ص- در بقیع حضور بهم رسانند و قبور پیشوایان دینی و صحابه را که در آنجا مدفون هستند زیارت کنند». سپس می‌گوید: «و مستحب است در مسجد فاطمه-

ص: ۱۰۷

علیها سلام- نیز نماز بخوانند». (و یستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع بعدالسلام علی رسول‌اللّه ... و یصلی فی مسجد فاطمه رضی‌اللّه عنها). (۱)

۳- ابن جبیر، جهانگرد معروف و دانشمند اسلامی ۵۴۰- ۶۱۴

سومین کسی که بیت‌الأحزان را از نزدیک زیارت و در باره آن سخن گفته است، رحاله و جهانگرد معروف اسلامی ابوالحسین احمد بن جبیر اندلسی (۲) است. او که در ماه محرم سال ۵۸۰ ه. ق. وارد مدینه شده و بقیع را زیارت نموده است، می گوید: «و در کنار قبّه عباسیه، خانه‌ای قرار گرفته است که به فاطمه دختر رسول خدا- ص- منتسب می‌باشد، می گویند این همان خانه‌ایست که فاطمه زهرا به آنجا می‌آمد و در آنجا اقامت و حزن و اندوه خود را در مرگ پدر بزرگوارش ابراز می‌نمود». (۳)

۴- سمهودی (۴) ۸۴۴- ۹۱۱

چهارمین شخصیت و مورخی که وجود بیت‌الأحزان را تأیید و تثبیت نموده است؛ مقتدا و پیشوای مورخان، نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری است؛ شخصیتی که پس از وی هیچ مورخ و نویسنده‌ای در باره مدینه کتابی ننوشته و هیچ گوینده و خطیبی، از تاریخ مدینه سخن نگفته، مگر اینکه به گفته او استناد جسته و از کتاب «وفاءالوفا» استمداد نموده است. او می گوید:

«والمشهور ببیت الحزن انما هو الموضع المعروف بمسجد فاطمهٔ فی قبلهٔ مشهد الحسن و العباس».

«مشهور در بیت‌الاحزان، همان محلی است که به مسجد فاطمه معروف و در طرف قبله حرم (امام) حسن و (جناب) عباس واقع گردیده است».

آنگاه می گوید: «واظنه فی موضع بیت علی بن ابی‌طالب الذی کان اتخذه بالبقیع و فیه الیوم هیأهٔ قبور». (۵)

«و به عقیده من، این بیت الأحزان در محل همان بیت و مسکنی است که علی بن ابی‌طالب-ع- آن را در بقیع آماده ساخت». و اضافه می کند که فعلًا در میان آن، شکل چند قبر

۱- احیاءالعلوم، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲- ابن جبیر از علمای اندلس و در علم فقه و شعر و نویسندگی از بارزترین دانشمندان دوران خویش و از معروفترین و قدیمی‌ترین جهانگردان اسلامی است، او رحله و سیاحتنامه خود را چنین نامیده است: «تذکرهٔ بالاخبار عن اتفاقات الأسفار» این کتاب قبلًا در لیدن و اخیراً در بیروت چاپ شده است.

در شرح حال ابن جبیر، رجوع شود به دائرهٔالمعارف اسلامی، ج ۳، ص ۲۰۴- ۲۰۷ و مقدمه رحله، چاپ لبنان والکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳- ویلی هذه القبهٔ العباسیهٔ بیت ینسب لفاطمه بنت الرسول- ص- یقال انه الذی آوَتْ الیه والتزمت فیه الحزن علی موت ابیها المصطفی- ص- رحله ابن جبیر چاپ لیدن، صفحه ۱۹۶ و چاپ دارالکتب اللبنانی صفحه ۱۴۴.

۴- علما و دانشمندان سمهودی را چنین معرفی نموده‌اند: «الشیخ نورالدین علی بن احمد سمهودیِ مصریِ شافعی، شخصیت دانشمند و مفتی مدینه، مدرس و مورخ این شهر، پیشوا و مقتدای مورخان. سلسله نسبش به حسن مثنی فرزند امام مجتبی-ع- منتهی می‌شود. او به سال ۸۴۴ در سمهود مصر متولد و پس از تحصیلات و حفظ نمودن قرآن و نیل به مدارج علمی، در فنون مختلف از سال ۸۷۳ در مدینه منوره متوطن و از اساتید بزرگ حرم شریف نبوی- ص- گردید. وی در تاریخ مدینه منوره سه کتاب نوشته است که یکی مفصل و جامع‌الأطراف بنام «اقتفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» است که در حادثه آتش‌سوزی مسجد نبوی در ماه رمضان سال ۸۸۶ ه

از بین رفته است. دومی «وفاءالوفا باخبار دارالمصطفی» کتابی است که به قول خودِ سمهودی به درخواست کسی که «طاعته غنم و مخالفته غرم» مطالب کتاب قبلی را در این کتاب تلخیص نموده است، ولی در عین حال دارای گسترده‌ترین و دقیقترین مطالب در تاریخ مدینه می‌باشد که در هیچ یک از منابع دیگر نمی‌توان به دست آورد. این کتاب در دو جلد و در ۱۴۳۵ صفحه چاپ شده است. و سوّمی «خلاصهٔالوفا» است و مطالب «وفاءالوفا» را در این کتاب تلخیص نموده و این کتاب نیز چاپ شده است. سمهودی دارای تألیفات متعدد دیگری نیز می‌باشد. وفات وی در سال ۹۱۱ ه در مدینه واقع گردید. در شرح حال او به شذرات الذهب، اعلام زرکلی، والکنی و الالقاب مراجعه شود.

۵- وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۱۸.

ص: ۱۰۸

نیز موجود است.

۵- سِر ریچار بورتون

« ۱۸۵۳ میلادی/ ۱۲۷۶ قمری

یکی از جهانگردانِ غربی که به مکه و مدینه مسافرت نموده (۱) و در سیاحتنامه خود از آثار و ابنیه حجاز و از اخلاق و رسوم مسلمانان در موسم حج و از جزئیات زندگی مردم حجاز سخن گفته است. از جمله حرمها و گنبدها و بارگاههای موجود در بقیع را معرفی و با قلم خود ترسیم و تصویر نموده است.

«سِرِر ریچارد بورتون» جهانگرد انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی- تقریباً ۱۳۹ سال قبل- بقیع را از نزدیک مشاهده نموده و در باره بیت‌الأحزان چنین گفته است:

«در بقیع مسجد کوچکی است که در سمت جنوبی گنبد عباس بن عبدالمطلب واقع گردیده و این مکان را بیت‌الأحزان نیز می‌نامند؛ زیرا فاطمه زهرا آخرین روزهای عمر خویش را در این محل بسر می‌برد و برای از دست دادن پدر عزیزش نوحه‌سرایی می‌نمود. (۲)

مطالبی که از آقای بورتون نقل شد، دلیل روشنی بر مشخص بودن ساختمان بیت‌الأحزان در زمان وی و اشتهار وجه تسمیه و انگیزه ایجاد آن می‌باشد که یک جهانگرد انگلیسی و غیرمسلمان در اندک زمان و با مختصر تماس با مسلمانان توانسته است همه این مطالب را همانگونه که در منابع محکم تاریخی و حدیثی آمده است، دریافت و درسیاحتنامه خود منعکس نماید.

۶- فرهاد میرزا (۳) ۱۲۹۲ ه

فرهاد میرزا معتمدالسلطنه که در ۱۸ ذیقعده ۱۲۹۲ ه به زیارت بقیع نائل گردیده، پس از بیان زیارت حرم، ائمه بقیع و نثار فاتحه بر قبور علما که در کنای این حرم مطهر واقع بودند، می‌گوید: «از آنجا به بیت‌الأحزان رفتم و از آنجا به زیارت حلیمه سعدیه ...» (۴)

بیت‌الاحزان در آستانه تخریب

تا اینجا همراه با تاریخ بیت‌الأحزان از بدو پیدایش آن، تا

۱- در طول تاریخ تعداد زیادی از جهانگردان غربی در قیافه مسلمانان و در زیّ حجاج وارد مکه و مدینه گردیده‌اند و اکثر آنان نیز که از نویسندگان بوده‌اند، توانسته‌اند مشاهدات و برداشتهای خود را به صورت کتاب و سفرنامه در اختیار دیگران قرار دهند، گرچه بعضی از این نوشته‌ها و برداشتها توأم با مطالب خلاف واقع و نادرست و همراه با اغراض و تعصّب است، ولی در عین حال، می‌توان مطالب و نکات ارزشمند و پر بها نیز از آنها بدست آورد که یکی از جهانگردان همان «ریچارد بورتون» انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی به صورت یک مسلمان افغانی به نام «عبداللّه» به مکه و مدینه مسافرت کرده و در تمام مراسم حج شرکت و از همه اماکن و بقاع متبرّکه دیدن نموده و به همه جزئیات پرداخته است و سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعهٔ العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲- موسوعهٔ العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳- فرهاد میرزا معتمدالسلطنه متوفای ۱۳۰۵ ه در میان شاهزادگان قاجار، از نظر علمی دارای شخصیت بارزی است که از وی شش جلد کتاب، در فنون مختلف به جای مانده از جمله آنها «قمقام ذخار» در مقتل و «هدایهٔ السبیل» که سفرنامه حجِ اوست و هر دو کتاب در موضوع خود در زبان فارسی از بهترین کتابها به شمار می‌رود.

۴- هدایهٔ السبیل چاپ مطبوعاتی علمی تهران، ص ۱۴۱.

ص: ۱۰۹

اواخر قرن سیزده (۱۲۹۲)، قرن به قرن حرکت نمودیم. اینک در قرن چهاردهم هجری و در آستانه تخریب بیت‌الأحزان که در سال ۱۳۴۴ ه واقع گردیده است قرار گرفته‌ایم. در این برهه محدود و مدت کمتر از نیم قرن، از میان میلیونها زائر بیت‌الأحزان، تعدادی از علمای برجسته و نویسندگان را می‌بینیم که در تألیفات خود از بیت‌الأحزان سخن به میان آورده و از این بنای تاریخی و اثر فراموش نشدنی یاد نموده‌اند، از جمله:

۱- ابراهیم رفعت پاشا (۱) نویسنده و امیرالحاج مصری است که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ ه بقیع را زیارت کرده و مشاهدات خود را در باره بیت‌الأحزان چنین نقل می کند:

«و هناک قبهٔ تسمی قبهٔ الحزن یقال انها فی البیت الذی آوت الیه فاطمه بنت النبی- ص- والتزمت الحزن فیه بعد وفات ابیها رسول‌اللّه- ص- و کان فی‌البقیع قباب کثیرهٔ هدمها الوهابیون». (۲)

«در بقیع، گنبد دیگری نیز وجود دارد که «قبهٔ الحزن» نامیده می‌شود و می گویند که این گنبد در بالای همان محل ساخته شده است که فاطمه-ع- پس از رسول خدا- ص- بدانجا می آمده و حزن و اندوه خود را ابراز می‌نموده است، سپس می گوید در بقیع گنبدهای زیادی بود که وهابیها از بین برده‌اند».

۲- حاج سید احمد هدایتی: یکی دیگر از کسانی که در آستانه تخریب بیت‌الأحزان و پنج سال قبل از این حادثه تأسف‌بار، بیت‌الأحزان را زیارت نموده و در سفرنامه خود به نام «خاطرات مکه» منعکس نموده است، مرحوم حاج سید احمد هدایتی یکی از سادات مکرّم و از اولاد محترم رسول اکرم- ص- است که وی ضمن بیان موارد و نقاط مختلفی که حضرت زهرا- سلام‌اللّه علیها- را زیارت نموده است، می گوید: «پنجم در بیت‌الأحزان که قبرستان بقیع واقع است». (۳)

۳- سید شرف الدین- قدس سره- ۱۲۹۰ – ۱۳۷۷: مرحوم علّامه، سید عبدالحسین شرف‌الدین، (۴) سومین کسی است که بیت‌الأحزان را پنج

۱- ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۸ ق فرمانده نگهبانان محمل مصری و در سال ۱۳۲۰ و ۲۱ و ۲۵ به عنوان امیرالحاج از طرف خدیو مصر به حج مشرف شده و خاطرات خود را به نام مرآت الحرمین نگارش نموده است. این کتاب به نوبه خود یکی از کتابهای سودمند که در دو جلد در مصر چاپ و در اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی در قم افست شده است.

۲- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

۳- خاطرات مکه- چاپخانه حیدری تهران، ص ۱۲۹.

۴- علّامه بزرگوار و شخصیت مجاهد و احیاگر شیعه در شام و لبنان. مرحوم سیدشرف الدین مستغنی از تعریف و بالاتر از توصیف است که خدمات ارزنده و ضداستعماری و آثار ارزشمند و علمی او مانند: «النص و الاجتهاد» و «المراجعات» و ده‌ها کتاب دیگر، شاهد مجاهدات و دلیل بر عظمت شأن و علوّ مقام علمی و سعه اطلاعات وی می‌باشد

ص: ۱۱۰

سال قبل از تخریب، زیارت و به تناسب بحثی در کتاب بخود «النص و الاجتهاد» به این مطلب تصریح نموده است که گفتار او را بعنوان «ختامه مسک» می‌آوریم:

«... سپس علی بن ابی‌طالب در بقیع محلی را آماده ساخت که فاطمه زهرا برای گریه کردن، بدانجا می‌آمد و بیت‌الأحزان نامیده می‌شد و شیعیان در طول تاریخ این بیت را همانند مشاهد و حرمهای مقدس زیارت می‌نمودند تا اینکه در این ایّام که سال ۱۳۴۴ ه است، ملک عبدالعزیز بر سرزمین حجاز مسلط و با دستور وی بر اساس پیروی‌اش از وهابیگری، منهدم گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری که خداوند توفیق سفر حج و زیارتِ پیامبر و مشاهد اهل بیتش در بقیع را بر من عنایت فرمود، بیت‌الاحزان را زیارت کردم».

(... و کنّا سنة ۱۳۳۹ تشرفنا بزیارة هذا البیت (بیت‌الاحزان) ... فی البقیع ...). (۱)

خلاصه و نتیجه

این بود اجمالی از تاریخ بیت‌الأحزان و طبعاً کسانی که دارای فراغت کافی و دسترسی به منابع بیشتری دارند، می‌توانند مطالب ارزنده و نکات جالب‌تری در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند. و اینک مطالب گذشته را به صورت چند نکته خلاصه و نتیجه‌گیری می‌کنیم:

۱- بیت‌الأحزان، از دوران حیات حضرت زهرا- سلام‌اللّٰه علیها- تا سال ۱۳۴۴ ه، محلی بوده است مشخص و معین که شیعیان با پیروی از روش حسین بن علی-ع- در طول تاریخ به این بیت اهمیت خاصی قائل بوده و آنجا را همانند سایر مشاهد و حرمها زیارت و در آنجا به نماز و عبادت می‌پرداختند و حتی امام غزالی اهل سنت نیز به نماز خواندن در این محل تشویق و توصیه نموده است.

۲- بیت‌الأحزان در زمان حسین بن علی-ع- دارای چادر و خیمه بوده و سپس به ساختمان مبدل گردیده است که هنگام تخریب دارای گنبد بوده است.

۳- بیت‌الأحزان در اصطلاح عامه، گاهی به «مسجد فاطمه» و گاهی با هر دو نام و گاهی نیز به «قبةالحزن» نامیده شده و طبعاً نویسندگان نیز از هر سه نام مصطلح،

۱- النص والاجتهاد، باتحقیق ابومجتبی، ص ۳۰۲.

ص: ۱۱۱

استفاده نموده‌اند، ولی آنچه مسلم است بیت‌الأحزان هیچگاه بعنوان یک مسجد واقعی شناخته نشده است و وجود چند قبر در داخل آن که سمهودی اشاره نموده، دلیل و مؤید این معنا است. مؤید دیگر اینکه: در تألیفات مدینه‌شناسان، مانند «اخبار مدینه» ابن نجّار، متوفای ۶۴۳ ه، و «وفاءالوفا» ی سمهودی متوفای ۹۱۱ ه، و «عمدةالاخبار» احمد بن عبدالحمید عباسی، متوفای قرن دهم هجری که همه مساجد موجود در داخل و خارج مدینه را معرفی نموده‌اند، از مسجدی به نام مسجد فاطمه ذکری به میان نیامده است.

۴- نکته مهم اینکه: بنابر مضمون روایات، بیت‌الأحزان، در داخل بقیع بوده و همه مورخان بدون استثنا بر همین معنا تصریح و اضافه می‌کنند که در سمت جنوبی و در مجاورت حرم ائمه اهل بیت- علیهم‌السلام- قرار داشته است.

بنابراین محلی که در سالهای اخیر در خارجِ بقیع، به نام بیت‌الأحزان معروف گردیده، با واقعیات تطبیق نمی‌کند و منابع حدیثی و تاریخی آن را تأیید نمی‌نماید. در ملاقاتهای مکرری که با آقای عمروی (۱) شیخ‌العلمای حجاز در سالهای ۵۲- ۵۵ شمسی در مدینه منوره داشتم، به همین معنا تأکید و محل فعلی را موضوعی بی‌اساس و عملی عوامانه معرفی می‌نمودند.

۱- آقای شیخ محمد علی عمروی شخصیت علمی و روحانی، از اهالی مدینه است که پس از تکمیل تحصیلات خود در حوزه علمیه نجف به مدینه مراجعت و تربیت و سرپرستی شیعیان مدینه و اطراف آن را به عهده گرفته است.

ص: ۱۱۲

ص: ۱۱۳

ص: ۱۱۴

در زادگاه نور

محسن قرائتی

در سفر حج، عبادت، هجرت، سیاست، ولایت، برائت، اخوّت، قدرت و ... نهفته است.

امام رضا ع- می‌فرماید: در حج، علوم اهل بیت تعلیم داده شده و به سراسر دنیا پخش می‌شود.

درحج، انسان مهمان خداست. در اولین نقطه زمین قرار می گیرد (والارض بعد ذلک دَحاها).

خانه خدا همراه با مردم، با یاد ابراهیم و محمد، با دست خدا- حجرالاسود) بیعت می کند و به یاد می‌آورد که نماز جماعتِ سه نفری (محمد- ص- و خدیجه-ع- و علی-ع-) به نماز میلیونی تبدیل شده است.

انسان در حج با خیال راحت و در منطقه امن، به فکر خدا و قیامت می‌افتد. راه رفتن در حال طواف، قیام و سکون در نماز، تماشای کعبه

ص: ۱۱۵

هر کدام آثاری دارد.

خانه خدا جایی است که مشرکان نجس حق ورود ندارند.

نا اهلان، حقِ سرپرستی ندارند.

ملک هیچ کس نیست، همه مردم در آنجا یکسانند و گویا به منزل خود آمده‌اند و از این‌رو نمازشان را می‌توانند چهار رکعتی بخوانند و گویا مسافر نیستند. آری در چهار مرکز انسان مسافر می‌تواند نمازش را تمام بخواند:

مرکز الوهیّت (مکّه)

مرکز نبوّت (حرم پیامبر ص-)

مرکز ولایت (مسجد کوفه)

مرکز شهادت (حرم امام حسین- ع-)

در این چهار مرکز، انسانها همه خودی هستند، نیازی به نماز شکسته نیست. این مراکز خانه همه است. نمازشان را می‌توانند تمام بخوانند.

در آنجا قبله ما قبله دقیق و واقعی است.

صدها پیامبر آنجا نماز خوانده‌اند. در آنجا یک نماز قبول سبب قبول شدن تمام نمازهای عمر می‌شود (وافی).

به گفته قرآن، مکّه جایی است که هر کس اراده سوئی نسبت به آنجا کند، با عذاب دردناک الهی تنبیه می‌شود.

آنجا را ابراهیم و اسماعیل به فرمان خداوند، برای شما از آلودگیها پاک کرده‌اند.

در آنجا مظهر «ولایت» و «برائت» نمودار است؛ حتّی سنگهای آنجا با همه جا فرق دارد. یک سنگ را (سنگ کعبه) می‌بوسیم و دورش طواف می‌کنیم ولی به سنگی دیگر، سنگ ریزه پرتاب می‌کنیم. آری یکی «سنگ ولایت» است و دیگری «سنگ برائت»!

مسجدالحرام؛ مسجدی که احترام مخصوص دارد. مهندس آن خدا، معمارش آن ابراهیم ع-، کارگرش اسماعیل- ع-، بت‌شکنش علی-

ص: ۱۱۶

ع-، و امام جماعتش محمّد- ص-، اقتدا کننده‌اش خدیجه- س-، مؤذنش بلال و آبش زمزم است. در کنارش صفا، برگردش مردم، مدفن انبیا، معراج رسول خدا- ص- و توبه‌گاه گناهکاران است!

برای ورود به آنجا چهار بار غسل می‌کنیم:

یک بار برای احرام بستن از بیرون منطقه.

بار دوّم برای ورود به منطقه امن.

بار سوّم برای ورود به مکّه.

چهارم برای ورود به مسجدالحرام.

خدایا! اینجا کجاست که باید چهار بار خودم را بشویم و آیا این همه ویژگی برای چیست؟

مکّه «جغرافی» نیست، «تاریخ» است. «زمین» نیست، «زمان» است.

راه ورودی آن بسته و محدود نیست، از هر طرف می‌توان وارد شد، چند میقات داریم.

اگر عمری به هرکس لبیک گفته‌ایم، الآن تنها به خدا لبیک می‌گوئیم یعنی ای خدا آمدم! به کسی مربوط نیست که خوب یا بدم، صاحب خانه مرا آورده است. اگر او دوستم نداشت نمی‌آوردم. من مهمان او هستم.

آن قدر لبیک را تکرار می‌کنم تا در عمق جانم لـذّت بندگی را درک کنم. بلند می‌گویم، از کسی خجالت نمی‌کشم، به کاروانها که رسیدم صدایم را بلند می‌کنم، فضا را از فریادم پرمی‌کنم، با اشک و ناله می‌گویم، درست و صحیح می‌گویم من می‌خواهم از حالا بنده او باشم، لبّیک اللهم لبّیک!

خدایا! چه توفیقی به زائر خانه خود داده‌ای، او را به حج دعوت کرده‌ای! بنای اسلام بر حج است، تو با دعوت به حج و طواف دور کعبه هم آزمایش می‌کنی و هم مدال می‌دهی.

همه را در یک لباس می‌بری، لباس سفید که نشانه بهداشت، صفا،

ص: ۱۱۷

تواضع، روشنی و نور، فرهنگ و ادب است. و نیز رنگِ لباسِ ایّامِ نوزادی و ایّام مرگ است.

لباسی که توجهی به سرما و گرما و خودنمائی در آن نیست. نه بلند، نه کوتاه. نشانه‌ای از کشور و سنّ و صنف و مقام ندارد. لباس مساوات و بندگی، لباس حیا و اخلاص، لباس تواضع و یکرنگی است!

مراسم حج باید هر سال تکرار شود تا مردم روحیه بگیرند، در جریان آخرین تحوّلات جهان اسلام باشند، تا دشمن بداند هستیم و بیداریم.

مانور و میتینگ ما باید در منطقه باشد با این خصوصیّات:

خانه خدا (خداوند به ابراهیم- ع- دستور می‌دهد که کعبه و مسجدالحرام را که خانه امن من است، پاک کن).

خانه پدرمان (ملّهٔ ابیکم ابراهیم).

خانه امن (من دَخَلَهُ کان امناً).

خانه آزاد (بیت عتیق).

خانه مبارک (ببکّهٔ مبارکاً).

خانه هر روز ما (قبله ما) خانه‌ای که اگر حیوانی به سوی آن ذبح نشود گوشتش را مصرف نمی‌کنیم و حتی مرده خود را در قبر، به سوی آن می‌گذاریم.

ما که حقیقت حج را درک نمی‌کنیم ولی همین قدر می‌دانیم که امامان معصوم ما پیاده به سوی آن می‌شتافتند و از ماهها قبل خود را آماده این سفر می‌کردند و در دعاهای ماه رمضان هر صبح و شام با ناله، «اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام» می‌گفتند و همین که به مکّه می‌رسیدند، کفش خود را در می‌آوردند و گریه می‌کردند. برای حج بودجه صرف می‌کردند و حتی ناشناس در کاروانها به سایر زائران خانه خدمت می‌نمودند.

بنابراین، حسابِ این سفر، از همه سفرها جدا است. حاجی در این سفر سه نوع وظیفه دارد:

ص: ۱۱۸

۱- وظیفه‌ای نسبت به مال خود: که خمس و زکات مالش را بدهد بطوری که حق مردم در مال او نباشد و بهترین مال خود را صرف کند.

۲- وظیفه‌ای نسبت به خودش: توبه و شکر نماید. قصد و نیّت خود را اصلاح کند.

۳- وظیفه‌ای نسبت به مردم: از مردم عذرخواهی کند. به محرومان و مستضعفان و بستگان رسیدگی نماید. دوستان را از رفتن خود با خبر کند.

این سفر به قدری ارزش داشت که اگر شتری لب به نجاست می‌زد برای سفر حج سوار آن نمی‌شدند، راستی مگر می‌شود با هر بنزینی هواپیما پرواز کند؟ مگر بدون داشتن آمادگی و اطلاعات لازم می‌توان پرواز معنوی داشت؟

به هر حال، حج یک سفر ساده و عادّی نیست، مظهر اسلام است. اسلام سه قالب دارد:

- اسلام در قالب کلمات، «قرآن» است.

- اسلام در قالب انسان، «امام» است.

- اسلام در قالب عمل، «حج» است.

هر چه این سفر تکرار شود و هرچه فکر کنیم، به مطلب و نکته تازه‌ای می‌رسیم.

کعبه یک پرچم است که باید زیر آن جمع شویم و سرود توحید سردهیم، هم قیامت را یاد کنیم، هم تاریخ را.

نگاه به صحنه‌های مکّه، قرآن را برای ما تفسیر می‌کند. مگر قرآن نفرموده که ما حق را پیروز می‌کنیم؟ کجایند ابوجهل‌هایی که تصمیم گرفتند رسول خدا- ص- را که به تنهائی مشغول نماز بود با زدن سنگ- در حال سجده- به مغز مبارکش شهید نمایند.

در حج، نظم عجیبی به چشم می‌خورد: در مدار معین، در تعداد معین، در وقت معین، در جهت معین، با هدف معین.

حج با تاریخ قمری است، تا گاهی انجام آن در زمستان باشد و گاهی در

ص: ۱۱۹

تابستان، تا حاجی از سرما و گرما باکی نداشته باشد.

حج، مصداق آیه «ففرّوا الی اللَّه» است، که:

«به سوی خداوند کوچ کنید»!

در نماز چند «لحظه» از مادّیات جدا می‌شویم،

در روزه چند «ساعت».

و در حج چند «شبانه روز» باید در حال احرام باشیم.

حج مصداق آیه «انّی ذاهب الی ربّی سیهدین» است؛ «یعنی من به سوی پروردگارم حرکت می‌کنم او مرا هدایت خواهد کرد».

حرکت در مسیر الهی و انجام مناسک حج، حتماً باید زیر نظر عالم و طبق فتوای مرجع تقلید باشد. بنابراین مسأله را از غیر عالم سؤال نکنیم و نماز خودمان را قبل از حرکت درست کنیم و مرجع تقلیدمان رامشخص سازیم و حقوق مالی واجب را بپردازیم تا در این سفر آسمانی مشکلی نداشته باشیم. ارزش این سفر به قدری است که سزاوار نیست بخاطر مسأله غذا و مکان حرفی بزنیم، یا گلایه‌ای کنیم، یا عیب همسفران را بازگو نماییم. در این سفر ربّانی، سادگی، ایثار، اخلاق، فکر و مناجات، شرکت در نماز اهل سنّت و توجه به آداب ضروری است.

حج سفری عاشقانه است که اولیای خدا با شوق و پیاده به سوی آن می‌رفتند. امام کاظم- ع- یک بار بیست و پنج روز و سفر دیگر بیست و چهار و سفر سوّمش بیست و شش روز پیاده مسافت هشتاد فرسخی میان مدینه و مکّه را طی کرد.

سفر حج مبدأ تاریخ بوده است تا آنجا که قرنها قبل از اسلام و مسیحیت و حتی قبل از حضرت موسی. حضرت شعیب به موسی گفت: من یکی از دخترانم را به ازدواج تو درمی‌آورم مشروط به آنکه هشت حج یا ده حج یار من باشی. قرآن به جای «هشت سال»، «هشت حج» مطرح کرده است.

سفر حج مثل تدبّر در قرآن است که انسان هر بار به نکات تازه‌ای

ص: ۱۲۰

برمی‌خورد. خوشا به حال کسانی که با شناخت لازم می‌روند و آنجا آهی و اشکی و ناله‌ای و نعره‌ای دارند.

در سفری شاعری را دیدم که با گریه چنین می‌خواند:

اومدم تا دل آلودمو شستشو بدی‌من بی آبرو رو بلکه تو آبرو بدی

من فراری بودم و کشوندیم‌با بدیهام تو خونت نشوندیم

آخه من کجا طواف این خونه؟!قربون لطف تو ای صاحبخونه

شعرها را ادامه می‌داد و اشک می‌ریخت.

و از همان شاعر کاشانی شنیدم که می‌گفت:

ای مُجرم مُحْرم شده در کنج حَرَم‌مُحرم که شدی بکوش مَحْرَم گردی

حج سفری نیست که با شعر و مقاله و کتاب بتوان به عمق آن رسید.

شخصی از امام-ع- سئوال کرد که من سالهاست از شما راجع به حج مطالب جدیدی می‌شنوم، امام فرمود: آیا توقع داری احکام و اسرار حج پایان داشته باشد؟!

هیچ دولتی با هیچ بودجه‌ای در هیچ زمانی نمی‌تواند طرحی دهد که از تمام دنیا مردم عاشقانه کفن‌پوش و گریان و یک صدا در بیابانها و خیمه‌ها و خانه‌ها فریاد واحدی سردهند.

علاوه بر حج رفتن، به فرستادن مردم به حج نیز سفارش شده است.

افرادی که تمکّن دارند و می‌توانند دیگران رابه حج بفرستند از این همه پاداشی که در روایات آمده است خود را محروم ننمایند.

در عزّت و قداست کعبه همین بس که باید از ذبح گوسفند گرفته تا خوابیدن در قبر، رو به سوی آن باشد،

چقدر عزیز است که جنگ در کنار آن ممنوع است.

چقدر عزیز است که ابراهیم و اسماعیل باید خادم آن باشند، جز افراد متقی حق تولیت آن را ندارد.

چقدر عزیز است که امام صادق- علیه‌السلام- نزدیک مکّه از شتر پیاده می‌شد و گریه می‌کرد و با پای برهنه وارد حرم می‌شد.

ص: ۱۲۱

چقدر عزیز است که به احترام این سفر الهی هر کس به دیدن زائر رود مأجور است و هرکس زائر خانه خدا را یاری کند مورد لطف خاص خداوند قرار می گیرد.

کعبه با اینکه در گودی و درّه قرار گرفته ولی چون نظر خدا با او است، والاـ و عزیز است، امّا برجها و کاخها با اینکه در دامنه کوهها و در جای خوش آب و هوا قرار دارند مورد توجه قرار نمی گیرند. کدام مسجد است که چهارده بار نامش در قرآن برده شده باشد جز مسجدالحرام؟!

بعد از نماز و زکات، شاید بیشترین آیه پیرامون مسائل و توصیه‌های مربوط به حج است. این سفر نباید به سادگی انجام گیرد.

در روایات سفارش شده است که قبل از سفر، دیگران را از رفتن خود به مکه آگاه کنید و چون برگشتید سوغات بیاورید و مردم به دیدار شما بیایند.

حیف است که این سفر الهی آلوده به اغراض فاسد یا کم فایده شود. در روایات می‌خوانیم در آخرالزمان سلاطین برای تفریح و تجّار برای درآمد و فقرا برای گدائی و قاریان قرآن برای تظاهر به مکّه می‌روند.

وسائل الشیعه- جلد ۸، ص ۴۱

در این سفر باید هدف اصلی کسب رضای خداوند باشد. در این راه هر چه بتوانیم از زرق و برق دوری کنیم به کمال نزدیک‌تر می‌شویم.

خداوند می‌توانست سنگهای کعبه را از سنگهای پرجاذبه قرار دهد ولی هر چه ساده‌تر باشد به صفا نزدیک‌تر است. کعبه پرچم اسلام است. پرچم پارچه‌ای بیش نیست ولی یک ارتش قوی به آن افتخار می کند و برای برفرازی آن جانها فدا می‌شود، در باره حج چه می‌توان نوشت؟ که اسرار و احکامش مرز و حدّ ندارد. هنگام نوشتن این سطرها باید این شعر را بخوانم:

یوسفی را به کلامی نتوانند خریداینقدر هست که ما هم ز خریدارانیم

مگر می‌شود اسرار حج را فهمید یا نوشت؟!

معانی هرگز اندر حرف نایدکه بحر بیکران در ظرف ناید

مکّه مکانی است که خوابیدن در آن مثل تلاش در سایر مناطق است.

سجده در آن همچون شهادت در راه خدا است و به سادگی قابل درک نیست. حیف که از این سفر بهره‌هایی که باید برده نمی‌شود.

از کنار این سفری که تاریخ مجسّم اسلام است به سادگی رد می‌شویم.

مکّه «ام القری» است، یعنی مادر مناطق است. منطقه وحی و امن است و همانگونه که مادر فرزندان خود را تغذیه می کند باید مکّه امنیّت و رسالت را به تمام فرزندان خود و مناطق دنیا برساند.

همانگونه که در ایّام حج به موری آزار نمی‌رسد و آشیانه مرغی ویران نمی‌شود، باید این امنیّت به همه زمانها و مکانها سرایت کند. حمل اسلحه در آنجا ممنوع است یعنی در آنجا نباید تهدید باشد. شکار در آنجا در امان است، حتی نشان دادن شکار به شکارچی جایز نیست.

جمع شدن خداپرستان در مکه که محل فروپاشی بتهاست به ما درس بت‌شکنی می‌دهد. ابوذرها و امام حسین‌ها فریاد خود را از کنار کعبه سردادند و امام زمان- عجل‌اللّه تعالی فرجه- نیز قیام خود را از آنجا شروع خواهد کرد.

آنچه در حج و طواف است:

سادگی است، نه تشریفات

حرکت است، نه رکود

یاد است، نه غفلت

دنباله‌روی از احکام خدا است، نه شرق و غرب

فضای امن است، نه فسق و فجور

گذشت است، نه بخل

کنار زدن محرمات است، نه ارتکاب آن

تواضع و خاکساری است، نه تکبر و فخر فروشی

برادری و برابری است، نه تبعیض و امتیازطلبی

ص: ۱۲۲

ص: ۱۲۳

به هر حال حج مهم‌ترین و سازنده‌ترین سفری است که انسان در طول عمرش انجام می‌دهد، باید از خداوند استمداد و بر او توکّل کنیم تا از برکات این سفر محروم نمانیم. چه برکتی بالاتر از آنکه انسان مهمان خدا و پیامبر و امامان معصوم شده و تمام گناهانش بخشیده می‌شود؟!

چه برکتی بالاتر از اجتماع میلیونی خالصانه در منطقه امن، همراه با ناله و سوز، شعار و شعور، تلاش و دعا و اعلام برائت از کفّار، و بازدید از صحنه‌هایی از تاریخ اسلام؟!

خداوندا! مزه عبادت و بندگی‌ات را به ما بچشان و آرزوی تمام آرزومندان زیارت کعبه را برآور و رنجهای این سفر را در ذائقه جانمان شیرین گردان.

ص: ۱۲۴

مناسک حج عاشقان

مأخوذ از امام سجاد و حضرت صادق- علیهم‌السلام-

مرحوم آیهٔاللَّه الهی قمشه‌ای

نیّت خالص

ای دل اگر عَزْم دیار یار داریقصد حجاز و کعبه دیدار داری

شوق شهود حضرت دلدار داریاوّل زدل نقش سِوَاللَّه پاک گردان

چون سوی صحرای حجاز عشق رفتیاوّل به میقات وفا لبّیک گفتی

چون‌بلبل افغان کردی و چون گل شکفتیاز شوق روی گُلْ رخی در طرف بستان

باید نخست از جامه عصیان برآییبا جامه طاعت بکوی دلبر آئی

بشکست اگر پایت در این رَهْ با سرآییتاگام بتوانی زدن در کوی جانان

احرام بستی در رهش از جان گذشتی؟وز دنیی دُون در رَهِ ایمان گذشتی؟

از هر چه جُز یاد رخ جانان گذشتی؟کانجا شوی در باغ حسن‌دوست مهمان؟

ص: ۱۲۵

لبّیکُ گویان آمدی در کوی یاری؟کردی در آن درگاه عزّت آه و زاری

گشتی ز اشکُ شوق چون ابر بهاری‌تا خار زار دل شود باغ و گلستان

دادی در آنجا بینوائی را نوائی‌یا تشنه را آبی مریضی را دوائی

کردی رها مظلومی از رنج و بلایی؟بودی به خَلْقان مهربان چون مهر تابان؟

با زیردستان همچو سلطان داد کردی؟ویرانه دلهارا ز مهرآباد کردی؟

دلجوئی از همسایه ناشاد کردی؟بنواختی محزون یتیمی را به احسان؟

احرام چون بستی بکوی عشق ایزد؟لبّیکُ گفتی دعوت آن یار سرمد؟

گشتی چو محو جلوه آن حُسنِ بی حدّدیدی درون کعبه دل، نور سبحان؟

ای حاجیان رفتید چون در کوی دلبردلبر پسندد قلب پاکُ و دیده تر

یاد آورید از عهد وصل و روز محشرهنگام پاداش و جزای عدل و احسان

ای حاجیان بوسید چون خال جمالش‌مدهوش گردید از تجلای جلالش

از طور عشق آیید در کوی وصالش‌سرمست و مشتاقانه چون موسیِ عمران

چون جان شود محرم به تن احرام گیری‌کز وعده دیدار جانان کام گیری

وز زمزم چاه زنخدان جام گیری‌بوسی حَجَر خال لَب لعل نگاران

کار تن و جان را به ایزد واگذاری‌زادی بجز مهرش در این ره برنداری

گامی مزن جز بر رضای ذات باری‌جُز طاعتش باش از همه کاری پشیمان

رنج ار به پیش آید شمر گنج نهانی‌رنج ره عشق است فیض آسمانی

جور از رفیقان بینی و نامهربانی‌افزای بر حلم و سخا و جود و احسان

تا میتوان بخشا نوائی بینوا رابر خلق بگشا درگه صلح و صفا را

از پای مظلومی بکش خار جفا راخار جفا برکَن درخت عدل بنشان

ورود به مسجد الحرام

چون در حریم قدس عزّت پانهادی‌کردی هم از روز لقای دوست یادی؟

دل زین سفر از مهر خوبان یافت زادی؟تا ایزدت منزل دهد در بزم خاصان؟

محرم چو گشتی در حریم قدس داوررفتی در آن درگاه عزّت زار و مضطر؟

شد دامنت گلگون زاشکُ دیده تر؟مقبول آن درگه شُدی زانعام سلطان؟

بر سفره احسان خود خواندی فقیری؟کردی زپای افتاده‌ای را دستگیری؟

خشنود و شادان ساختی قلب اسیری؟تا ملکُ و عزّت بخشدت سلطان خوبان

غسل احرام

چون غسل کردی تن به آب توبه شستی‌با عاشقان در کوی یار احرام بستی؟

هر عهد بستی غیر عهد حق شکستی؟تا در صف پاکان شوی زین عهد و پیمان

شستی تن از زمزم دل از آب محبّت؟در بزم مشتاقان زدی ناب محبّت؟

از وزن دل تافت مهتاب محبّت؟روشن روان گشتی بنور عشق و ایمان؟

ورود به عرفات

در وادی عرفات و مشعر محفل رازخواندی دعا وزپرده دل کردی آواز؟

گشتی بدان سلطان گل با ناله دمساز؟چون بلبلان چیدی گلی با آه و افغان؟

دیدی قیامت را در آن اعراف و مشعر؟دیدی در آن صحراعیان‌غوغای محشر؟

دیدی خلایق را کفن‌ها کرده در بر؟یاد از قیامت کن درآن دشت و بیابان

ص: ۱۲۶

ص: ۱۲۷

مشعر الحرام

شب چون بمشعر رفتی و بیدار ماندی‌ذکر و دُعا با اشک و آه و ناله خواندی؟

از دیده بر خاک رهش گوهر فشاندی؟بگرفتی از دست دُعا زان یار دامان؟

شب تا سحر کردی تماشای سماوات؟دیدی خدای انجم آرای سماوات؟

گشت از عنایت باز درهای سماوات؟آگه شُدی زآه دل شب زنده‌داران؟

از روز سخت مرگ آنجا یاد کردی؟غمگین فقیری را به اِحسان شاد کردی؟

جانی زرنج و درد و غم آزاد کردی؟تا ایزدت شادان کند در باغ رضوان

آگاه گشتید از هیاهوی قیامت؟شُستید زاب دیده گَرد حِرص و غفلت؟

ترک هوای نفس کردید از ندامت؟تا دل شود مِرآت حُسن پاک یزدان

ورود به مِنی

چون در مِنی رفتی زخود بینی حذر کن‌بتراش سر یعنی غرور از سر بدرکن

احرام بشکن جامه تقوا بِبَر کن‌نفس بهیمی ذبح کن هنگام قربان

بهر خدا کردی فقیری را زغم شاد؟در مانده‌ای از دام رنج و محنت آزاد؟

بر جان مظلومی ترحّم کردی و داد؟تا شاد گردد جانت از الطاف رحمان

همسایه را کردی نوازش با عطائی؟مظلومی از جور و ستم دادی رهائی؟

خواندی بمهمانی فقیری بینوائی؟تا خواندت ایزد بباغ خلد، مِهمان؟

طواف و نماز طواف

آنکه نمازی بانیاز و سوز و اخلاص‌بگذار و شو در قلزم توحید غوّاص

تا چون خلیل اللَّه شوی در محفل خاص‌بعد از طواف هفت شوط حکم یزدان

سعی صفا و مروه مشتاقانه کردی؟با هَروله ذکر و دُعا مستانه کردی؟

وجدی زشوق روی صاحبخانه کردی؟با دوست دست افشان بعالم پای کوپان

رکن مستجار

رفتی بر کن مستجار و دامن یار؟بگرفتی آنجا بافغان و ناله زار؟

از دل برون کردی دو عالم را به یکبار؟تا دل شود عرش خدای فرد سبحان

جان از صفا آئینه جانان نمودی؟دل از وفا خلوتگه سبحان نمودی؟

بر نفس کافر عرضه ایمان نمودی؟دل ساختی آئینه حقّ کعبه جان؟

دخول به کعبه

در کعبه بشکستی بُت نفس و هوی را؟بگزیدی از جان طاعت و عشق خدا را؟

بگرفتی آنجا عز تسلیم و رضا را؟تا یار بنوازد ترادر باغ رضوان

آنجا زغیر حقّ دل و جان پاک کردی؟اخلاص خاص عاشقان ادراک کردی؟

شرک و نفاق و شید را در خاک کردی؟درد ترا کرد آن طبیب عشق، درمان؟

ص: ۱۲۸

ص: ۱۲۹

از کعبه تن رَهْ به کوی دل گرفتی؟دَر عرش رحمان از صفا منزل گرفتی؟

زنگ گناه از این دل غافِل گرفتی؟در گلشن رضوان شدی زین تیره زندان؟

از کعبه جسم آمدی در کعبه دل؟چون عاشقان کردی به کوی دوست منزل؟

آئینه دل گشت با رویش مقابل‌تا سازدتْ حسن ازل چون ماه کنعان

وداع بیت‌اللَّه

وقت وداع خانه صاحب خانه دیدی؟وز دیده جان، طلعت جانانه دیدی؟

در بحر عشق آن گوهر یکدانه دیدی؟عهدش دگرمشکن به‌مشگین موی جانان

مسجد خیف

در مسجد خیف وصال یار رفتی؟از خوف حقّ بادیده خون بار رفتی؟

چون عاشقان آنجا پی دیدار رفتی؟با حمد و تسبیح و دُعا و ذکر سُبحان

رمی جَمَره

رمی‌جمرکردی زدی بردیو دون سنگ؟هم برسر نفس شریر پُر فسون سنگ؟

انداختی بر فرق دنیای زبون سنگ؟تا جانت ایمن گردد از آفات دوران

ابلیس را راندی بدان سنگ ریاضت؟کردی براه دوست آهنگ ریاضت؟

دادی زمان نفس در چنگ ریاضت؟کز نفس اهریمن رهی با لُطف یزدان

گِرد حَرم کَردی طواف عاشقانه؟چون قدسیان بر عرش سلطان یگانه؟

ص: ۱۳۰

با یاد حق کردی به فردوس آشیانه؟بوسیدی آن سنگ نشان کوی جانان؟

غسلی به آب زمزمِ اخلاص کردی؟ذکر و نمازی در مقام خاص کردی؟

روشن‌دل‌ازتوحید خاص‌الخاص‌کردی؟همچون خلیل‌اللّه عشق پاک ایمان؟

ورود به مدینه

بعد از وداع کعبه رفتی در مدینه؟پر نور از آن سینای عشقت گشت سینه؟

شستی به آب توبه حرص و حقد کینه؟تا جام می‌نوشی ز دست حُور و غلمان

رفتی چو در یثرب بَرِ پیغمبر (۱) عشق؟کردی شهود حسن یکتا دِلبر عشق؟

آنجا زدی ناب طهور از کوثر عشق؟کردی دل‌ازاشراق آن‌شه عرش رحمان؟

از زهره زهرا دلت گردید روشن؟از حُسْن روی مجتبی جان گشت گلشن؟

بگرفتی از سجاد ذکر و حرز و جوشن؟تا ایمن آئی از فریب نفس و شیطان

ائمه بقیع- علیهم‌السلام-

دیدی امام مجتبی سلطان جان را؟و آن سیّد سجاد فخر انس و جان را؟

و آن باقر و صادق امام راستان را؟و آن حمزه عمّ مصطفی شاه (۲) شهیدان؟

شُهدای احُد

آنجا شهیدان احُد را یاد کردی؟از هجر خوبان ناله و فریاد کردی؟

جان را ز قید آب و گل آزاد کردی؟کزدام ارکان پرفشاند طایر جان؟

۱- یعنی پیغمبر ملقّب به حبیب‌اللّه.

۲- حمزه ملقب به سیّدالشهدا بود.

ص: ۱۳۱

با آن دو (۱) دلبند پیمبر راز گفتی؟راز دلی با آن دو طفل ناز گفتی؟

یعنی به ابراهیم و قاسم باز گفتی؟از روزگار امّت و حال پریشان؟

با آن دو طفل مصطفی همراز گشتی؟نالان تذرو آن دو سرو ناز گشتی؟

با مادر (۲) شیر خدا دمساز گشتی؟گفتی غم دل را به آن بانوی امکان؟

بازآمدی چون از حریم حضرت یارعهد خود و صدق و صفای دل نگهدار

تا دل شود آئینه آن ماه رخسارچشم مَلَکْ گردد در آن آئینه حیران

باز آمدید ای جاجیان هرگه ز کویش‌باشید در بیت‌اللّه دل یاد رویش

سازید دل آئینه روی نکویش‌تا شام تار هجر یار آید به پایان

رجوع به وطن

چون در وطن بازآمدی ای جان هشیارپیوسته نقش دیده دل کن رُخ یار

عهد خدا را ای بنی آدم نگهدارمشکن تو عهد دوست را از امر شیطان

چون از مسافرخانه دنیای فانی‌خواهی سفر کردن به ملک جاودانی

بر شاخه طوبای جنّت پَرفشانی‌ای مرغ لاهوتی ببال علم و ایمان

خواهی شوی در هر دو عالم از غم آزادساز آنچه بتوانی دل غمدیدگان شاد

بسیار کن از رفتگانِ این سفر یادتا یوسف جانت رهد زین تیره زندان

چندانکه با خلق خدا کردی نکویی‌پاداش نیکو در دو عالم بازجویی

بگزین چون پاکان جهان افرشته خویی‌تا چون ملک در باغ خلد آیی خرامان

۱- ابراهیم و قاسم.

۲- فاطمه بنت اسد.

ص: ۱۳۲

گفتند رو نیکی کن و در دجله اندازتا پاک ایزد در بیابانت دهد باز

آموز ز اهل معرفت این گوهر رازپند حکیمان بهتر از لعل بدخشان

دایم کنید ای غافلان یاد از قیامت‌وز گیر و دار برزخ و روز ملامت

ریزید بر خط خطا اشک ندامت‌شوئید ز آب دیدگان اوراق عصیان

حجّ مشتاقان

گفتار کوته حجّ مشتاقان همین است‌آداب و حکم کعبه جانان همین است

سجادوصادق راحدیث‌ای‌جان‌همین است‌عشق این مناسک گفت و شرع عرش بنیان

اسرار حج عاشقان نظم «الهی» است‌سِرِّ ازل وحی ابد بروی گواهی است

صیت شرف زین خانه از مه‌تا به‌ماهی است‌بگرفته ز آدم تا به خاتم عشق پیمان

مناجات با خدا

یا ربّ بسرالسر ذات بی‌مثالت‌روشندلم گردان به اشراق جمالت

عمری است دل دارد تمنّای وصالت‌با یک نظر درد فراقم ساز درمان

لبّیک گویان آمدم تا محفل یارطی کرده مشتاقانه راه منزل یار

ص: ۱۳۳

با دست جان یا رب نچیده نوگل یارپای دلم پرخون شد از خار مغیلان

نالم بکویت حالی از درد جدایی گریم که شاید پرده از رخ برگشایی

تو افکنی بر من نگاه دلربایی‌من بنگرم آن حسن کل با دیده جان

ما جُز تو یا ربّ یاور و یاری نداریم‌با حضرتت حاجت به دیّاری نداریم

جز رحمتت با کس سرو کاری نداریم‌باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

مائیم و درگاه تو ای سلطان هستی‌نوشیم با یادت می ناب الَستی

چون عندلیبان از نوای عشق و مستی‌عالم کنیم آگه ز حُسن روی جانان

یا رب «الهی» را مقامی ده بکویت‌شام سیاهم روز روشن کن برویت

جان می‌دهم ای جان جان! در آرزویت‌چشم روانم بر جمالت ساز حیران

ص: ۱۳۴

حج در نگاه مولانا

دکتر همایون همتی

حج زیارت کردن خانه بودحج ربّ البیت مردانه بود

دفتر چهارم، مثنوی

در این مقال، عزم نگارنده آن است که با مروری گذرا و شتابان در اندیشه‌های مولانا جلال الدین محمد بلخی نمونه‌هایی از نگرش این عارف سترگ را پیرامون مسأله حج باز نماید و به هیچ روی قصد استقصاء تام و استقراء کامل در میان نیست.

بی شک مولوی یکی از قلّه‌های افراشته و آسمان‌سای عرفان اسلامی است که با آراء بدیع و اندیشه‌های لطیف و روح‌نواز خود قرنها است که رهپویان وادی قرب و شیدایان عشق حق و فرزانگان اهل معرفت را در پهنه گیتی مجذوب و دلداده خود ساخته و سخنان گرم او که زائیده انس مدام با قرآن شریف و روایات حضرت سیدالمرسلین است، الهام‌بخش و مجلس‌آرای نسلهای پی در پی عارفان الهی بوده است.

لذا سیری کوتاه و شتاب‌آلود در آثار و آراء این عارف حقیقت‌بین می‌تواند حامل پیامی معنوی و مفید فایدتی اخلاقی برای مشتاقان وصل‌دوست و راهیان کوی معبود باشد.

ص: ۱۳۵

عارفان مسلمان در آثار خود داستانهای عبرت‌آموزی در باره کیفیت حجّ و اسرار آن و اینکه کدام حجّ، مقبول است و نیز بیان احوال عارفان در سفر حج که از راههای دور و دراز و با تحمّل مشقّات، بدون زاد و راحله به زیارت بیت‌اللّه می‌شتافته‌اند، ذکر نموده‌اند که حاوی نکات عمیق اخلاقی است و می‌توانند راهگشای اهل طریق و مشتاقان تهذیب نفس باشد. واضح است که نقل همه آن داستانها، که مثنوی مولانا یکی از سرشارترین منابع آنهاست، در اینجا میسّر نیست، لذا به ذکر چند مورد محدود بسنده می‌کنیم. امّا پیش از ذکر آن حکایات، آوردن توضیحی مختصر در خصوص نگرش عرفانی عارف رومی به عبادت حجّ ضروری می‌نماید و نمی‌توان از آن غفلت نمود. چه مولوی عارفی مسلمان و بالیده در فرهنگ اسلامی و شیفته معارف ژرف قرآنی است و آشنایان با مباحث ارزنده عرفانی نیک می‌دانند که نگاه و نگرش عارفان به شریعت و عبادات از سنخ دیگری است و لونی مخصوص به خود دارد که از بُن با مقالات حکیمان و عالمان دیگر متفاوت است. عارفان به «بواطن» نظر دارند و در ورای ظواهر و نمودهای سطحی و ناپایدار در جستجوی لُبّ و حقیقت و اسرارند.

مسأله رازیابی و رازشناسی یا معرفت اسرار، گوهر عرفان است. شریعت و احکام آن، فراتر از ظواهر قالبی، حاوی بطون و اسراری هستند که عارفان می‌کوشند از طریق انجام ریاضتهای مشروع و تحصیل قابلیت و تلطیف روح، به فهم و کشف آن اسرار نایل گردند. بهمین سبب تفسیر سخن عارفان تنها با فهم زبان و تعبیرات خاص آنها میسّر است و تمسک به معانی لغوی ظاهری و فراموش ساختن جهان‌بینی و نگرش ویژه آنان در تفسیر کلام ایشان امری نادرست و گمراه‌کننده است. عارفان را بایستی از روی آثار و اندیشه‌های ایشان شناخت و در نقد و شرح و بیان نظرات و آراءشان، همه جا به خود ایشان رجوع کرد و از خود ایشان مدد گرفت و به یاری ایشان به فهم کلام‌شان نایل آمد و گرنه از ظنّ خود نمی‌توان یار ایشان شد و اسرار ناشناخته و مقصود ایشان را درنیافته به شرح و تفسیر دیدگاههای‌شان پرداخت. این کاری خطرناك و زیانبار و بسیار صعب است و باید جداً از آن حذر نمود.

حجّ از دیدگاه مولوی، همچون سایر عارفان و مانند همه احکام و عبادات، مشتمل بر اسراری است، ظاهری دارد و باطنی. ظاهر آن طیّ مسافتی خاص در ایّامی

ص: ۱۳۶

مخصوص است و رسیدن به خانه‌ای و چرخیدن به دور آن و انجام مراسمی چند با آدابی ویژه. اما باطن و گوهر آن سیر قلبی و روحی است از خاک تا عالم پاک و لقاء حضرت ربّ الارباب و ملاقات کردگار. لذا عارفان گفته‌اند که: «حج دو نوع است: یکی قصد کوی دوست و آن حجّ عوام است و یکی میل روی دوست و آن حجّ خاص أنام است، و چنانکه در ظاهر کعبه‌ای است قبله خلق و آن از آب و گِل است، در باطن نیز کعبه‌ای است منظور نظر حق و آن دل صاحبدل است. اگر «کعبه گِل» محل طواف خلایق است، «کعبه دل» مطاف الطاف خالق است. آن «مقصد زوّار» است و این «مهبط انوار».

آنجا خانه است و اینجا خداوند خانه» (۱).

مولوی در این خصوص اشعار زیبایی دارد آنجا که در «دیوان شمس» می گوید:

ای قومِ به حج رفته کجایید، کجاییدمعشوق همین جاست بیایید، بیایید

معشوق تو همسایه و دیوار به دیواردر بادیه سرگشته، شما در چه هوایید؟!

گر صورت بی صورت معشوق ببینیدهم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمایید

ده بار از آن راه بدان خانه برفتیدیک بار از این خانه برین بام برآیید

آن خانه لطیف است، نشانهاش بگفتیداز خواجه آن خانه نشانی بنمایید

یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدیتیک گوهر جان کو، اگر از بحر خدایید؟

با این همه آن رنج شما گنج شما بادافسوس که بر گنج شما، پرده شمایید (۲)

چنانچه پیداست، این عارف شیفته حق، حج را منحصر به ظواهر و انجام رشته‌ای از مرسومات نمی‌داند، بلکه بر این باور است که حج ساحت‌هایی فراتر از نمودهای ظاهری و اعمال قالبی دارد و آن ملاقات خداوند است، در گذشتن از خودی است، فراتر رفتن از خود و ظواهر است، اوج گرفتن در بیکرانه‌هاست و رسیدن به وصل جانان.

و آن کس که به این سیر توفیق یافته و به آن «وصل» عظیم بار یافته است، نشانی بر خود داردو مولانا عارفانه حاجیان ظاهرپرست و تهی از معنا را عتاب می‌کند که اگر از بام فراتر رفتید و از خانه درگذشتید و به دیدار جمالِ بی‌صورت معشوق نایل شدید، چه نشان با خود دارید؟ کو بوی دل انگیز عطر آن وصال؟ و کجاست دسته گل‌های دماغ‌پرور و معرفت افزا و جان‌بخش آن باغ خدایی؟ اگر نشانی از وصل با خود ندارید،

۱- لُب لباب مثنوی، ملا حسین واعظ کاشفی، ص ۵۱.

۲- کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، شماره ۶۴۸.

ص: ۱۳۷

رنجی عبث را بر خود هموار ساخته‌اید و سعی خود را ضایع نموده‌اند. لذا پیام مولانا و همه عارفان مسلمان این است که در «قشر» نمانید به «لُبّ» هم سفر کنید، تنها با بدنه و پیکر عبادات مواجه نشوید به «درون» و «باطن» آنها نیز بار بیابید، تنها در «بیرون» نمانید که «درون» هم شایسته دیدن است. سخن مولانا این است که در «خانه» نمانید که «خواجه خانه» و «خداوند بیت» نیز شایسته زیارت و دیدن است و البته این کاری است سترگ و همّتی مردانه طلب می‌کند.

و از همین روست که عارفان می‌گویند: «حجّ خانه خلیل آسان است، اما حجّ حرم جلیل کار شیرمردان است؛ و لکلّ عملٍ رجال» (۱).

و مولانا همین سخن را ضمن ابیاتی دلنشین و بیدارگر چنین بیان داشته است:

حجّ زیارت کردن خانه بودحجّ ربّ البیت مردانه بود

کعبه را گرهر دمی عزّی فزودآن ز اخلاصات ابراهیم بود

فضل آن مسجد ز خاک و سنگ نیست‌لیک در بنّاش حرص و جنگ نیست

بر در این خانه گستاخی ز چیست‌گر همی دانید کاندر خانه کیست؟!

جاهلان تعظیم مسجد می‌کنندد در جفای اهل دل جِدّ می‌کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران‌نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کآن اندرونِ اولیاست‌سجده‌گاه جمله است آنجا خداست

کعبه مردان نه از آب و گِل است‌طالب دل شو که بیت‌اللّه دل است

صورتی کآن فاضل و عالی بوداو ز بیت‌اللّه کی خالی بود

کعبه بنیاد خلیلِ آذر است‌دل نظرگاه خلیلِ اکبر است (۲)

همچنانکه مشهود است سخن مولانا در «اخلاص» است و «معرفت نفس» و «تجلّی الهی». ارزش کعبه و بنای آن به دیده این عارف نکته سنج، نه به مشتی گِل و مشکی آب است، بل به اخلاصی است که معمار موّحد این بنا در ساختمان آن واجد بوده است. آن اخلاص خداپرستانه و بت شکنانه ابراهیمی بود که در طریق طاعت حق، مخلصانه و رضامندانه کارد بر حلق فرزند بمالید و تردید بخود راه نداد و خدای آدمیان که سراپا لطف و مهر نسبت به بندگان خویش است پاداش اخلاص او را داد. از آزمایش

۱- لُبّ لباب مثنوی، ص ۵۲.

۲- همان.

ص: ۱۳۸

الهی سربلند برست و دلبند خویش را در آغوش فشرد و خانه توحید بنا نهاد و سرخیل اهل توحید گشت. دعوت مولانا به معرفت نفس و خودیابی است که پیش درآمد و معبر رسیدن به از خود رهایی است. با نفی تعلّقات و سبکبار ساختن روح می‌توان به خدا رسید. باید اندرون را از وابستگیهای جانفرسا و غفلت‌زا پاک نمود تا خدا بر آن دل پاک و الهی تجلّی کند و آیات خود را بر جانهای مشتاق عرضه کند همچنانکه در سراسر آفاق ارائه کرده است: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یَتَبَیَّن لهم أنه الحق». و لذا باید به پالایش جان و تطهیر نفس از دنس طبیعت و أرجاس شهوات پرداخت و به تهذیب آن همت گماشت که: «و فی انفسکم افلا تبصرون». و تجلیات الهی و نفحات رحمانی است که به دنبال این «جهاد اکبر» جان مشتاق سالک را نوازش می‌دهد که: «جذبةٌ من جذبات الحق توازی عبادة الثقلین». و اینجاست که عارف از هر وحشت و هراسی می‌رهد و بی‌باک و چالاک به استقبال خطرات می‌رود و آماده «سربدار» شدن می‌گردد، همچنانکه آن عارف واصل که رشادت ستم‌سوز علی- ع- را با خود داشت و در سیمایش پاکی کودکان با معصومیت فرشتگان و نگاه رازآلود پیامبران خدا موج می‌زد به زیبایی سرود:

فارغ از خود شدم و کوس أناالحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم

آری، آدمی که از خود رست و تعلّقات را به یکسو افکند، در پرتو عشق حق دلیر می‌شود و از چیزی بیم نخواهد داشت. و حج کانون تربیت چنین انسانهایی است.

آدمیانی که معنویت در سیما و رفتار و دل‌شان موج می‌زند، به خدا پیوسته‌اند و برخلق خدا غیرت می‌ورزند، غیرتی عارفانه، و در زنجیر بودن و ستمکشی «عیال اللّه» را برنمی‌تابند و در راه رهایی خلق از ایثار «آبرو» نیز دریغ ندارند. عارفانی مجاهد و بصیرتمند و ستم‌ستیزند که خواب ظالمان را برمی‌آشوبند و خرمن ظلم و تزویر آدمیخواران به آتش می‌کشند. عرفان اسلامی چنین چیزی است. سراسر تعهد است و بصیرت و مسئولیت. عبادات اسلامی نیز آمیزه‌ای از شعور و حماسه است. و حج که اجتماعی‌ترین و سیاسی‌ترین و همگانی‌ترین عبادت اسلامی و مراسم دینی همه مسلمین است، تبلور عظیم این حماسه و بصیرت است و این مضامین با تعبیرات خاص عرفانی در

ص: ۱۳۹

اشعار عارف رومی آمده است. منافقان نیز ممکن است به حجّ آیند و منافقانه حجّ بگزارند امّا حج مؤمنان است که حجّ واقعی است و مؤمن است که عاقبت پیروز و رستگار می‌شود و منافق را جز ننگ و رسوایی نصیبی نخواهد بود:

آن منافق با موافق در نمازاز پی استیزه آید، نه نیاز

در نماز و روزه و حجّ و زکات‌با منافق، مؤمنان در بُرد و مات

مؤمنان را برد باشد عاقبت‌بر منافق مات، اندر آخرت

گرچه هر دو بر سر یک بازی‌اندهر دو با هم مروزی و رازی‌اند

هر یکی سوی مقام خود رودهر یکی بر وفق نام خود خورد (۱)

پس تنها حجّ مؤمنان راستین است که ارزشمند است و بر ایمان ایشان بیفزاید و در آخرت ایشان را سربلند می‌گرداند و گرنه حج‌گزارانی که منافقانه و مزوّرانه خود را در صفوف مسلمین جای می‌دهند و چه بسا از درون و با نام اسلام بر پیکر اسلام ضربه می‌زنند ولی از درون درد دینی ندارند و آن را ابزار بهره‌وری‌های دنیوی خود و فریب خلق ساخته‌اند، عامل به حج نبوده و بر خلاف ادعاهای فریب‌آمیزشان در مورد حفظ دین و خدمت به حج سرانجام اسیر قهر حق شده و ناکام خواهند ماند.

یکی از دیگر نکاتی که مولانا در نگرش خود به مسأله حج ابراز داشته است این است که هیچ کس بی قبله نیست و هر کس کعبه‌ای و قبله‌ای دارد و تفاوت آدمها، باری به سبب تفاوت قبله‌های ایشان است:

کعبه جبریل و جانها سدره‌ای‌قبله عبدالبطون شد سفره‌ای

قبله عارف بود نور وصال‌قبله عقل مُفلسِف شد خیال

قبله زاهد بود یزدانِ بَرّقبله مُطمِع بود همیان زرّ

قبله معنی وران، صبر و درنگ‌قبله صورت پرستان نقش سنگ

قبله باطن نشینان ذوالمنن‌قبله ظاهرپرستان روی زن (۲)

آری هر کسی را قبله‌ای است که آن کعبه اوست و توجه دل بدان جانب دارد «و لکلٍّ وجهةٌ هو مولیها» و عاشق صادق روی ارادت جز به جانب حضرت دوست نیارد و

۱- مثنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، تصحیح دکتر محمد استعلامی، ج ۱، ص ۲۲.

۲- پیشین، ج ۶، ص ۹۲.

ص: ۱۴۰

از هر جانب که نگرد جز او نبیند: «فأينَما تولّوا فثمّ وجهُ اللَّه».

توجه به قبله و حضرت آفریدگار، جهت‌بخش زندگی آدمی‌است. مؤمن راستین خدا را قبله خویش قرار می‌دهد و اگر به خانه او رو می‌کند بدین سبب است که یادآور اوست و خانه نشان از صاحب‌خانه دارد و از همین روی همواره خدا در دل او حاضر است و پیوسته به یاد اوست و همین توجه به قبله و صاحب قبله به زندگی او گرمی و معنا می‌بخشد و او را در سخن و عمل با «اهل قبله» همدل و همراه می‌سازد تا نگاهبان قبله و حرم پروردگار باشند و این قبله و جوامع اهل قبله را از گزند «دشمنان قبله» محفوظ نگاهدارند و با دشمنان خدا که صاحب قبله و خداوندگار حرم است دوستی نکنند. و بدین سان می‌بینیم که «قبله بینی» و «قبله شناسی» و توجه به قبله تنها یک عمل نمادین () نیست بلکه آثار عملی ملموس و واقعی بهمراه داشته و در متن زندگی حضور و اثر دارد.

مولانا در پایان دفتر دوّم حکایتی پر نکته در باره حجّ مردان کامل و اولیاء خدا نقل می‌کند که نشان می‌دهد این وارستگان از اوصاف بشریت رسته‌اند و آستین بر دامن حق دوخته‌اند بهمین سبب با قدم توکل به زیارت خانه خدای تعالی می‌روند که دیگر احتیاجی به زاد و راحله و وسایل و اسباب ندارند، زیرا که آنان فانی در حق و باقی به اویند و متصف به صفات رحمانی شده‌اند و در خانه جز صاحب آنرا نبینند و از اعمال حج به باطن آن نگرند.

زاهدی بُد در میان بادیه‌در عبادت غرق چون عبّادیه

حاجیان آنجا رسیدند از بِلاددیده‌شان بر زاهد خشک اوفتاد

جای زاهد خشک بود، او تَر مزاج‌از سموم بادیه بودش عِلاج

حاجیان حیران شدند از وحدتش‌وآن سلامت در میان آفتش

در نماز استاده بُد بر روی ریگ‌ریگ کز تَفّش بجوشد آب دیگ

گفیتی سرمست در سبزه و گل است‌یا سواره بر بُراق و دُلدل است

یا که پایش بر حریر و حُلّه‌هاست‌یا سُموم، او را به از باد صباست

پس بماندند آن جماعت با نیازتا شود درویش فارغ از نماز

چون ز استغراق باز آمد فقیرزآن جماعت زنده‌یی روشن ضمیر

ص: ۱۴۱

دید کآبش می‌چکید از دست و زوجامه‌اش تر بود از آثار وضو

پس‌بپرسیدش که: «آبت ازکجاست؟»دست را برداشت کز سوی سَماست

گفت: «هرگاهی که‌خواهی می‌رسد؟»بی زچاه و بی زحبلٍ مِنْ مَسَد؟

مشکل ما حل کن ای سلطان دین!تا ببخشد حال تو ما را یقین

و انُما سِرّی زاسرارت به ماتا ببرّیم از میان زُنّارها

چشم را بگشود سوی آسمان‌که: «اجابت کن دعای حاجیان»

رزق جویی را ز بالا خو گَرَم‌تو ز بالا بر گشودستی دَرَم

ای نموده تو مکان از لامکان‌فی السّماء رِزْقُکم کرده عیان

در میان این مناجات ابر خوش‌زود پیدا شد چو پیل آب‌کش

همچو آب از مشک باریدن گرفت‌در گَو و در غارها مسکن گرفت

ابرمی‌بارید چون مشک اشکهاحاجیان جمله گشاده مَشک‌ها

یک جماعت زآن عجایب کارهامی‌بریدند از میان زُنّارها

قوم دیگر را یقین در ازدیادزین عجب، واللَّهُ أعلم بالرشاد

قوم دیگر ناپذیرا، ترش و خام‌ناقصان سرمدی، تَم الکلام (۱)

در این داستان، مولانا با راز فهمی و نکته‌شناسی خاص خود، ما را با حجّ اهل معرفت و سیر معنوی اولیاء الهی آشنا می‌سازد. زاهدی از خود رها گشته و به خدا پیوسته را که با غیب در ارتباط است مثال می‌زند که در ریگزار تفتیده عربستان مانند عَبّادیه که گروهی از اعراب مسیحی حیره‌اند (که در قرن دوم در جزیره عبّادان- آبادان کنونی- مستقر شدند) مشغول به دعا و نیایش با پروردگار بود و از فرط بی‌خویشی و فناء حرارت سوزان ریگها را احساس نمی‌کرد. این زاهد به حالت استغراق فرو رفت، حالتی که مرد حق با سراپای وجود خود متوجه حق تعالی است بطوری که گویی همه پیوندها را از آنچه دنیایی است بریده و یکسره به خدا پیوسته است و دلش به یاد او روشن و نورانی گشته است. در آن صحرای سوزان که آبی یافت نمی‌شد، حاجیان با حیرت دیدند که آن زاهد وضو ساخته و قطرات از دست و رویش می‌چکد. با اصرار راز مطلب را از او جویا شدند و او چون الحاح آن قوم را دید رو به آسمان کرده و از خدا خواست تا

۱- پیشین، ج ۲، صص ۲- ۱۷۱.

ص: ۱۴۲

این منکران دیرباور را که تنها محدوده زمان و مکان را می‌دیدند متنبّه سازد و قدرت خویش را بر ایشان آشکار نماید و خداوند آبی از آسمان فرو فرستاد و بارانی درگرفت و همه به عیان قدرت معنوی مردان حق را دیدند و البته مؤمنان درس عبرت گرفتند، لیکن منکران بر انکار خود افزودند. البته چنانکه پیداست در اینجا مولانا حاجیان و بازگشت از سفر حجّ را بهانه‌ای قرار داده است تا مسأله «کرامات اولیاء» را که از مباحث ارزنده و دشوار فهم عرفانی و فلسفی و کلامی است مطرح نماید.

همچنین، در دفتر دوم مثنوی، مولانا حکایتی در باره حج کردن بایزید بسطامی آورده است و در ضمن آن به طرح نکات ارزنده عرفانی پرداخته است. اشعار او در این مورد چنین است:

خانه‌ای نو ساخت روزی نو مریدپیر آمد، خانه نو را بدید

گفت شیخ آن نو مرید خویش راامتحان کرد آن نکو اندیش را

«روزن از بهر چه کردی ای رفیق؟»گفت: «تا نور اندر آید زین طریق»

گفت: «آن فرع است، این باید نیازتا از این ره بشنوی بانگ نماز»

بایزید اندر سفر جستی بسی‌تا بیابد خضر وقت خود کسی

دید پیری با قدی همچون هِلال‌دید دروی فرّ و گفتار رجال

دیده نابینا و دل چون آفتاب‌همچو پیلی دیده هندستان به خواب

چشم بسته خفته بیند صد طرب‌چون گشاید آن نبیند، ای عجب!

بس عجب در خواب روشن می‌شوددل درون خواب روزن می‌شود

آن‌که بیدار است و بیند خوابِ‌خَوش‌عارف‌است او، خاک اودردیده کَش

پیش او بنشست و می‌پرسید حال‌یافتش درویش و هم صاحب عیال

گفت: «عزم تو کجا ای بایزید؟رخت غربت را کجا خواهی کشید؟»

گفت: «قصد کعبه دارم از پِگَه»گفت: «هین! باخود چه‌داری زادِرَه؟»

گفت: «دارم از درم نقره دویست‌نک ببسته سخت برگوشه ردی‌است»

گفت: «طوفی کن به گردم هفت باروین نکوتر از طواف حجّ شمار

وآن درم‌ها پیش من نه ای جواد!دان که حج کردی و حاصل شد مراد

عمره کردی، عمر باقی یافتی‌صاف گشتی، بر صفا بشتافتی

ص: ۱۴۳

حقّ آن حقی که جانت دیده است که مرا بر بیتِ خود بگزیده است

کعبه هر چندی که خانه سِرّ اوستخلقت من نیز خانه سرّ اوست

تا بکرد آن خانه را دروی نرفتوندر این خانه، به جز آن حیّ نرفت

چون مرا دیدی، خدا را دیده‌ای گِرد کعبه صدق بر گردیده‌ای

خدمت من، طاعت و حمد خداستتا نپنداری که حق از من جداست

چشم نیکو باز کن در من نگرتا ببینی نور حق اندر بشر»

بایزید آن نکته‌ها را هوش داشتهمچو زرّین‌حلقه‌اش‌درگوش داشت

آمد از وی بایزید اندر مزیدمنتهی در منتها آخر رسید (۱)

این روایت، که پیش از مثنوی، در «تـذکرهٔ الاولیـاء» عطّار و «مقالات شـمس» نیز آمـده است (۲) مشـتمل بر نکـاتی است که ظاهراً نامقبول می‌نماید ولی باید آنرا شـکافت و تشریح کرد تا مقصود اصلی جلوه کند و آشکار گردد. مضمون اصلی این داستان ملاقات بایزیـد، عارف مشـهور با یکی از پیران و مشایخ عرفان است و آن پیر می‌کوشد تا بایزید را با «انسان کامل» که «ولیّ حق» و فانی در خداست- همچون پیامبر و امامان بزرگوار علیهم‌السـلام- آشنا سازد و او را از ظواهر کنده و به حقایق سوق دهد تا با دیده حق بین، همچون اهـل‌معرفت به اسـرار و بواطن شـریعت و أعمـال حـجّ نظر کنـد و به رازهای نهفته در زیر ظواهر و معانی باطنی این اعمال و مناسک پی برد. انفاق در راه حق، دستگیری از مستمندان، گذشتن از مال و منال دنیوی، توجه به انسان کامل و صاحب مقام ولایت الهیه، حالاـت اولیـاء حق، اسـرار موجود در حـجّ، ارزش و جایگـاه آدمی در هستی، طواف کعبه، دلِ پاکـان و مطالبی از این دست، مضامین عمده این حکایت را تشکیل می‌دهند.

تکیه اصلی مولوی بر روی اهمیت رؤیت اولیاء و خدمت بدیشان است که آنرا با رؤیت حق و خدمت به او هم‌ارز می‌داند. این شاید اشاره به حـدیث شـریف نبوی است که فرمود: «من رآنی فقـد رأی الحق». و نیز می‌دانیم که در قرآن شـریف، بیعت با رسول- ص- بیعت با خدا دانسته شده است و اطاعت او عین طاعت حق خوانده شده است که: «من أطاع الرسول فقد أطاعَ اللّٰه».

تأثیر رؤیت اولیاء و همنشینی با ایشان نیز بر هیچ کس پوشیده نیست. اما سخن ما

۱- همانجا، صص ۳- ۱۰۲.

۲- مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر.

ص: ۱۴۴

با مولانا و همه عارفان این است که این مقام عمومیت نـدارد و ما جواز شـرعی بر اطاعت از هر کس که خود را «ولیّ» معرفی نمود، نـداریم. این مقامی است خاص پیامبر و امامان‌پاک- علیهم‌السـلام- که منصوب از سوی خدا بوده و نصب ایشان از سوی خداوند و پیامبر نیز منصوص است و به صراحت در کتاب و سنّت انعکاس یافته است و جز ایشان فقیهان عادل و مجتهدان وارسته‌ای که وارث معنوی پیامبران و نایب امامانند، اطاعت‌شان واجب است و رهبر و مقتدای خلق خدایند. همچون آن عالم وارسـته و فقیه فرزانه‌ای که امروز دست عنایتش بر سر این امت خدایی گسترده است و گسترده باد.

دیگر اینکه، مولانا و جمله عارفان، حـجّ را بسـیار محـدود و یک بُعدی نگریسـته‌اند و از همه وجوه و ابعاد آن، بنا به ذوق و گرایش خود، بُعـد عرفانی آن را دیـده و بر آن تأکید ورزیده‌اند. اما حجّ به تمامی، این نیست که ایشان گفته‌اند. ابعاد سیاسـی و اجتماعی و فرهنگی شـکوهمند حـجّ، از سوی عارفـان به تمـامی مورد غفلت قرار گرفته است و این یکسونگری عارفـان در طول تاریـخ، زیـانی عظیم و خسـرانی تمام متوجّه کلیّت فرهنگ و بینش اسـلامی و نیز جامعه مسلمین ساخته است و متأسفانه رسوبات این محدودنگریها هنوز نیز باقی است. حـجّ تنها در عرفان خلاصه نمی‌شود و ابعادی گسترده‌تر دارد. اهمیّت اجتماع مسـلمین جهان در مکانی واحـد با عزمی واحـد و تأثیری که این اجتماع عظیم و خـدایی می‌توانـد در زنـدگی و سـرنوشت مسـلمانان در همین جهان و در سراسـر پهنه گیتی بجای گـذارد، بهیـچ روی نباید نادیده گرفته شود. نادیده گرفتن غیبت‌ها و واقعیت‌های ملموس زندگی این جهانی و نیازهای آن از سوی اغلب عارفـان مـا جرمی نـابخشودنی و خطـایی عظیم است که آثـار زیانبـاری بهمراه داشـته است و امروز ما نیازمنـد آن هستیم که در نگرش‌هـای خود در تمـامی ابعـاد- حتی در ابعـاد عرفانی نیز- هوشـمندانه تجدیـد نظر کنیم و بر پایه میراث ارزشـمند عارفان گذشـته، کاخی رفیع و بنایی با بنیادی اسـتوار از معارف و عرفان و انـدیشه بنا کنیم. عرفان حماسـی و قهرمان‌پرور و سـلوک پرنشاط و مردمگرای رهبر فقیـدمان- قـدّس سـرّه الشـریف-، آن روح بلنـد ملکوتی که در دفتر هستی، رازها خوانـده بود و لب‌ها را دوخته بود و در دل از اشراقات الهی خطی وافر داشت، بی شک در نیل به این مقصود می‌تواند بسیار راهگشا افتد.

ص: ۱۴۵

ص: ۱۴۶

حج اکبر، کدام است؟

سید علی قاضی عسکر

برخی از سالها، در ایام حجّ، «روز عرفه» با «روز جمعه» مصادف شده، و آن سال در میان حجاج، خصوصاً اهل سنّت، به «حج اکبر» معروف می گردد. این مسأله، انگیزه شد تا با بررسی آیات و روایات و همچنین تاریخ، سابقه آن را دنبال

ص: ۱۴۷

نمایم. آنچه درذیل تقدیم می‌گردد نتیجه تحقیقی هر چند کوتاه در این زمینه است که امید می‌رود با اظهار نظر محققان و دانشمندان و صاحب‌نظران تکمیل گردد:

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«و اذان من اللّه و رسوله الی النّاس یوم الحج الاکبر انّ اللّهَ برئ من المشرکین و رسولُهُ». (۱)

«و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر، که خداوند و پیامبر او، از مشرکین بیزارند».

در بین محدثان و مفسران قدیم و جدید، در اینکه «حج اکبر کدام است؟» اختلاف نظر وجود دارد، برخی از آنان معتقدند:

۱- مراد از حج اکبر، روز عرفه است. از ابن عباس، طاووس، عمر، عثمان، مجاهد، عطاء، سعید بن مسیب، ابن زبیر، ابوحنیفه و شافعی نقل شده که روز عرفه را روز حج اکبر می‌دانند. (۲)

عطاء گوید: «الحج الاکبر الذی فیه الوقوف بعرفهٔ، و الاصغر العمرهٔ». (۳)

اسماعیل قاضی در حدیث مَخْرِمَه از رسول خدا ص- نقل کرده که آن حضرت فرمود: «یوم الحج الاکبر یومُ عرفهٔ». (۴)

ابن ابی حاتم و ابن مردویه، از مسور بن مَخْرمه از قول رسول خدا ص- آورده‌اند که:

«انّه قال خطب رسول‌اللّه- ص- عشیّهٔ عرفهٔ، فقال امّا بعد فان هذا یوم الحج الاکبر».

«پیامبر ص بعد از ظهر عرفه برای مردم سخن می‌گفت، و خطاب به آنان فرمود: امروز، روز حج اکبر است». (۵)

ابن سعد، ابن ابی شیبه، ابن جریر، ابن ابی حاتم، و ابوالشیخ از عمر بن خطاب نقل کرده‌اند که گفت: «حج اکبر روز عرفه است». (۶)

ابن جریر روایت دیگری از ابی الصهبای بکری نقل می‌کند که: از علی بن ابیطالب- ع- راجع به روز حج اکبر سئوال کردم، فرمود: روز عرفه است. (۷)

ابوالشیخ نیز از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است: همانا روز عرفه، روز حج اکبر است و این روز، روز مباهات است، روزی است که خداوند به اهل زمین در برابر

۱- توبه: ۴.

۲- قرطبی، ج ۸، ص ۶۹.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۷۰.

۴- همان مدرک.

۵- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۶- در المنثور ج ۳، ص ۲۱۳.

۷- همان مدرک.

ص: ۱۴۸

ملائکه آسمان، فخر کرده و می‌فرماید:

«جاؤنی شعثا غبرا آمنوا بی و لم یرونی و عزّتی لاغفرت لهم». (۱)

«ژولیده موی و گرد و خاک بر چهره نشسته، به سوی من آمده‌اند. به من ایمان آوردند، با آنکه مرا ندیده‌اند. به عزّت خودم سوگند آنها را می‌بخشم».

برخی از کسانی که این قول را پذیرفته‌اند به حدیث معروف «الحج عرفه» استدلال کرده و می گویند:

از آنجا که یکی از بزرگترین اعمال حج، وقوف در عرفه می‌باشد، و کسی که آن را درک کند، حج را درک کرده و کسی که آن را درک نکند حج او باطل است، لذا روز عرفه را روز حج اکبر نامیده‌اند. (۲)

۲- دسته دیگر «یوم الحجّ الأکبر» را تمامی ایّام حج می‌دانند. این گروه معتقدند همانگونه که «جنگ جمل»، «جنگ صفیّن» و «جنگ بعاث» با اینکه روزها طول کشیده، از آنها به «روز صفین»، «روز جمل» و «روز بعاث» تعبیر می کنند و مرادشان از «یوم»، تمامی دوران آن جنگ‌هاست، بنابراین در این جا نیز مراد از «یوم الحج الأکبر» تمامی ایام حج است. (۳)

شیخ تَهانَوی می گوید: «الحجّ نوعان: الحج الاکبر و هو حجّ الاسلام، و الحج الأصغر و هو العمرة».

«حج دو نوع است: حج اکبر و آن حَجَّةُألاسلام است و حج اصغر که عمره است». (۴)

۳- دسته سوّم حج اکبر را وقوف در عرفات و اعمال مربوط به مِنی می‌دانند:

عمر بن اذینه می گوید: برای امام صادق-ع- مسائلی را نوشتم و پس از مدتی، پاسخ آن حضرت را با دست خط مبارکشان دریافت نمودم:

«... و سألته عن قوله تعالی الحج الاکبر ما یعنی بالحج الاکبر؟ فقال الحج الاکبر الوقوف بعرفة و رمی الجمار، و الحج الاصغر العمرة». (۵)

«از امام سئوال کردم که فرموده خداوند: «یوم الحج الاکبر» به چه معنی است؟ فرمود: حج اکبر وقوف در عرفات و رمی جمرات است و حج اصغر عمره است. براساس این روایت،

۱- همان مدرک.

۲- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۳- مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۵.

۴- کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱ ص ۲۸۳.

و کذا فی جامع الرموز.

۵- وسائل ج ۸ حدیث ۱۴۱۰۸.

چاپ آل‌البیت

ص: ۱۴۹

اعمال عرفه و منی، حج اکبر شمرده است».

همین مطلب را زراره از امام صادق-ع- روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«الحج الاکبر الوقوف بعرفهٔ، و بجَمْع(۱) و رمی الجمار بمنی، و الحج الاصغر العمرهٔ». (۲)

حج اکبر وقوف به عرفه و مشعر، و رمی جمرات در مِنی است و حج اصغر عمره است».

۴- سفیان ثوری و ابن جُریح و ... روز حج اکبر را تمامی ایّام مِنی می‌دانند. (۳)

۵- مجاهد روایت دیگری را نقل کرده، می گوید: «الحج الاکبر القِران(۴)، و الأصغر الإفراد(۵)».

«حج اکبر، حج قران و حج اصغر حج افراد است». (۶)

۶- ابن ابی حاتم از سعید بن مسیب نقل می کند که گفت: حج اکبر روز دوّم از یوم النحر (عید قربان) است. آیا نمی‌بینی که امام در آن روز خطبه می‌خواند؟ (۷)

۷- ابن سیرین گفته است:

«روز حج اکبر، مربوط به آن سالی است که پیامبر- ص- حجهٔالوداع را انجام دادند و همراه با ایشان نیز تعداد بیشماری از مردم حج بجای آوردند». (۸)

البته می‌توان این قول را نیز، مؤیّد آن کسانی دانست که روز حج اکبر را روز عید قربان می‌دانند؛ زیرا در همان سال، پیامبر- ص- در مِنی برای مردم سخن گفت و در روز

۱- جَمْع با فتح جیم و سکون را به معنای مشعر است. مجمع‌البحرین، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲- وسائل، ج ۱۴، حدیث ۱۹۲۳۹.

۳- مجمع‌البیان، ج ۵، حدیث ۵، تفسیرقرطبی ج ۸

۴- حج قِران با حج افراد در جمیع جهات یکسان است، جز اینکه، در حج قِران هنگام احرام مکلّف بایدقربانی را همراه داشته باشد. مناسک.

۵- حجِ افراد عین صورت جمع تمتع است با یک فرق که در حج تمتع هدی باید ذبح کند و در حج افراد واجب نیست. مناسک امام خمینی ص ۴۵.

۶- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۷۰.

۷- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۲.

۸- قرطبی، ج ۸، ص ۷۰.

ص: ۱۵۰

عیـد قربان از مردم سـئوال فرمود: امروز چه روزی است؟ گفتنـد: روز عید قربان. سـپس فرمود: امروز روز حج اکبر است. ابن عربی این حدیث را حَسَن و صحیح می‌داند. (۱)

۸- طبرانی از سـمرهٔ بن جندب نقل می کند که گفته است: «روز حج اکبر، مربوط به آن سالی است که مسـلمانان و مشرکان حج را در مدت سه روز انجام دادند که قبل از آن، چنین حجی انجام نشده، و پس از آن نیز روی نخواهد داد». (۲)

فضیل بن عیـاض نیز از امـام صـادق-ع- نقـل می کنـد که فرمود: علّت نامگـذاری حـج اکبر آن است که در آن سـال مسـلمانان و مشرکان، همراه با هم حج انجام داده و پس از آن دیگر مشرکین حج بجای نیاوردند. (۳)

همچنین ابن ابی شـیبه زایـد از ابن عون نقل می کنـد که از محمـد راجع به روز حـج اکبر سـئوال کردند گفت: روزی است که حج رسول خدا- ص- با حج اهل ملل مصادف گردید. (۴)

۹- بسـیاری از محـدثان و مفسـران، با اسـتناد به روایات گوناگون، حـج اکبر را روز عید قربان می‌دانند. این دسـته علاوه بر آنکه از اسـتحکام بیشتری برخوردار می‌باشد، با آیه «فسیحوا فی الأرض اربعهٔ اشهر» و یا نقلهای تاریخی که می گوید: «علی بن ابیطالب-ع- بعدازظهر عید قربان پیام برائت را ابلاغ فرمود»، سازگارتر است:

ابن ابی اوفی می گویـد: «روز عیـد قربان، روز حج اکبر است. در آن روز خون ریخته می‌شود. سـرها تراشـیده می‌شوند. آلودگیها و زواید بدن برطرف می گردد، و حرامها حلال می‌شوند». (۵)

مالک نیز همین عقیده را داشـته می گوید: «شـکی نداریم که حج اکبر روز عید قربان است و این بدان جهت می‌باشد که بسیاری از اعمال حـج در روز عیـد قربان انجام می‌شود. در شب عیـد، حجاج در مِنی وقوف داشـته، در فردای آن، رمی، قربانی، حلق و طواف انجام می‌شود». (۶)

ابوبکر محمد بن عبداللّه معروف به ابن عربی با تأیید قول مالک می گوید:

«و غاص مالک علی الحقیقهٔ»

۱- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳- وافی، ج ۱۴ حدیث ۱۴۳۱۸.

۴- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۵- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۶۹.

۶- همان مدرک، ص ۸۰.

- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۲.

- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸۵.

ص: ۱۵۱

«مالک به تمامی حقیقت دست یافته است ...» (۱)

معاویهٔ بن عمّار می گوید: از امام صادق-ع- درباره روز حج اکبر سئوال کردم، آن حضرت فرمود: «روز عید قربان، روز حج اکبر و عمره حج اصغر است». (۲)

در جای دیگر صفوان بن یحیی از ذریح المحاربی از امام صادق-ع- نقل می کند که آن حضرت فرمود: «حج اکبر یوم النحر، (روز عید قربان) است». (۳)

فضیل بن عباس می گوید: از امام صادق-ع- پیرامون حج اکبر سئوال کردم و گفتم: ابن عباس آن را روز عرفه می‌دانسته است. حضرت پاسخ فرمودند: «علی-ع- می‌فرمود: حج اکبر روز عید قربان است و آنگاه به فرموده خدای عزّوجلّ: «فسیحوا فی الأرض اربعهٔ اشهر» (۴) استدلال کرده می‌فرمود: [چهار ماه؛ عبارت است از] بیست روز از ماه ذیحجه، و ماه‌های محرّم، صفر، ربیع‌الاوّل و ده روز از ربیع‌الآخر و اگر حج اکبر روز عرفه باشد چهار ماه و یک روز خواهد شد». (۵)

لازم به توضیح است که علی بن ابی‌طالب-ع- پیام برائت را به دستور رسول خدا ص- در روز دهم ذیحجه (روز عید قربان) در مِنی برای مردم قرائت فرموده و براساس دستور خداوند چهار ماه به مشرکین مهلت داد تا تصمیم بگیرند مسلمان شده و یا بر کفر و شرک باقی بمانند و در نتیجه کشته شوند. چهار ماه از این قرار بود: بیست روز باقیمانده از ماه ذیحجه، تمامی ماه‌های محرّم، صفر، و ربیع‌الاوّل و ده روز از ربیع‌الثانی، که در نتیجه روز یازدهم ربیع‌الثانی مهلت چهار ماهه پایان می‌پذیرفت. بر این اساس آنها که روز عرفه را یوم الحج الاکبر بدانند یک روز به چهار ماه خواهند افزود و این با آیه ناسازگار است.

صاحب تفسیر المنار نیز می گوید: این چهار ماه از روز دهم (عید قربان) ذیحجّه سال نهم (که پیام برائت در آن ابلاغ شد) آغاز و در دهم ربیع‌الآخر سال دهم خاتمه می‌یابد. (۶)

در روایت دیگری آمده است: در حالی که علی بن ابی طالب ع- روز عید قربان، بر مرکبی سفید رنگ سوار گشته، به طرف جبانه حرکت می کرد، مردی آمد و لجام اسب آن حضرت را در دست گرفت و سئوال کرد روز حج اکبر کدام است؟ حضرت پاسخ دادند: همین امروز است، [سپس فرمود:] از مقابل مرکب کنار برو. (۷)

۱- احکام القرآن ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- وسائل، ج ۱۴، حدیث ۱۹۲۳۰:

- وافی، ج ۱۴، حدیث ۱۴۳۱۵.

۳- وافی، ج ۱۴، حدیث ۱۴۳۱۶.

۴- توبه: ۲.

۵- وافی، ج ۱۴ حدیث ۱۴۳۱۷،

- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸۵.

۶- المنار، ج ۱۰ ص ۱۵۲.

۷- تفسیر روح البیان، ج ۳، ص ۳۸۵.

ص: ۱۵۲

منابع اهل سنّت از افرادی مانند ابن عباس، سعید بن جبیر، ابن زید، نخعی، شعبی، سدی، ابن ابی اوفی، و ابن مردویه .... نیز نقل کرده‌اند که: «مراد از یوم الحج الاکبر روز عید قربان است». (۱)

از مجاهد نیز روایتی نقل شده که حج اکبر را یوم النحر می‌داند. (۲)

ترمذی، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه به نقل از علی بن ابی طالب ع- آورده‌اند که فرمود: از پیامبر ص- سؤال کردم: «یوم الحج الاکبر چه روزی است؟

فرمود: روز عید قربان است». (۳)

ابوالشیخ نیز نقل کرده، که علی ع- فرمود: «یوم الحج الاکبر روز عید قربان است». (۴)

ابن مردویه از ابن ابی اوفی و او از رسول خدا ص- نقل می‌کند که فرمود:

«یوم الاضحی هذا، یوم الحج الاکبر»

«روز عید قربان، امروز، روز حج اکبر است». (۵)

ابن داود، ابن ماجه ... و ابونعیم در حلیه، از ابن عمر نقل کرده‌اند که گفته است:

رسول خدا ص- روز عید قربان در حجهٔالوداع در بین جمرات توقف نموده، از مردم سئوال فرمود: امروز چه روزی است؟ گفتند: روز عید قربان. آنگاه پیامبر ص- فرمود:

امروز، روز حج اکبر است». (۶)

بخاری و دیگران نیز همین مطلب را از پیامبر ص- نقل کرده‌اند. (۷)

ابوهریره نیز می‌گوید: ابابکر در همین سال مرا همراه مؤذّنینی که روز عید قربان اعزام داشت، فرستاد، سپس پیامبر ص- علی ع- را برای ابلاغ پیام برائت اعزام فرمود. (۸)

که این روایت نیز مشخص می‌کند روزی که علی ع- پیام برائت را برای مردم قرائت فرمود، روز عید قربان بوده و در نتیجه یوم الحج الاکبر همان روز خواهد بود.

ابن ابی شیبه می‌گوید: ابی جحیفه نیز روز حج اکبر را روز عید قربان می‌داند عطا و ابن جریر نیز از ابن عباس همین مطلب را نقل کرده‌اند. (۹)

ابن جریر از مغیرهٔ بن شعبه نقل می‌کند که: روز عید اضحی خطبه خواند و گفت:

امروز، روز حج اکبر است. (۱۰)

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۲- مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۵.

۳- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۴- همان مدرک.

۵- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

۶- همان مدرک.

۷- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۴۹.

۸- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۹- تفسیر فخر رازی، ج ۱۵، ص ۲۲۱.

۱۰- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۱.

ص: ۱۵۳

ابن ابی شیبه از ابی اسحاق نقل می‌کند که گفته است: از عبدالله بن شداد از حج اکبر سئوال کردم پاسخ داد: روز عید قربان است و حج اصغر عمره است. (۱)

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن می‌گوید:

«... و یوم الحج الاکبر اختلف الروایات فی تحدیده: اهُوَ یوم عرفه ام یوم النحر؟ و الاصَح انه یوم النحر».

در روایات، در تعریف روز حج اکبر و اینکه آیا روز عرفه است یا روز عید قربان، اختلاف نظر وجود دارد، لیکن صحیحترین قول آن است که روز عید قربان باشد. (۲) ابن کثیر در تفسیرش می‌گوید: «یوم الحج الاکبر» روز عید قربان است که برترین و بزرگترین روزهای انجام مناسک حج است. (۳)

صاحب تفسیر مراغی نیز همین عقیده را دارد، وی می‌گوید:

«یوم الحج الاکبر یوم النحر الذّی فیه تنهی فرائض الحج و یجتمع الحجاج لإتمام مناسکهم و سننهم فی مِنی».

«روز حج اکبر، روز عید قربان است که در آن حجاج برای تکمیل مناسک حج، در منی جمع می‌شوند، و واجبات حج در این روز پایان می‌یابد. (۴)

محمد رشید رضا در المنار ضمن برتر دانستن این قول که «حج اکبر روز عید قربان است» [روزی که] واجبات و ارکان حج در آن به پایان می‌رسد می‌گوید: در تعیین حج اکبر اختلاف نظر وجود دارد که به زودی ما آن را ذکر خواهیم نمود. (۵)

طبری پس از آنکه اقوال مختلف را پیرامون حج اکبر بیان می‌کند می‌گوید:

برترین و صحیح‌ترین آنها، نزد ما، گفتار کسی است که می‌گوید: «یوم الحج الاکبر»، یوم النحر، روز عید قربان است. زیرا اخبار فراوانی از گروهی از صحابه رسول خدا ص- وجود دارد که می‌گوید: علی بن ابی طالب در روز عید قربان، آیات برائت را برای مردم قرائت کرد. علاوه بر آن، روایات متعددی از رسول خدا ص- ذکر کردیم که می‌گفت:

«روز عید قربان، روز حج اکبر است». سپس در تأیید این سخن می‌گوید:

«یوم» در اینگونه کلمات، براساس آنچه بدان اضافه شده، معنا پیدا می‌کند. وقتی مردم می‌گویند «یوم عرفه»، مراد روزی است که مردم در عرفات وقوف دارند. «یوم اضحی»، روی است که مردم در آن قربانی می‌کنند. «یومالفطر»، روزی است که مردم

۱- درالمنثور ج ۳، ص ۲۱۲.

۲- فی ظلال القرآن ج ۴، ص ۱۳۶.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۱.

۴- تفسیر مراغی، ج ۱۰، ص ۵۵.

۵- المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

ص: ۱۵۴

در آن افطار می‌کننـد و همین طور «یوم‌الحـج» روزی است که مردم در آن حـج به جای می‌آورنـد، و همانا مردم در روز عید قربان مناسک خود را به پایان برده و حجّشان خاتمه می‌یابد و بالاخره تمامی حج روز عید قربان است. (۱)

در روایت دیگری آمده است که: پیامبر ص- بر شتر مادّه قرمز رنگی سوار شده و فرمود:

«اتَدْروُنَ ایُّ یومٍیَوْمُکُمْ؟»، «آیا می‌دانید امروز چه روزی است؟».

«قالوا: یوم النحر»، «گفتند روز عید قربان است.»

آنگاه فرمود: «صَدَقْتم یومُ الحج الاکبر»، «راست گفتید: روز حج اکبر است.» (۲)

ابی بشـر می‌گویـد: علی بن عبـدالله بن عبـاس بـا مردی از آل شـیبه بر سـر اینکه روز حـج اکبر کـدام است با یکـدیگر به مخاصـمه پرداختند. علی بن عبداللَّه می‌گفت: روز عید قربان است و دیگری می‌گفت: روز عرفه است. کسـی را نزد سـعید بن جبیر فرستاد، از او سؤال کردند: پاسخ گفت: روز عید قربان است ... (۳)

ابلاغ پیام برائت توسط علی ع- نیز در مِنی و روز عید قربان بوده است.

ابی الصـباح کنـانی از امـام صـادق ع- نقـل می‌کنـد که فرمود: «پیـامبر ص- پس از مراجعت از جنـگ تبوک تصـمیم به انجـام حج گرفتنـد [لیکن] فرمودنـد: در خانه خـدا مشـرکان عریان ظاهر شده، به طواف می‌پردازند و تا چنین است من دوست نمی‌دارم حج به جای آورم». (۴)

به دنبـال آن آیـات، سوره برائت نـازل و پیامبر ص- علی ع- را برای ابلاغ پیام به مشـرکان، به مکّه اعزام فرمود. جریان این اعزام را امام صادق ع- اینگونه بیان می‌فرمایند:

رسول خـدا ص- پس از فتـح مکّه از انجـام مراسم حـج توسـط مشـرکین، جلوگیری نفرموده بود، لیکن مشـرکین بـا اعمـال زشت و ناپسـند و عقایـد خرافی خود، مراسم حج را به ابتذال کشانده بودند. و چنین وضـعیتی قابل دوام نبود. به نمونه‌ای از این اعمال توجه کنید:

یکی از سـنتهای اعراب جاهلی در حـج این بود که عقیـده داشـتند: کسـی که وارد مکه شـده و با لباس خود طواف می‌کند. پس از طواف جایز نیست آن لباس را نگه داشته

۱- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۷۵.

۲- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۵۳.

۳- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۷۱.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۶۷.

ص: ۱۵۵

و از آن استفاده نماید. براین اساس پس از طواف، لباس خود را به دیگری صدقه می‌داد و یا قبلًا لباسی را کرایه کرده با آن طواف می‌کرد و سپس به صاحبش برمی‌گرداند، آنهایی که قدرت کرایه کردن لباس را نداشته و یک لباس نیز بیشتر نداشتند، آن را از تن بیرون آورده و عریان به طواف می‌پرداختند. تا جایی که روزی زنی زیبا و خوبروی برای طواف به مسجدالحرام آمد، چون یک لباس بیشتر نداشت و کسی نیز لباسی به او کرایه نداد، برهنه مشغول طواف گردید، مردم به تماشای او ایستادند. پس از پایان طواف برخی درخواست ازدواج با او را کردند، زن جواب منفی داده، گفت: من شوهر دارم. این وضعیت زشت و ناپسند قابل دوام نبود و قداست خانه خدا را خدشه‌دار می‌ساخت.

زمانی که آیات اوّل سوره برائت بر رسول خدا ص- نازل گردید، پیامبر آنها را به ابابکر داده و به او امر فرمودند تا به مکه رفته، آیات را در مِنی و روز عید قربان برای مردم قرائت کند. همین که ابابکر رفت جبرائیل بر رسول خدا ص- نازل شد و گفت:

«لا یؤدّی عنک الّا رجلٌ مِنْک»، «این پیام را باید مردی که از شما و خاندان شماست ابلاغ نماید».

ابن عربی در ضمن روایتی این جمله را چنین آورده است: «انه لا یؤدی عنی الّا رجلٌ من اهل بیتی ...» (۱)

به دنبال این دستور، پیامبر ص- علی بن ابی طالب ع- را برای انجام این مأموریت انتخاب و به دنبال ابابکر فرستاد، علی ع- در منطقه روحاء (۲) (و یا بر طبق بعضی نقل‌ها در ذی‌الحلیفه (۳)) به ابابکر رسیده، آیات را از او گرفت، ابابکر با وحشت بسیار، به سوی پیامبر ص- بازگشت و اظهار داشت: آیا در باره من آیه‌ای نازل شد که تصمیم خود را عوض کردید؟ پیامبر ص- پاسخ دادند: نه، خداوند مرا امر فرمود تا این پیام توسط خودم یا مردی از خانواده‌ام ابلاغ گردد.

علی ع- فرمود: «پیامبر ص- به من امر نمود تا دستور خدا را به مردم ابلاغ کرده، به آنها بگویم: از این پس هرگز عریان بر گِرد خانه خدا طواف نکنند و پس از این سال نیز، دیگر مشرکین نزدیک مسجدالحرام نشوند». (۴)

از این روایت می‌توان فهمید که زمان ابلاغ آیات سوره برائت توسط امیرالمؤمنین ع- روز عید قربان و در سرزمین مِنی بوده است و در نتیجه روز حجّ اکبر نیز

۱- احکام القرآن، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- روحاء مکانی است بین مکه و مدینه که تا مدینه حدود ۳۰ مایل فاصله دارد.

۳- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۸۱،

- تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

ص: ۱۵۶

همان روز عید قربان خواهد بود.

حریز نیز از امام صادق ع- نقل می‌کند که فرمود: بعدازظهر روز عید قربان پیام برائت را علی بن ابی‌طالب ع- قرائت فرمود. (۱)

ترمذی از زید بن یُثَیع نقل می‌کند که گفته است: از علی ع- سؤال کردم:

مأموریت شما در حج چه بود؟ حضرت پاسخ فرمودند: چهار چیز:

۱- اینکه برهنه در کنار کعبه طواف نکنند.

۲- اگر بین پیامبر ص- و کسانی از مردم پیمانی هست که زمان آن مشخص است، آن پیمان به قوت خود باقی است.

۳- به آنان که پیمانی ندارند، چهار ماه مهلت داده می‌شود.

۴- وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که مؤمن باشد. (۲)

ابن عربی به نقل از ابوسعید محمد بن طاهر و او از استاد ابو مظّفر طاهر بن محمود شاهپور نقل می‌کند که گفته است: یکی از دلایل اعزام علی ع- برای این مأموریت، این بود که سیره اعراب در گذشته چنین بوده که پیمان‌های خود را نقض نمی‌کردند مگر با حضور کسی که آن پیمان را بسته بود، یا مردی از آن خاندان. بر این اساس پیامبر ص- می‌خواست تا بهانه را از دست مشرکان گرفته و زبان آنها نیز در آینده بسته شود، لذا پسر عموی خود را که از بنی‌هاشم و از بیت رسول خدا ص- بود، برای برداشتن این پیمان به سوی مکه فرستاد. (۳)

محمد رشید رضا در تفسیر المنار بدون آنکه مدرک خویش را مشخص کند بر وجود چنین رسمی صحّه می‌گذارد لیکن به نظر می‌رسد ایشان نیز از همان نقل بهره گرفته است. (۴)

به نظر می‌رسد چنین مطلبی صحیح نباشد زیرا:

اولًا: پیامبر ص- از قبل به رسوم اعراب جاهلی آگاه بود و اگر این رسم وجود داشت حضرت نمی‌بایست ابتدا ابابکر را انتخاب فرموده، و پس از آن که آیه نازل شد مأموریت را به علی ع- واگذار کند!

ثانیاً: مفسرین بر این عقیده‌اند که انتخاب علی ع- برای این مأموریت از ناحیه خداوند بوده که توسط جبرائیل امین به رسول خدا ص- ابلاغ گردید و این انتخاب

۱- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۶۸.

- احکام القرآن ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۴.

۳- قرطبی، ج ۸، ص ۶۸.

۴- المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

ص: ۱۵۷

الهی، مهمتر از پاسخگویی به یک رسم جاهلی است.

ثالثاً: ابلاغ پیام برائت در اوج اقتدار پیامبر ص- و پس از فتح مکّه و زمانی که مشرکین در ذلّت بسر می‌بردند صورت گرفته و دیگر برای مشرکان قدرتی باقی نمانده تا بتوانند در آینده، نسبت به شکستن پیمان خود با پیامبر- ص- اعتراض نمایند.

به هر حال مسلم آن است که پیامبر ص- ابتدا ابابکر را مأمور ابلاغ پیام فرمود و سپس این مأموریت را لغو و آن را به علی بن ابیطالب ع- واگذار نمود.

افرادی همچون محمد رشید رضا دنبال اثبات این مطلبند که پیامبر ص- ابابکر را در همان سفر به عنوان امیرالحاج اعزام نموده، و علی‌بن ابیطالب ع- فقط مأمور اعلام آیات برائت به حاجیان بوده است. (۱)

لیکن این سخن نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا اولًا: ابلاغ این مطلب که: «لا یحجّ بعد العام مشرک»، «از این پس مشرکان حق انجام حج را ندارند» مستقیماً با امیرالحاج ارتباط دارد. و ثانیاً در روایات آمده است که: «لایبلغها الا انا او رجل من اهل بیتی». (۲)

عجیب‌تر آنکه وقتی آقایان با این مشکل مواجه شده و پاسخی برای آن نیافته‌اند، درصدد برآمده‌اند تا بگویند ابابکر به علی ع- دستور داد تا آیات سوره برائت را قرائت نماید. (۳)

و حال آنکه ابلاغ این پیام به فرمان پیامبر ص- صورت گرفت و نیازی به دستور مجدّد ابابکر نداشت! اباهریره تلاش می‌کند تا اعلان برائت در روز عید قربان را برای خود ثبت نموده، علی ع- را نیز در شمار یکی از کسانی که این مسؤولیت را عهده‌دار بوده است، معرفی کند! (۴)

تعصّب آنچنان چشم و گوش آقای محمد رشید رضا را پرکرده که به دنبال نقل این مسائل، شدیداً به شیعه حمله می‌کند که چرا از این قضیه به عنوان اثبات یک فضیلت برای علی بن ابیطالب ع- استفاده می‌کنند؟!

چگونه یک انسان که خود را مفسر قرآن می‌داند به خود جرأت می‌دهد اینگونه در تحریف حقایق تلاش کند و تا بدان جا پیش رود که برای شیعه و به قول او، روافض، تقاضای مرگ و کشته شدن بنماید. (۵)

۱- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

۲- المنار، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

۳- همان مدرک ص ۱۵۶.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۱.

۵- همان مدرک ص ۱۶۴.

ص: ۱۵۸

متأسفانه برای انکار این فضیلت تا بدان جا پیش رفته‌اند که پس از مسلم گرفتن امیرالحاج بودن ابابکر، محمد رشید رضا از الوسی نقل می‌کند که برخی از اهل سنت گفته‌اند: اینکه پیامبر ص- ابابکر را به عنوان امیرالحاج و علی ع- را به عنوان مبلّغ پیام برائت انتخاب فرمود، به خاطر آن است که ابابکر مظهر صفت رحمت و جمال خداوندی است و علی ع- شیر خدا و مظهر جلال خداوندی است (که صفت قهر از صفات جلال است) لذا اینجا که نقض عهد مشرکان است [و به اصطلاح خشونت لازم دارد] این مسئولیت به عهده علی بن ابیطالب ع- گذاشته شد! (۱)

ابن کثیر از روی تعصّب برای نادیده انگاشتن این فضیلت بزرگِ علی بن ابیطالب ع- تلاش می‌کند تا حدیث رسول خدا ص- را که فرمود: «لایبلغها الّا انا او رجل من اهل بیتی» را از اعتبار انداخته، آن را ضعیف و غیر صحیح معرّفی کند! (۲)

علاوه بر آن می‌گوید: اینکه در روایت آمده: «پس از ابلاغ پیام رسول اکرم- ص- ابابکر به مدینه مراجعت نمود» معنایش آن نیست که فوراً به مدینه برگشت؛ بلکه وی به راه خود ادامه داده، و پس‌از انجام مناسک حج به مدینه مراجعت و به‌حضور پیامبر ص- رسید. (۳)

و از این بدتر آنکه ابن کثیر به نقل از مسند احمد حنبل می‌گوید: آنگاه که پیامبر ص- علی- ع- را برای ابلاغ پیام برائت مأمور نمود، علی- ع- در پاسخ گفت: ای پیامبر خدا من نه سخنورم و نه زبان گویائی دارم: و پیامبر- ص- به ایشان فرمودند: من ناچارم یا خود این مأموریت را انجام دهم یا آنکه شما عهده‌دار آن شوید و سپس علی- ع- پاسخ داد: حال که ناچار و مجبوریم پس من خواهم رفت!

پیامبر- ص- نیز علی- ع- را دعا نموده، دستش را بر دهان علی- ع- نهاد. (۴)

براستی تعصب چه می‌کند و چگونه انسانها را به انحراف و بیراهه می‌کشد! علی- ع- آن سخنور توانا و آن گوینده پرجاذبه‌ای که با شروع کلامش نفس در سینه‌ها حبس، و با شنیدن کلامش انسانهای عاشقی چون «همّام» قالب تهی می‌کنند، را چونان انسان‌های بی‌زبانی که توانائی حرف زدن ندارند، معرفی می‌نماید.

بدیهی است که اینگونه تعصبات ناروا، نمی‌تواند پرده بر روی حقایق کشیده بر واقعیات سرپوش بگذارد. حق همان است که گفته شد انتخاب علی ع- برای این امر

۱- المنار، ج ۱۰، ص ۱۶۲.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۲.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۲.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۲.

مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۰.

ص: ۱۵۹

مهم، حاکی از فضیلت بزرگی است که تنها آن کس که از اهل بیت رسول‌اللَّه- ص- و جان و روح آن حضرت و محبوب خداوند است، از عهده انجام آن برخواهد آمد.

مرحوم علامه طباطبائی- رضوان اللَّه تعالی علیه- در ذیل آیه شریفه:

«و اذان من اللَّه و رسوله ...» فرموده‌اند:

«مراد روز دهم ذی‌الحجه از سال نهم هجرت است چون در آن روز بود که مسلمانان و مشرکان یک جا اجتماع کرده و هر دو طایفه به حج خانه خدا پرداختند و پس از آن سال، دیگر هیچ مشرکی حج انجام نداد. سپس می‌افزاید: این قول مورد تأیید روایاتی است که از ائمه اهل بیت- ع- رسیده و با معنای اعلام برائت مناسب‌تر و با عقل نیز سازگارتر از سایر اقوال است، زیرا آن روز، بزرگترین روزی بود که مسلمانان و عموم مشرکین به حج آمده، در مِنی جمع شده بودند. این معنی از برخی روایات واصله از طرق اهل سنت، نیز استفاده می‌شود چیزی که هست در آن روایات مراد از حج اکبر روز دهم از هر سال است، نه فقط سال نهم هجرت، و بنابراین همه ساله حج اکبر تکرار می‌شود لیکن از طریق نقل ثابت نشده که اسم روز دهم روز حج اکبر باشد». (۱)

و در ادامه نقل اقوال ذیل آیه شریفه می‌فرمایند:

«از شنیدن کلمه «روز حج اکبر»، همان «روز عید قربان» به ذهن می‌رسد، چون تنها روزی که عموم حجاج آنجا اجتماع کرده و اعلام برائت می‌تواند به گوش همگان برسد، همان روز دهم است، و وجود چنین روزی در میان سایر ایّام حج، نمی‌گذارد کلمه یوم الحج الاکبر سایر ایّام را نیز شامل شود». (۲)

در لغت نامه دهخدا نیز به نقل از مهذّب الاسماء، حج اکبر را عید اضحی و عید گوسفندکشان معنی می‌کند. (۳)

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که:

۱- مراد از روز حج اکبر روز عید قربان است.

۲- تعبیر یوم الحج الاکبر برای اولین بار در مورد روز عید قربان سال نهم هجرت بکار رفته، و در سال بعد که حجهٔ‌الوداع صورت گرفت باز این تعبیر تکرار گردیده است. لذا می‌توان گفت همه ساله روز عید قربان، روز حج اکبر است.

۳- آنجا که حج اکبر بدون کلمه یوم آورده شود مراد حج در مقابل عمره است.

۱- لغت‌نامه دهخدا ذیل کلمه حج‌اکبر ص ۳۱۵.

۲- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۷۶.

۳- الفقه الاسلامی ادلّته ج ۳، ص ۲۱۳.

ص: ۱۶۰

طبری در این زمینه پس از نقل نظرات مختلف پیرامون علت نامگذاری این روز به حج اکبر می گوید: از این اقوال نزد من به صحت نزدیکتر، قول کسی است که می گوید:

حج اکبر به معنای حج و حج اصغر به معنای عمره است زیرا اعمال حج از اعمال عمره بیشتر است. (۱)

۴- آنگونه که در برخی منابع آمده، روز عرفه در سالی که رسول خدا ص- حج گزاردند با روز جمعه مصادف بوده است و مؤلف کتاب الفقه الاسلامی و ادّلته تعبیر: «قد ثبت فی ا لصحیحین ان یوم عرفهٔ، الذی وقف فیه النبی- ص- کان یوم جمعهٔ» دارد. (۲)

ولی اینکه مصادف شدن روز جمعه با عرفه در هر زمان، دلیل آن باشد که حج آن سال، حج اکبر است هیچگونه دلیل و مدرکی در روایات و منابع تاریخی برای آن ذکر نگردیده و به نظر می‌رسد یک عقیده عوامانه است که با گذشت زمان بصورت یک امر مسلم درآمده است.

صاحب تفسیر المنار در این زمینه می گوید: در حجهٔالوداع، روز عرفه، روز جمعه بود و عوام هر زمان که وقوف در عرفات با روز جمعه مصادف شود آن سال را حج اکبر می‌نامند. (۳)

در لغت نامه دهخدا نیز آمده است: ظاهراً در نزد عوام چون عید اضحی با جمعه تصادف کند حج آن سال را حج اکبر گویند و ثواب این حج را بیشتر گمان برند. (۴)

۱- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

۲- لغت‌نامه دهخدا ذیل کلمه حج‌اکبر ص ۳۱۵.

۳- تفسیرالمیزان، ج ۹، ص ۲۲۹.

۴- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۳۰.

ص: ۱۶۱

ص: ۱۶۲

والیان مکه (از صدر اسلام تاکنون)

تألیف و تحقیق: دکتر هادی امینی

ترجمه: محسن آخوندی

والیـان و فرمانروایـانی که امارت مکّه و حکومت آن را برعهـده داشـتند، در طی قرون گذشـته، چه در عهـد جاهلی و چه در دوران تابناک اسـلام، مکّه و شعائر و مآثر و ساکنان و زائران آن را مورد توجّه و عنایت بسیار خود قرار می‌دادند؛ چه، مکّه از طرفی دارای قـداست و عظمت وجلالتی امتداد یافته از ذات خداونـدِ واحدِ احد است و از طرفی دربرگیرنده خانه خدا است که آن را برای مردم، مـایه برکت قرار داده، در آن آیـات بیّنـات است و هر کس داخـل آن شود، آمن خواهـد بود و از روزی که انسان بر کره زمین پای نهاد، چنین بوده

ص: ۱۶۳

و تا ابد چنین خواهد بود.

به همین جهت است که می‌بینیم خلفا و سلاطین در عهد اسلام، حاکمان و والیانی را بر آن می‌گماشتند که به زیور ایمان، فضیلت، خیر، صلاح، تقوا و بزرگواری آراسته باشند تا مکّه را همانند دیگر شهرها مپندارند و برای آن موقعیّتی برتر و متمایز از هر حیث قائل باشند.

البته، کسانی نیز به زور شمشیر بر مکّه حکومت یافته‌اند و ساکنان مکّه را مورد آزار و فشار قرار داده‌اند، لیکن حکومت آنان دوامی نداشته و پس از مدت کوتاهی حکومت را به دیگران سپرده‌اند.

والیان و حاکمانی که از جانب خلفا و سلاطین در دوران اسلامی بر حرمین شریفین مأمور می‌شدند و اغلب از میان اشخاصِ صاحب فضیلت و شرافت و تقوا و مؤمن انتخاب می‌شدند تا حرمین شریفین را در ردیف دیگر شهرهای اسلامی قرار ندهند.

آنها باید شرافت مکّه و مدینه را با اخلاص و صداقت رعایت می‌کردند و همه جهات و شئونات و مسؤولیتها را در نظر می‌گرفتند. گاهی بعضی پیدا می‌شدند که به زورِ شمشیر و ستم، این مقام را به دست می‌آوردند، لیکن مدت حکومت و زندگی آنان چندان طول نمی‌کشید و چند صباحی بیش در آن منصب باقی نمی‌ماندند و جای آنها را افراد صالح می‌گرفتند و آنان به کلّی فراموش می‌شدند. این مطلب حتی در عهد رسول اکرم- ص- و خلفا نیز صادق است. پیامبر اسلام- ص- پس از اینکه مکّه را فتح کردند و آهنگ خروج از مکّه را به جانب حُنین (در دهه اول شوال سال هشتم هجری) داشتند، یکی از بهترین اصحاب خود را به عنوان حاکم مکّه تعیین فرمودند. مورّخان می‌نویسند: پیامبر، عتّاب بن اسید ابن ابی العیص بن امیهٔ بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب قرشی اموی را- که در فتح مکّه اسلام آورد و نیز مرد صالح و فاضلی بود و حدود بیست و چند سال داشت- به حکومت مکّه مأمور فرمود.

او در برابر مؤمنان ملایم و در برابر دیگران شدّت عمل داشت و می‌گفت: به خدا! هر که را دانستم که از نماز جماعت اعراض کرده است، گردن زده‌ام، زیرا جز منافق هیچکس از نماز

ص: ۱۶۴

جماعت اعراض نمی کند.

اهل مکّه گفتند: یا رسول‌اللّه- ص- تو یک اعرابی خشک را بر بندگان خدا حاکم کرده‌ای؟! پیامبر- ص- پاسخ فرمود: من در خواب دیدم که او بر در بهشت آمد، حلقه در را گرفت و به صدا درآورد تا در باز شد و داخل بهشت گردید. (۱)

روایت کرده‌اند که عتّاب گفت: در انجام وظیفه‌ای که از جانب رسول خدا- ص- به من محوّل شده بود، به دو بُرد رسیدم که آن دو را به تن غلامم.

(کِسان) پوشاندم و هرگز احدی از شما نمی‌تواند ادّعا کند که من چیزی از او دریافت کرده‌ام، چرا که پیامبر- ص- روزانه دو درهم برای من مقرّر فرمود و خداوند شکمی را که با دو درهم سیر نشود، هیچگاه سیر نکند. او در زمان خلافتِ ابوبکر درگذشت، گفته‌اند که مرگ او و ابوبکر در یک روز واقع شده است. (۲)

چون حضرت رسول- ص- عتّاب را به ولایت مکّه گماشت، فرمود:

«می‌دانی تو را بر چه کسانی فرمانروا کردم؟ من تو را بر اهل خدا ولایت دادم، پس با آنها به خوبی رفتار کن» و این کلام را سه بار تکرار نمود.

در اینجا مناقشه و جدالی بین مورّخان وجود دارد. آنان گفته‌اند:

عتاب اولین کسی نبود که پیامبر- ص- او را به حکومت مکّه انتخاب فرمود، بلکه حضرت به هنگام عزیمت به حُنین، معاذ بن جبل بن عمرو بن اوس بن عابد بن عدیّ بن کعب بن عمرو بن ادی بن علی بن اسد بن ساردهٔ بن یزید بن جشم بن عدی بن بابی بن تمیم بن کعب بن سلمه ابوعبدالرحمن انصاری خزرجی را که در شام به بیماری طاعون در سالهای ۱۷ یا ۱۸ هجری درگذشت، تعیین فرمود که در دانش و تمیز حلال از حرام پیش کسوت بود.

ابو ادریس خولانی می‌نویسد: او سفید چهره و دارای دندانهای سفید و برّاق و چشمانی سیاه بود.

کعب بن مالک گفته است که: او جوانی زیبا و سخاوتمند و از بهترین جوانان قوم خود بود و در تمام مشاهد شرکت کرده بود. نبیّ اکرم- ص- امارت یمن را به او سپرد و هنگام وداع به او فرمود: «خداوند، تو را از پس و پیش، راست و چپ، بالا و پائین و از شرّ انس و جن محافظت فرماید».

۱- الاصابهٔ ۲/ ۴۵۱- الاستیعاب ۳/ ۱۵۳- جمهرهٔ النساب العرب/ ۱۱۳- الکامل فی‌التاریخ ۱۱۳/ ۲۲۹.

۲- اسدالغابهٔ ۳/ ۳۵۸.

ص: ۱۶۵

نوفل فروه می‌گوید: ما او را به ابراهیم- ع- تشبیه می‌کردیم. ابونعیم در حلیهٔالاولیاء می‌نویسد: او امام فقیهان و گوهر دانشمندان بود، در واقعه عقبه و بدر و دیگر مشاهد شرکت داشت و یکی از بهترین جوانان انصار از حیث حِلم، حیا، سخاوت و زیبایی بود.

صحابه از او روایت کرده‌اند که خواسته‌هایش از خداوند به اجابت می‌رسید. گفته‌اند: رسول اکرم- ص- در موقع عزیمت به حنین، معاذ بن جبل سلمی انصاری را به حکومت مکّه تعیین فرمود و دستور داد که به مردم قرآن بیاموزد و به دین آشنایشان کند. بین این گفته‌ها چنین می‌توان سازش داد که نبیّ اکرم- ص- عتّاب را امیر مکّه و معاذ را پیشوا و فقیه آن شهر قرار داد.

ابن عبداللَّه نیز این مطلب را بیان می‌کند و می‌گوید که: عتاب روز فتح مکّه اسلام آورد و پیامبر- ص- پس از فتح مکه، هنگام عزیمت به حُنین، او را حاکم مکّه قرار داد، او در آن سال (سال هشتم هجری) امر حُجّاج مکّه را به عهده گرفت و مشرکین نیز حجّ را به شیوه خود به عمل آوردند، سپس اضافه می‌کند که عتاب همچنان پس از رحلت پیامبر- ص- حکومت مکّه را داشت و ابوبکر نیز او را در این منصب باقی گذاشت و سرانجام در این منصب نیز وفات یافت. (۱)

سپس حکومت مکّه به حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب قرشی هاشمی رسید، که در زمان خلافت عثمان در بصره درگذشت. حارث بن نوفل به بصره منتقل شد و در ولایت عبداللَّه بن عامر بن کریز خانه‌ای در آنجا ساخت و صاحب فرزندی شد به نام عبداللَّه که به او «ببه» می‌گفتند.

گفته‌اند: پیامبر اسلام- ص- حارث را والی جدّه ساخت و از این جهت او در حُنین شرکت نداشت. پدرش پسر عموی پیامبر بود و در زمان حیات پدرش، پسرش عبداللَّه به دنیا آمد. وی در سال ۳۵ هجری درگذشت.

در کتاب صفین تألیف نصر بن مزاحم آمده است که امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- او را مأمور قریش بصره کرد. در کتاب تجارب السلف، تألیف هندو شاه بن سنجر بن عبداللَّه صاحبی نخجوانی نوشته شده: او در صلح بین امام حسن-ع- و معاویه

۱- الاصابه ۳/ ۴۲۶- المنتقی فی اخبار امالقری/ ۱۵۸- الاصابه ۳/ ۱۵۳.

ص: ۱۶۶

واسطه بود.

ابن سعد در کتاب طبقات خود، روایتی را از عبداللّه بن حارث و او از پدرش نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم- ص- نماز میّت را به آنها چنین تعلیم داد:

«خداوندا! زندگان و مردگان ما را ببخشای و میان ما را اصلاح کن و میان قلبهای ما الفت بیانداز. خداوندا! از بنده تو فلان بن فلان، جز خوبی چیزی نمی‌دانیم و تو داناتری به او، او را ببخشای». به حضرتش گفتم: من کوچکتر قومم، پس اگر خیر و خوبی نمی‌دانستم؟ فرمود: «جز آنکه می‌دانی مگوی».

طبری نیز در ذیل فدیل به سند خود از عبداللّه بن حارث از پدرش نظیر این را روایت کرده است. طبری در همان کتاب با سند خود از عبداللّه بن حارث بن نوفل و او از پدرش روایت می‌کند که پیامبر- ص- هنگامی که صدای مؤذن را می‌شنید که می‌گفت:

«اشهد ان لا اله الا اللّه»، «اشهد ان محمداً رسول‌اللّه»، می‌فرمود: «چنین است که می گوید» و وقتی مؤذن می گفت: «حیّ علی الصلوة»، می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الّا باللّه» و هنگامی که مؤذن می گفت: «حیّ علی الفلاح»، باز می‌فرمود: «لا حول و لاقوة الّا باللّه». (۱)

پس از حارث، محرز بن حارثة بن ربیعة بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبدمناف قرشی، ولایت مکّه را عهده‌دار شد و بعد از او قنفذبن عمیر بن جدعان قصیمی و بعد نافع بن عبدالحارث بن حبالة بن عمیر بن حارث بن عمرو بن حسان خزاعی ... که در روز فتح مکّه اسلام آورد و از بزرگان و فضلای صحابه بود و بعد طارق بن مرتیع کنانی بن حارث بن عبد مناف و سپس عبدالرحمن بن ابزی خزاعی که رسول اکرم- ص- را درک کرده، پشت سرش نماز خوانده بود، وی کوفی بود و به نیابت از نافع بن عبدالحارث، این پست را به عهده گرفته بود. گفته‌اند که:

عمر تا وقتی با نافع در عسفان ملاقات کرد، به او گفت: چه کسی را بر مکّه گماشته‌ای؟ جواب داد: عبدالرحمن بن ابزی را، عمر گفت: غلام بنده‌ای را بر آنها گماشته‌ای، او جواب داد: او قاری کتاب خدا و عالم به واجبات است.

ابویعلی روایت را به سند دیگری نقل کرده و در آن چنین آمده است:

۱- اعیان‌الشیعه ۱۸/ ۱۰۵- تاریخ طبری ۱۳/ ۲۴- جمهرة النساب‌العرب ۲۰ و ۷۰- تنقیح‌المقال ۲/ ۱۷۶.

ص: ۱۶۷

«من او را قاری‌ترین و فقیه‌ترین آنان در دین خدا یافتم».

عمر به خاطر گماشتن ابن ابزی به خشم آمده و نافع را بر این کار، مورد سرزنش قرار داده بود؛ زیرا ارزش اهالی مکّه در نظرش عظیم بود، امّا با شنیدن این سخنان، خشمش فروکش کرد.

پس از او، علی بن عدی بن ربیعهٔ بن عیدالعزی بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی عبشمی والی مکّه گردید که سبط رسول اکرم- ص- و مادرش زینب بود، او را برای شیرخوردن به بنی غاضره سپرده بودند که رسول اکرم- ص- او را از آنها به مناسبت اینکه ابوالعاص در مکّه مشرک بود جدا کرد.

سپس خالد بن عاص بن هشام بن مغیرهٔ بن عبداللَّه بن عمر بن مخزوم مخزومی بر مکّه حاکم گردید و پس از او عبداللَّه بن خالد بن اسید بن ابی العاص ابن امیهٔ بن عبد شمس قرشی، برادرزاده عتاب بن سعید جانشین شد و پس از او عبداللَّه بن عامری حضرمی ... که در زمان قتل عثمان، او حاکم مکّه بود.

ابن اثیر در الکامل می‌نویسد: عایشه پس از حجّ و مراجعت از مکّه، چون از قتل عثمان با خبر شد، برای خونخواهی عثمان به مکّه مراجعت کرد و بر آن تشویق و ترغیب می‌نمود. عبداللَّه بن عامر که از جانب عثمان، فرماندار مکّه بود به او گفت که نخستین طالب خونخواهی عثمان است بدینگونه نخستین کسی بود که این دعوت را اجابت کرد و بنی‌امیّه از او پیروی کردند. آنگاه امیرالمؤمنین علی- ع- زمام خلافت را در روز جمعه بیست و پنجم ذیحجه سال ۳۵ هجری به دست گرفت. (بین کشته شدن عثمان- که در ۱۸ ذیحجه اتفاق افتاد- و زمامداری امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام- یک هفته فاصله بود).

حاکم در المستدرک با سند خود روایت کرده است که: علی- ع- سال ۳۵ هجری خلافت را عهده‌دار شد، در حالی که ۵۸ سال و چند ماه داشت.

روایات در این باره مختلف است.

عدّه‌ای گفته‌اند پس از چهار روز و برخی دیگر معتقدند پس از پنج روز و گروهی هم گفته‌اند پس از ۳ روز از قتل عثمان، امیرالمؤمنین علی- ع- بیعت کردند و حاکم می‌گوید: صحیح‌ترین روایت این است که علی- ع- تا به خاک سپردن عثمان از بیعت گرفتن امتناع کرد.

ص: ۱۶۸

سپس آشکارا بر بالای منبر حضرت رسول- ص- از مردم بیعت گرفت و نخستین کسی که بیعت کرد طلحهٔ بن زبیر بود، حضرت فرمود: این بیعت، یک بیعت شکننده است.

چون حضرت- ع- به خلافت رسید، اوضاع و احوال والیانی که بر مکّه و سایر شهرها حکومت داشتند را مورد تجدیدنظر قرار داد. خالد بن عاص بن هشام بن مغیرهٔ بن عبداللَّه مخزومی را از مکّه عزل کرد و ابوقتاده، حارث بن ربعی بن بلدمهٔ بن خناس بن سنان بن عبید ابن عدی بن غنم بن کعب بن مسلمه انصاری مدنی را به جای او گماشت.

وی در سال ۳۸ یا ۴۰ هجری در خلافت امیرالمؤمنین- ع- درگذشت. او محدّث بود و در جنگ احد و جنگهای بعد، حضور داشت و به عمل خالد بن ولید در مورد قتل مالک بن نویرهٔ و عقد همسرش اعتراض کرد و بر اسب خود سوار شد و خود را به ابوبکر رساند و داستان را برای ابوبکر بازگفت و سوگند یاد کرد که در هیچ اردویی که تحت فرماندهی خالد بن ولید باشد شرکت نخواهد کرد. ابوبکر گفت: راستی که غنائم، اعراب را فریفته است و خالد، مأموریتی را که به او داده بودم رها کرده است.

روایت کرده‌اند که حضرت رسول- ص- در سفری بود، نزد ابوقتاده وضو گرفت، پس از وضو مقداری آب در ظرف وضو باقی ماند، پس چون روز، به شدّتِ گرمایِ خود رسید و تشنگی بر مردم غلبه کرد، نزد پیامبر شتافته، از او آب طلبیدند، پیامبر اکرم- ص- با مقدار آبی که باقیمانده بود، همگی را سیراب کرد، آنگاه خطاب به ابوقتاده فرمود: «بنوش». او گفت: «نه، ای رسول خدا! شما بنوشید».

پیامبر فرمود: «سقّای مردم، آخر از همه آب می‌خورد» ابوقتاده از آن آب خورد، سپس رسول خدا- ص- نیز از آن آب نوشید.

صاحب ضود الشهاب در شرح این کلام گفته است: این سخن پیامبر که فرمود: سقّای قوم، آخرین نفری است که آب می‌نوشد، اشاره به خُلق کریمه‌ای دارد که مکرراً به اصحاب خود گوشزد می‌نمود؛ چرا که ساقی قوم تشنه و خسته، اگر خود اوّل آب بخورد، دلیل بر حرص و بی‌اعتنایی او به یارانی است که به او متکی شده‌اند و زمام جسم و

ص: ۱۶۹

روح خویش را در اختیار او قرار داده‌اند؛ تا آنکه می گوید: خلاصه مستفاد این حدیث، ترغیب و تشویق بر انجام گرامی‌ترین کارها و دوری از هر چیزی است که انسان را در معرض لغزش و پستی قرار می‌دهد.

در تهذیب التهذیب آمده است که:

اهل کوفه روایت کرده‌اند که ابوقتاده در سال ۵۴ هجری در کوفه درگذشته و علی- علیه‌السلام- بر او نماز خوانده است. [این گفته صحیح نیست، زیرا امیرالمؤمنین در ماه رمضان سال ۴۰ هجری به شهادت رسید]. (۱)

پس از مدّتی، امیرالمؤمنین ابوقتاده را عزل و به کوفه احضار فرمود و به جایش قُثَم بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف قرشی هاشمی، پسر عمومی پیامبر- ص- را گماشت. مادرش امّ‌الفضل و خود برادر رضاعی امام حسن مجتبی- ع- بود.

روایت کرده‌اند که امّ‌الفضل به حضرت رسول اکرم- ص- گفت: دیدم یکی از اعضای تو در خانه من است.

رسول اکرم- ص- فرمود: خوب دیدی، فاطمه دخترم، فرزندی خواهد آورد که تو با شیر قُثَمْ، او را شیر خواهی داد، پس امام حسن- ع- به دنیا آمد و او با شیر قُثَم حسن مجتبی را شیر داد. قُثَم به پیامبر اکرم- ص- شباهت داشت. ابن ضحّاك از ابن عباس نقل می کند که عباس چون فرزندش، قثم را دید، او را در آغوش گرفت و بر سینه خود چسباند و شباهت او را به پیامبر چنین بیان کرده است:

حبی قثم شبیه ذی الانف الاشم

نبیّ زی النعم برغم من رغم

ابن عبداللّه بن جعفر روایت کرده است که من با عبیداللّه و قثم، پسران عباس بازی می کردیم، رسول خدا ص سواره بر ما گذر کرد (اشاره به قثم کرده) فرمود: این بچه را به نزدیکم آورید، حضرت او را بلند نموده و بر حیوان سوار کردند، آنگاه مرا در مقابل خود قرار داده و برایمان دعا کردند.

و نیز از عبداللّه بن عباس نقل می کند که گفت: آخرین ملاقات را با پیامبر، قثم داشت، یعنی آخرین کسی بود که از قبر پیامبر خارج شد، مغیرهٔ بن شعبه مدّعی شده که آخرین نفر من بودم، و حضرت امیرالمؤمنین علی- ع- این ادّعا را ردّ کرد و فرمود: آخرین نفر قثم بن عباس بود.

۱- الاستیعاب ۱/ ۲۹۴- الاصابه ۱/ ۲۷۸- اعیان‌الشیعه ۴/ ۳۰۵- تاریخ بغداد ۱/ ۱۵۹- الجرح و التعدیل ۳/ ۷۴- جمهرهٔ‌النساب العرب/ ۳۶۰.

ص: ۱۷۰

و نیز گوید قثم از طرف امیرالمؤمنین علی-ع- والی مکّه بود. حضرت امیر خالد بن عاص بن هشام را که از جانب عثمان والی بود عزل فرمود و ابتدا ابوقتاده انصاری و سپس قثم بن عباس را به جای او گماشت و او تا شهادت حضرت علی-ع- این منصب را داشت.

زبیر بن بکار گوید: علی-ع- قثم بن عباس را به مدینه والی ساخت. قثم در سمرقند شهید شد و گویند در عهد عثمان در آنجا فوت کرد و قبرش در خارج سمرقند واقع شده و مزارش دارای گنبدی بلند موسوم به «مزارشاه» است. (۱)

داود بن مسلم که ساکن مدینه و شاعری بود که هر دو حکومت اموی و عباسی را درک کرده بود، در باره قثم اشعاری می‌سراید. (۲)

پس از شهادت امیرالمومنین-ع- خلافت را امویان و سپس عباسیان غصب کردند. حاکمان و والیان حرمین شریفین توسط آنها تعیین می‌شدند. آنها حکّام و والیانی را بر حرمین شریفین می‌گماشتند تا آنکه در سال ۳۳۸ هجری، یعنی در زمان اخشیدیان، حرمین شریفین با پیروزی و غلبه امیر جعفر بن محمد بن حسن بن محمد بن موسی بن عبداللّٰه بن موسی بن عبداللّٰه بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب از سیطره و حکومت آنان آزاد شد.

شاید ولایت جعفر بر مکه، پس از مرگ کافور اخشیدی و پیش از گرفتن عبیدیان مصر از دست اخشیدیان بوده است ... انقراض دولت اخشیدیان پس از مرگ کافور بوده است. (مرگ وی در ماه جمادی الاول سال ۳۵۶ یا ۳۵۷ هجری اتفاق افتاد). در سال ۳۵۸ هجری، دولت اخشیدیان به دست قائد جوهر غلام معزّ فاطمی، امیر مغرب منقرض گردید و جعفر در یکی از این سالها به ولایت رسید. وی به نام خلیفه فاطمی خطبه می‌خواند و بر منبر، خلیفه فاطمی را ثنا می‌گفت. وی چندین سال در آنجا حکومت کرد و پس از مرگ وی، پسرش عیسی بر حکومت مکّه دست یافت و بدینگونه حکومت شرفا در مکّه آغاز شد. پس از وی، برادرش ابوالفتوح حسن بن جعفر حسنی حاکم گردید و مدینه را نیز بر قلمرو حکومت خود افزود و حکومت بنی‌مهنا حسینین را در سال ۳۹۰ هجری از میان برد.

ابوالفتوح در مکّه همچنان حاکم بود تا در سال ۴۳۰ هجری درگذشت. ولی

۱- الدرجات الرفیعه/ ۱۵۱- اصحاب و رواۀ امیرالمؤمنین-ع- نسخه خطی- الاستیعاب ۳/ ۲۷۵- اسدالغایه ۴۰/ ۱۵۷.

۲- معجم الاوباء ۶/ ۹۷.

ص: ۱۷۱

حاکم عبیدی در طول زمانی که ابوالفتوح از اطاعت او سرباز زده بود، پسر عموی او- تاج المعالی محمّد- را حاکم مکّه کرد و چون ابوالفتوح به اطاعت از حاکم عبیدی برمی گردد، باز از جانب وی حکومت را به دست می گیرد و حاکم عبیدی به او و بزرگان بنی‌حسن اموال و هدایای فراوان می‌بخشد. او بارها با مردم مدینه به جنگ برخاست و در یکی از جنگها، بر آنجا دست یافته، به مدّت ۲۳ سال بر حرمین شریفین و حجاز حکم راند.

در سال ۴۵۵ هجری، علی بن محمّد صلیحی حاکم یمن به مکّه آمد و حکومت را از دست فرزندان ابوالطیّب بازپس گرفته، به ابوهاشم محمّد بن جعفر بن محمّد بن عبداللّه بن ابی هاشم محمّد بن حسین بن محمّد بن موسی بن عبداللّه بن موسی بن عبداللّه بن حسن بن علی بن ابیطالب حسنی سپرد و او از طرف صلیحی حاکم گردید. وی از اشراف حسنی بود و با مردم به نیکی و عدل و داد رفتار می کر و قلوب مردم از او خرسند بود و در زمان حکومتش، قیمت کالاها ارزان گردید و ثناگوی بسیاری میان مردم پیدا کرد. او خانه کعبه را با پوشش سفیدی پوشانید و بنی‌شیبه را از کارهای زشتشان باز داشت و زیورآلاتی را که بنی‌ابوالطیّب برداشته بودند، به کعبه بازگردانید. (آنان خانه کعبه و ناودان را از هر گوهری لخت کرده بودند). تا آنکه بیماری وَبا به مکّه راه یافت، که به دنبال آن علی بن محمّد صلیحی به یمن بازگشت و محمّد بن ابی هاشم در مکّه جانشین او شد. حسنیان گرد او جمع شدند و حکومت بین آنان دست به دست می گشت تا نوبت به فلیتهٔ ابن قاسم بن محمّد بن جعفر در سال ۵۱۸ هجری رسید. او مردی دلیر و نیرومند و از ادیبان و شاعران بود و با رعیّت رفتار نیک داشت.

در سال ۵۹۵ هجری، شریف ابوعزیز قتادهٔ بن ادریس بن مطاعن عبدالکریم بن عیسی بن حیف بن سلیمان ابن علی بن عبداللّه بن محمّد بن موسی بن عبداللّه بن موسی بن عبدللّه بن موسی بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب حسنی نیبعی مکّه را تحت سلطه خود درآورد. او نیای سلسله شریف‌ها در مکّه است. وی به زور شمشیر سلطنت حجاز را به دست گرفت و هاشمیان را از آنجا راند و امیر محمد بن

ص: ۱۷۲

مکثر بن فلیتهٔ را به قتل رساند. قتاده، ستمگری خونریز، سختگیر و سنگدل بود. ناصر یا پدرش مستنصر عباسی، او را به جانب عراق فرامی‌خواند و به او وعده‌ها می‌دهد، او دعوت را پذیرفته، به جانب عراق حرکت می‌کند و چون به نزدیکی نجف رسید، ترس او را فراگرفت و هنگامی که به مشهد شریف رسید، اهل کوفه به استقبالش بیرون آمدند و در میان آنان گروهی بودند که شیر زنجیر بسته‌ای را همراه می‌آوردند و چون قتاده این شیر را دید، فال بد زده گفت: من به کشوری که شیر در آن ذلیل و دربند شود، پا نمی‌گذارم. پس فوراً به حجاز بازگشته، علت انصراف خود را ضمن اشعاری به خلیفه (ناصرالدین اللّه) نوشت. (۱)

او صاحب قصیده‌هایی معروف در مرثیه حضرت زهرا- سلام‌اللّه علیها- است که مطلعش چنین است:

مالعینی قد غاب عنها کراها

وعداها من عبرهٔ ماعداها (۲)

قتاده برادران و عموهایی داشت که از هر یک نسلی باقی ماند. و نسل او نیز، از نُه پسر ادامه پیدا می‌کند که «قتاده‌گان» خوانده می‌شوند. از فرزندان او امیرحسن بن قتاده است که در سال ۶۲۳ هجری درگذشت. او پس از پدرش بر حکومت مکه دست یافت. در زمان حکومت او فتنه و آشوبی بین مردم مکّه و کاروان عراق درگرفت که منجر به کشته شدن امیر کاروان گردید و شریف حسن بن قتاده، سر او را بر ناودان کعبه آویزان کرد، پس از خاموش شدن فتنه شریف حسن برای عذرخواهی به دربار خلافت فرستاد.

دیگر فرزند قتاده، امیر راجح است که در سال ۶۴۵ هجری درگذشت و پس از برادرش حسن به حکومت مکّه رسید. اقشب مسعود بن کامل، مدّتی بر مکّه مستولی شد و امیر راجح بن قتاده را از آنجا راند، وی قهرمانی دلاور بود.

آنگاه پس از برادرش، ابوسعد حسن بن علی بن قتاده با وی در حکومت مکّه شریک شد و سپس ابوسعد به تنهایی حاکم گردید. وی قهرمانی دلاور و مادرش کنیزی حبشی بود. او در سال ۶۵۱ هجری وفات یافت.

حکایت کرده‌اند که اباسعد در یکی از جنگها با جمع زیادی به میدان آمده بود، چون دو سپاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، مادرش سوار بر شتر، در

۱- عمدهٔالطالب/ ۱۴۱- المجالس السفیهٔ ۵/ ۱۰۱- شذرات الذهب ۵/ ۷۶. الکامل فی التاریخ ۱۲/ ۷۹- النجوم الزاهرهٔ ۶/ ۲۰۲- البدایه و النهایه ۱۳/ ۴۱- المنتفی من اخبار ام القری/ ۲۱۴.

۲- فاطمهٔ الزهرا/ ۱۲۱- قصیده/ ۷۲ بیت دارد.

ص: ۱۷۳

هودجی سوی او آمـد و کسـی را در طلب او روانه سـاخت. چون بیامـد به او گفت: تو در موقعیـتی هستی که اگر پیروز و یـا کشـته شوی، گوینـد: فرزند رسول خدا- ص- پیروز و یا کشـته شده است و چون فرار کنی گویند: فرزند کنیز سـیاهی فرار کرد، پس بنگر کدامیک را می‌پسندی؟ در پاسخ مادرش گفت:

خداونـد ترا پـاداش نیـک دهـد که چه خوب نصیحت کردی، آنگـاه مـادر را برگردانـد و آن چنان جنگ نمایانی نمود که نظیرش شنیده نشده، تا آنکه پیروزی را به دست آورد.

پس از ابی سـعد، حسـن بـن علی بن قتـاده، پسـرش نجم‌الـدین محمّـد ابـونمی ابن ابی‌سـعد حـاکم مکّه شـد و در سـال ۷۰۱ هجری درگـذشت. او در نهایت ذکاوت و شـجاعت بود و در همان اوان جوانی با پـدرش در حکومت مکّه مشارکت داشت، بـدینگونه که راحـج بن قتـاده در یکی از جنگهـایش بـا برادرزاده خود- ابی سـعد- از دایی‌های خود- بنی حسـین- کمک خواست و آنان نیز در قالب هفتصد سوار به ریاست امیرعیسی ملقب به «حرون» که در زمان خود سوارکار بنی‌حسین بود، به کمک او شتافتند.

ابو سـعد و پسـرش ابونمی در ینبع، از خروج آنان اطلاع یافتنـد. ابوسـعد فرزندش ابونمی را که در آن روز تقریباً ۱۷ سال داشت در طلب وی روانه ساخت و او از ینبع به جانب مکّه خارج شـد و در راه با آنان که به جانب مکّه رهسپار بودند، برخورد نمود، بر آنان یورش برده و شکستشان داد و آنها، شکست خورده به مدینه بازگشتند.

نقیب تاج‌الدین ابوعبداللَّه جعفر بن محمد بن سعیدالحسـنی که زبان بنی‌حسن در عراق است، در قصـیده‌ای، این واقعه را ذکر کرده، ابونمی و کارهای نیکوی او را مدح می‌کند. چون ابونمی، نزد پدرش به مکّه مراجعت کرد، در حکومت مکّه او را شـریک کرد، او هم همچنـان در کنـار پـدرش و پس از او، حاکم بود تا آنکه در سن نودسالگی وفات یافت. او بارها برای جنگ با مصـریان از مکّه خارج شد و بر آنان ظفر یافت. شـجاعت او چنان بود که همتایی در عصـر خود نداشت. وی ۳۰ پسـر داشت که از آن جمله‌اند، امیر ابوغیث بن ابی نمی که در سال ۷۱۴ هجری به دست برادرش حمیضه به قتل

ص: ۱۷۴

رسید، و امیر عطیفه که در مکّه حکومت یافت، هم چنان که برادرش حمیضه نیز به حکومت رسیده و بعدها گرفتار و به اسارت به مصر برده شد و از اسارت به عراق گریخت و به سلطان الجاتیو، پسر ارغون پناهنده شد. وی او را بسیار گرامی داشت و سپاهی در اختیار او گذاشت که به همراه آن به مکه و سپس به شام و یا از ابتدا به سوی شام رود؛ چرا که او وعده داده بود که شام را برای او تسخیر کند و الجاتیو که شجاعت و دلاوری و همّت بلندی را در او یافته بود، ده هزار اسب سوار را به فرماندهی امیرطالب دلنقدی افطسی، در خدمت او گماشت و آنان از بصره به سوی قطیف و به قصد شام حرکت کردند. حمیضه به امرای عرب از هر قومی پیام فرستاد و آنان نیز پاسخ مثبت دادند و این اهل شام را بسیار نگران و محزون کرد، پس به امیران طَی و قوم آنان که از حیث جمعیّت و ثروت در میان اعراب نظیری نداشتند، پناهنده و متوسل شدند و امیران آنان «آل فضل» بودند. در همین هنگام، الجاتیو درگذشت و رشیدالدین طیب وزیر او، به خاطر دشمنی که با امیر طالب فرمانده سپاه داشت، طی نامه‌ای از سپاه خواست که متفرّق شوند، پس سپاه پراکنده شده و همه کسانی که سید حمیضه از اعراب گرد آورده بود به همراه اعراب طی، بر او شوریدند و سید حمیضه در آن روز، آن چنان جنگی کرد که همانندی برای آن شنیده نشده است.

از سید طالب دلنقدی حکایت می‌کنند که گفته است: من همواره وصف حمله‌های علی بن ابیطالب- ع- را می‌شنیدم، امّا نمونه آن را در حمله حمیضه بالعیان مشاهده نمودم.

و نیز از جمله فرزندان او، سید عزالدّین زیدالاصغر بن ابی نمی است که بر سواکن تسلّط یافت که از آن جدّ مادریش، از طائفه بنی عمر بن حسن مثنی بود. آنگاه از آنجا رهسپار عراق شد. او قبل از تصرف سواکن نیز یک مرتبه به عراق رفته بود.

او زعامت آن دیار پاک را به عهده گرفت، زید مردی کریم و سخاوتمند و وجیه بوده و در حلّه وفات یافت و در آن مشهد شریف، در پشت نجف، مدفون شد. از وی فرزندی باقی نماند. و باز از جمله فرزندان ابونمی، ثمیلهٔ بن ابی نمی است که شاعری شجاع و دلاور

ص: ۱۷۵

بود. ازجمله فرزندان وی محمّد بن حازم بن شمیله که سوارکاری دلاور و تنومند بود، مادرش دختر حمیضهٔ بن ابی نمی است، او به عراق آمد و به جانب تبریز رفت و با سلطان اویس بن شیخ حسن ملاقات کرد، سلطان او را گرامی داشت و انعام کرد، سپس به حجاز برگشت و در آنجا وفات یافت.

یکی دیگر از فرزندان او ابی نمی رمثیه است، که نامش منجد و کنیه‌اش ابی‌عرادهٔ، ملقب به اسدالدین بود. او مدتی طولانی بر مکّه، حکومت کرد و امارت مکّه در اولاد او موروثی شد و او چندین فرزند داشت. از آن جمله شریف شهاب‌الدین ابوسلیمان احد بن رمیثه که در زمان حیات پدرش به عراق آمد و نزد سلطان ابوسعید پسر الجاتیو رفت که مورد اکرام او واقع شد و مدتی نزد او بماند. سپس همراه کاروان حج به راه افتاد.

در آن سال وزیر غیاث‌الدین محمد بن رشید و جمعی از معاریف عراق و زمامداران کشور به حج آمدند.

شهاب‌الدین احد، مردان و سلاحها و پولهای مسکوکی به نام سلطان ابوسعید، فراهم آورده بود، چون به عرفات رسیدند و هنگام ظهر شد و مردم آماده وقوف در عرفات شدند، مردانش اسلحه گرفتند و محمل سلطان ابوسعید را با پرچمهایش بر محمل مصری، مقدّم داشتند و آن را بر کوه عرفات بالا بردند و بالاتر از محمل مصری برافراشتند.

این کار پس از انقراض دولت بنی‌عباس تا آن روز سابقه نداشت و مصریها نیز قادر به جلوگیری از این کار نبودند، پس به شریف رمیثه پدر او متوسّل شدند و او از بنی‌حسن و فرماندهان کمک خواست. امّا آنان به خاطر مکانت و موقعیت احمد، فرزند رمیثه و محبّتی که به او داشتند و احسانهای همیشگی او، از این کار سرباز زدند. شریف احد دستور داد که با درهم‌های مسکوک به نام ابوسعید معامله کنند و این کار در موسم از ترس او صورت گرفت. آنگاه همراه کاروان عراق نزد سلطان ابوسعید برگشت و او وی را بسیار بزرگ داشت و امر اعراب عراق را به وی واگذارد، پس دست به غارت و کشتار فراوانی میان آنان زد، پیروانش فزونی یافت و مقام و شوکتش بالا گرفت و در حلّه اقامت کرده در حالی که فرمانش نافذ و یاران بسیار

ص: ۱۷۶

داشت، تا آنکه سلطان ابوسعید درگذشت. در پی آن شریف احد، حاکم حلّه، امیر علی بن امیر طالب دلقندی حسینی افطسی را از آنجا بیرون راند و خود بر شهر و اطراف آن حاکم و به جمع‌آوری اموال پرداخت. در زمان او ظلم و ستم رواج بسیار یافت. (۱)

سپس ابوسعد بن علی بن قتاده حسنی، حکومت مکّه را به دست گرفت تا آنکه در سال ۶۵۱ هجری به قتل رسید.

جماز بن حسن بن قتاده که به یاری ملک ناصر، حاکم مصر حکومت مکّه را به دست گرفت و پس از وی، راجح ابن قتاده این منصب را یافت و جماز را بدون جنگ از مکّه بیرون کرد و سپس پسرش غانم بن راجح این منصب را عهده‌دار شد و از سال ۶۵۶ هجری اولاد حسن بن قتاده این منصب را عهده‌دار شدند، هم چنان حکومت مکّه در خانواده «شریف‌ها» بود، تا آنکه در سال ۸۲۷ هجری سید علی بن عنان بن مغامس بن رمیثه حسنی از جانب برسابای پادشاه مصر، عهده‌دار حکومت مکّه شد. سید علی همراه با سپاهیان منصور اشرافی از مصر به سوی مکّه آمد و بدون خونریزی بر آن تسلّط یافت و در حالیکه خلعت حکومت بر تن داشت، هفت بار دور کعبه طواف کرد، در حالی که مرد و زن در زمزم، ثنا و دعای او می‌گفت. پس از فراغت از نماز طواف، فرمان حکومت و ولایت او در پای زمزم قرائت شد.

پس از او در سال ۸۲۸ هجری، حسن بن عجلان به حکومت رسید، و در سال ۸۲۹ هجری در مصر وفات یافت. او از صاحبان علم و فضیلت بود و پس از او پسرش برکات بن حسن- که او نیز مردی دانا و دانشمند بود- حکومت را به عهده گرفت. حکومت این خاندان حسنی در مکّه همچنان ادامه یافت تا حرکت وهابیّت در نجد به وجود آمد و تمام کوشش و تلاش خود را برای تسلّط بر حرمین و حجاز بطور کلّی، به کار برد و با استعمار و مزدورانش هم‌پیمان گردید و به کمک «جون فیلبی» که ابتدا به نام «محمد بن عبداللّه فیلبی» و سپس به نام «حاج شیخ عبداللّه فیلبی» خوانده شد، پیمانها و قراردادهایی با استعمار بست که نتیجه آن، هم‌پیمانی دو طرف بر سوداگری با مذاهب و از بین بردن آن بود، چنین اتفاق کردند که:

۱- عمدة الطالب/ ۱۴۶.

ص: ۱۷۷

طرف اول- محمد بن مسعود و فرزندانش مادام العمر امیرالمؤمنین و حاکم باشند.

طرف دوم- محمّد بن عبدالوهاب و ذریّه‌اش تسلط مذهبی داشته باشند.

یعنی حکم تکفیر و قتل هر کسی که بر طریق آنها سیر نکند و در جنگها با آنها همراهی ننماید و یا اموال و دارایی‌های خود را در اختیار قرار ندهد، با آنها باشد و بتوانند کسانی را که دعوت آنها را ردّ کرده باشند بکشند و بر اموال و دارائیها و امکانات آنان استیلا یافته و آثارشان را از بین ببرند.

معامله و قرارداد این چنین تمام می‌شود و حرکت پلید استعماری آغاز می گردد.

طرف اول محمد بن آل مرد خامی عنوان امام‌المسلمین می‌یابد و طرف دوّم به نام «امام‌الدعوه» موسوم می گردد، و این چنین، این حرکت منفور و ناخجسته در تاریخ پرمجد اسلام و ملل مسلمان آغاز می‌شود که هنوز هم، مسلمانان از جنایت و مصیبتهای دردناک آن رنج می‌برند. چون این توافق و پیمان بین طرف اوّل محمّد بن سعود با طرف دوّم محمد بن عبدالوهاب قرقوزی در مبارزه با شریعت جاودان اسلام تحقق یافت، این اتفّاق نامیمون، کارش به ساختن مذهب جدیدی انجامید که ارکان و پایه‌هایش بر خیانت و جنایت و بر زمین ریختن خونهای پاک و غارت اموال و از بین بردن آثار اسلامی استوار است. تمام این اعمال برای حفظ منافع استعمار و ساختن جامعه و ملّتی بود که هرج و مرج و درگیری و فقر و کفر و جهل و رکود بر آن حکم‌فرما است.

قرنها و سالها سپری می‌شد و حرمین شریفین و سرزمین مقدس حجاز جایگاه با عظمت و عالی و مقدّس خود را داشت، تا اینکه عوامل خارجی و جریانهای استعماری چنان بر این سرزمین یورش بردند که سکّانِ کشتیِ حکومت اسلامی به دست بیگانگان افتاد و این سرزمین مقدّس از چنگ مسلمانان و عالمان و فقیهان به درآمد.

تیرگی و ظلمت به سرعت سراسر جامعه اسلامی را فراگرفت، به خصوص در شبه جزیره عربستان به اوج خود رسید. بگونه‌ای که چند سالی بیش نگذشت که تمام ارزشها و فضیلتهایی که اسلام برای جامعه مسلمین به ارمغان آورده بود دستخوش اضمحلال و

ص: ۱۷۸

گسیختگی گردید، تعالیم اسلام و احکام قرآن که مایه قوام جامعه و استحکام روابط است فراموش شد. کشتار و غارت و چپاول و خونریزی و تجاوز و ظلم و ستم، به میهن اسلامی بازگشت و تمام ارزشهای زندگی، از جامعه رخت بربست، گویا که اصلًا اسلامی در شبه جزیره عربستان ظاهر نشده و هیچ اثر کمالی را بر آن خاک و بر دلها و افکار فرزندان آن به وجود نیاورده است.

اشراف حسنی نزدیک به نُه قرن در حجاز حکم راندند و حرمین شریفین را از هر نوع تجاوز و دست درازی محافظت نمودند، لیکن استعمار حکومت را از دست آنان گرفت و سرزمین مقدس را به دست کسانی سپرد که از شرافت و ارزش‌های انسانی به دور بودند.

ص: ۱۷۹

ص: ۱۸۰

نام‌های شهر مکّه

یعقوب جعفری

در جستجوی جای پای ابراهیم و به شوق دیدار با دیار یار، گام بر سرزمینی می‌گذاری که خاستگاه وحی و تجلیگاه توحید و سرزمین خاطره‌هاست. آنجا «مکه» است شهری که تاریخِ چندین هزار سال تلاش خداجویان و دین‌باوران و موحدان را در پیشانی دارد. آنجا شهر ابراهیم- ع- و محمد- ص- و علی- ع- است و خانه‌ای را در خود جای داده که خانه خدا و خانه مردم و خانه تو است و تو در آنجا غریبه نیستی، مسافر نیستی، آنجا وطن تو است، نمازت را تمام بخوان هر چند کمتر از ده روز اقامت کنی.

سخن گفتن از نام و نشانِ چنین شهری که برای مسلمانان آشناست و همواره رو به سوی آن زندگی می‌کنند و رو به سوی آن می‌میرند و روزی پنج بار گرداگرد آن دایره‌هایی تشکیل می‌دهند که گاهی شعاع آن به هزاران کیلومتر می‌رسد، سخنی زاید به نظر می‌آید؛ اما اگر بدانیم که این شهر نام‌های متعددی دارد و هر نامی نشانگر گوشه‌ای از عظمت آن و منعکس کننده بُعدی از ابعاد مادی و معنوی آن است، این نیاز در ما پیدا می‌شود که در باره این نام‌ها بیندیشیم تا از «اسم» به «مسّما» برسیم و آن شهر ناکجاآبادی را که فیلسوفان و مصلحان در جستجوی آن به بیهوده‌سرایی افتاده‌اند، پیش روی خود داشته باشیم.

ص: ۱۸۱

آشـنایی بـا این نام‌هـا بـا توجه به بارهـای عـاطفی و فرهنگی و تـاریخی گوناگونی که دارد، ما را در جهت شـناخت هر چه بهتر این سرزمین مقدس یاری می‌کند و امروزمان را با دیروزمان پیوند می‌دهد و در این آشنایی است که «مکه» با شکوه تمام رخ می‌نماید.

اینک ما بر آنیم که با استفاده از منابع تفسیری، حدیثی، تاریخی و ادبی، نام‌های این شهر مقدس را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم و خوانندگان محترم را به دنیایی که در پشت این نام‌هاست، ببریم.

مکّه

این نام معروف‌ترین نام شـهر مکه است که ذکر آن در قرآن کریم هم آمـده (۱) و به همین جهت، هم مفسـران و هم اهـل لغت در باره اشتقاق و وجه تسمیه آن بحث و گفتگو کرده‌اند و به ریشه‌یابی آن پرداخته‌اند.

برای این واژه، اشتقاق‌های متعددی ذکر شده که هر کدام بیانگر وصفی از اوصاف این شهر می‌باشد، و ما بعضی از وجوه ذکر شده را می‌آوریم:

۱- کلمـه «مکـه» از «مَـکَّ، یمـک، مکـا» مشـتق شـده کـه به معنـای هلاـك شـدن و کم شـدن است و این بـدان جهت است که هر ستمگری نظر سوئی به آن شـهر داشـته باشـد سـرنوشتی جز هلاك و نابودی نخواهـد داشت (نمونه‌اش داسـتان اصـحاب فیل است). مناسبت دیگر اینکه: هر کس برای زیارت خانه خـدا به آن شـهر عزیمت کند، گناهان او کم می‌شود. (۲) (حال یا خداوند گناهان پیشین او را می‌بخشد و یا حالت تقوایی او پیدا می‌شود که عامل پرهیز از گناه است).

۱- سوره فتح آیه ۲۴.

۲- راغب اصفهانی: المفردات، ص ۴۹۱- طریحی: مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۲۸۹- تاج‌العروس، ج ۷، ص ۱۷۹.

ص: ۱۸۲

۲- این کلمه از «مک، یمک، مکا، امتک و تمکک» گرفته شده که به معنای مکیدن کودک است پستان مادر را (تشابه دو لفظ فارسی و عربی را ببینید) گفته‌اند که این یا به جهت علاقه مردم به این شهر است؛ مانند علاقه کودک به پستان مادر و یا به جهت کم آبی آنجاست که مردم آب را تا آخرین قطره آن می‌نوشند. (۱) می‌توان گفت که این معنا اشاره به تغذیه روحی و معنوی مردم از این شهر است؛ زیرا که اینجا خاستگاه وحی و مهبط فرشتگان بوده و نیز حجاج در این شهر همواره به یاد خدا هستند و بر معنویت و تقوایشان افزوده می گردد.

۳- اشتقاق این کلمه از «تمککت العظم» است که به هنگام درآوردن مغز استخوان گفته می‌شود و در وجه مناسبت آن خلیل گفته است که: «مکه وسط زمین است همانگونه که مغز استخوان در وسط استخوان قرار دارد». (۲) شاید بتوان گفت که اگر این اشتقاق درست باشد منظور این است که: وقتی حاجی به مکه می‌رود و اعمال به جا می‌آورد، خودخواهی‌ها و تعلّقات مادّی را می‌شکند و به خویشتن خویش می‌رسد.

۴- مکه از ماده «مک» مشتق شده که به معنای «جذب» است و این بدان جهت است که مردم از هر دیار به آن سرزمین جذب می‌شوند. (۳) و به عبارت دیگر مکه مانند مغناطیس که براده‌های آهن را با نظم خاصی به خود جذب می کند، مردم را از همه جا گرد خود می‌آورد.

۵- این کلمه از «مک» به معنای «ازدحام» گرفته شده؛ زیرا که مردم از اطراف و اکناف به این شهر می‌آیند و در آنجا ازدحام می‌شود. (۴)

۶- این کلمه از «مکا» مشتق شده که به معنای صدای نوعی پرنده است؛ زیرا که در مکه صدای مردم که خدا را می‌خوانند بلند است و زمزمه ملکوتی حاجیان در اطراف کعبه همواره به گوش می‌رسد. (۵) این وجه در روایتی از امام رضا- علیه‌السلام- نیز آمده است. (۶)

۱- ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۱- تاج‌العروس، ج ۷، ص ۱۷۹.

۲- المفردات، ص ۴۹۱.

۳- یاقوت: معجم‌البدان، ج ۵، ص ۱۸۲- تاج‌العروس، ج ۷، ص ۱۷۹.

۴- معجم‌البلدان، ج ۵، ص ۱۸۱.

۵- همان، ص ۱۸۲.

۶- بحارالانوار، ج ۹۹ ص ۷۷.

ص: ۱۸۳

۷- این کلمه از «مک» به معنای «بسط و گسترش» مشتق شده؛ زیرا که خداوند کره زمین را از این شهر گسترش داده است و شروع «دحوالأرض» از اینجا بوده است. این وجه در روایتی از امیرالمؤمنین علی- علیه‌السلام نقل شده است. (۱) (در باره دحوالارض و اینکه از مکه شروع شده به زودی بحث خواهیم کرد).

۸- بعضی از زبانشناسان جدید ایران بر این عقیده اند که واژه «مکه» ریشه ایرانی دارد و پنداشته‌اند که ریشه مکه «مگهه» به معنای جایگاه ماه بوده است. (۲) این سخن شبیه سخن سست دیگری است که گفته شده کلمه «قریش» معرب «کوروش» است!. اینگونه سخن‌ها اجتهاد بی‌دلیل در لغت است و نباید به آنها توجه نمود.

بکّه

یکی دیگر از نام‌های شهر مکه «بکه» است که در قرآن مجید آمده:

«انَّ اوَّلَ بَیْت وُضِعَ للناس لَلَّذی بَبَکَّةَ مبارکاً». (۳)

«همانا نخستین خانه‌ای که برای مردم ساخته شد، خانه‌ای است که در بکه قرار داده شده و مبارک است».

در باره واژه «بکه» از دو نظر باید بحث نود: نخست این که آیا «بکه» همان «مکه» است یا اینکه از لحاظ مفهومی با هم فرق دارند؟ دوم اینکه ماده اشتقاق «بکه» چیست و مفهوم لغوی آن و تناسبی که با شهر مکه دارد کدام است؟

در مورد بحث اول می‌توان گفت که «بکه» و «مکه» هر دو یکی است و تنها اختلاف لهجه آنها را به دو صورت درآورده است. و اینکه حرف «میم» به حرف «با» قلب شود، در زبان عربی نمونه‌های بسیار دارد.

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۵.

۲- دکتر خزائلی: اعلام قرآن، ص ۵۸۶.

۳- آل عمران: ۹۶.

ص: ۱۸۴

اساساً در زبان عربی قلب و ابدال چیز رایجی است. ابن سکّیت سیصد کلمه را به عنوان کلماتی که در آنها قلب و ابدال شده، ذکر می کند و ابوحیان در شرح تسهیل نقل می کند که علما گفته‌اند: «کمتر حرفی پیدا می‌شود که در آن ابدال واقع نشده باشد». و ابن جنّی که به اشتقاق اکبر قائل است و بسیاری از کلمات عربی را که به ظاهر کلمات متمایزی هستند، از یک ریشه می‌داند. او می گوید: «میم» خواهر «با» است. (۱)

وقتی ابن جنی «غدر» و «ختل» را یکی می‌داند و «غین» را خواهر «خا» و «دال» را خواهر «تا» و «را» را خواهر «لام» می‌شمارد، دیگر استبعادی ندارد که در یک کلمه «میم» به «با» بدل شود.

همانگونه که گفتیم در لغات عربی بدل شدن میم به با مثالهایی دارد مانند این کلمات: «لازم/ لازب»، «دائم/ دائب»، «راتم/ راتب». و می‌توان گفت که مخرج این دو حرف چنان به هم نزدیک است که ابدال یکی بر دیگری غریب به نظر نمی‌رسد. مخصوصاً وقتی که شخص دماغش گرفته باشد «میم» را «با» تلفظ می کند؛ زیرا مخرج هر دو حرف لبهای انسان است که به هم می‌چسبند، تنها تفاوت در این است که میم غنّه دارد ولی با غنّه ندارد.

زمخشری می گوید: بکّه همان مکه است. مکه و بکه دو لغت هستند به یک معنا؛ مانند «نبیط» و «نمیط» که اسم محلی است در دهناء. و امر راتب و راتم و حمی مغمطه و مغبطه (تب دائم). سپس نظر دیگران را نقل می کند که میان مکه و بکه تفاوت قائلند (۲) (به شرحی که خواهد آمد).

فخر رازی و ابن منظور نیز همین نظر را دارند و هر دو را یکی می‌دانند. (۳) همچنین سیوطی گفته است: بکّهٔ لغتی در مکه است. (۴)

در مقابل این نظریه که بکه و مکه از لحاظ مفهوم یکی هستند و

۱- دکتر صبحی صالح: دراسات فی فقه اللغهٔ، ص ۲۱۳- ۲۱۵.

۲- زمخشری: تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۸۶، و نظیر آن است: بیضاوی انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳- فخر رازی: تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۷- ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۰۲.

۴- سیوطی: تفسیر الجلالین، ص ۹۵.

ص: ۱۸۵

هر دو نام آن شهر است، نظریه‌های دیگری است که میان دو کلمه فرق گذاشته‌اند و آنها را یکی نمی‌دانند. این نظریات در کتب تفسیری و لغوی ذکر شده و معمولًا قائل آنها مشخص نیست.

۱- بکه اسم محل بیت است و مکه اسم تمام شهر (۱)در روایتی که از امام صادق- علیه‌السلام آمده است که بکه موضع بیت است و مکه خود شهر. (۲)

۲- بکه اسم مسجدالحرام و مکه اسم شهر است؛ زیرا که بکه به معنای ازدحام است (چنانکه خواهد آمد) و ازدحام تنها در مسجد است. (۳)

۳- عکس قول قبلی گفته‌اند مکه اسم مسجد است و بکه اسم شهر، به این دلیل در آیه شریفه که پیش از این نقل کردیم آمده است که بیت در «بکه» واقع شده است. (۴)

۴- بکه اسم منطقه‌ای است میان دو کوه مکه که مردم در حال طواف در آنجا ازدحام می‌کنند. (۵)

۵- بکّه وسط مکه است و مکه همه شهر را شامل می‌شود. (۶)

۶- بکّه اسم محل طواف است و مکه همه شهر. (۷)

این بود نظریاتی که در مورد فرق میان دو واژه «بکه» و «مکه» به آن دست یافتیم و چنین می‌نماید که بعضی از این نظریات با بعضی دیگر قابل تطبیق و تداخل است.

بحث دومی که درباره کلمه «بکه» وجود دارد، اشتقاق این کلمه است که دو احتمال داده شده:

اول: «بکه» از «بکّ و یبک» مشتق است که به معنای شکستن نخوت ستمگران است و به شهر، مکه از آن جهت گفته‌اند که گردنهای ستمگرانی که در آنجا ظلم و الحاد کنند شکسته می‌شود و به آنها مهلت

۱- راغب اصفهانی: المفردات، ص ۵۵- تاج العروس، ج ۷، ص ۱۱۱.

۲- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۱۵۷.

۴- تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۱۵۷.

۵- زبیدی: تاج العروس ج ۷، ص ۱۱۱.

۶- راغب اصفهانی: المفردات ص ۵۵.

۷- همان.

ص: ۱۸۶

داده نمی‌شود. (۱)

دوم: بکّه از «بکّ، یبکّ» گرفته شده که به معنای ازدحام است؛ چون در مسجدالحرام ازدحام جمعیت وجود دارد. (۲)

این دو وجهی که در مورد اشتقاق کلمه «بکه» بیان شد در اکثر کتب لغت آمده و علاوه بر آن در روایاتی که از طریق شیعه و سنی وارد شده است همین دو وجه را می‌بینیم. (۳)

ام القری

شهر مقدس مکه، ام‌القری نیز نامیده می‌شود. این نام برای این شهر، در دو آیه از قرآن مجید اطلاق شده است:

«لتنذر ام القری و من حولها» (۴)

« (خطاب به پیامبر:) تا انذار کنی ام‌القری و کسانی را که در اطراف آن هستند».

ام‌القری به معنای مادر آبادیها است و اشاره به مرکزیّت و اصالت شهر مقدس مکه در مقایسه با شهرها و آبادی‌های دیگر است.

اکنون باید دید که این شهر از چه نوع ویژگی برخوردار است که شایستگی چنین نامی را یافته است؟

از روایاتی که در باره خلقت زمین و یا در تفسیر آیه ۱۹۶ از سوره آل عمران (که گذشت) و یا در تفسیر آیه شریفه: «والأرض بعد ذلِک دحیها» (۵) وارد شده است، چنین استفاده می‌شود که در آغاز آفرینش آسمانها و زمین، روی زمین را آب و یا کف آب گرفته بود و نخستین محلی که از زیر آب بیرون آمد محل بیت‌الحرام بود و خشکی‌های زمین از آنجا گسترش پیدا کرد. از این موضوع در روایات به «دحوالارض» تعبیر شده است.

۱- زمخشری: اساس‌البلاغه ص ۴۸.

۲- ابن منظور: لسان العرب ج ۱۰، ص ۴۰۲- و نیز رجوع شود به: معجم ما استعجم ج ۱ ص ۲۶۹.

۳- تفسیر صافی ج ۱، ص ۳۳۰- بحارالانوار، ج ۹۹ ص ۸۵- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹.

۴- سوره انعام آیه ۹۲ و سوره شوری آیه ۷.

۵- نازعات: ۳۰.

ص: ۱۸۷

امام صادق- علیه‌السلام فرمود: وقتی خداوند اراده کرد که زمین را خلق کند، به بادها دستور داد که روی آب وزیدند آنگاه موج به وجود آمد و سپس تبدیل به کف شد خداوند آنها را در موضع بیت جمع نمود و کوهی از کف به وجود آمد آنگاه زمین را از زیر آن گسترش داد و این است معنای سخن خداوند: «ان اول بیت وضع للناس ...» و «و الأرض بعد ذلک دحیها». (۱)

به گفته دانشمندان در یکی از دورانهایی که بر کره زمین گذشته است بارانهای سیلابی سطح کره زمین را فراگرفته سپس آبها به تدریج فرو نشسته و در نقاط پست زمین قرار گرفته‌اند و خشکیها و قاره‌ها به تدریج از زیر آب سربرآورده‌اند. احتمال اینکه مسأله دحوالأرض که در روایات ما آمده اشاره به این دوران باشد، احتمال بعیدی نیست. طبق این روایات نخستین نقطه‌ای که سر از زیر آب درآورده سرزمین مکه بوده و سپس این حالت در نقاط دیگر زمین گسترش یافته است. البته لازمه مطلب این است که در آن زمان سرزمین مکه بلندترین نقطه روی زمین بوده است و این از نظر زمین‌شناسی هیچگونه اشکالی ندارد؛ زیرا جابه‌جایی پستی‌ها و بلندی‌های زمین و انتقال قاره‌ها امری مسلّم و پذیرفته شده است.

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت که علت نامیده شدن شهر مکه به «ام‌القری» همان دحوالارض است که از این سرزمین آغاز گردیده است.

علاوه بر وجهی که گفتیم وجوه دیگری هم برای این نامگذاری گفته شده به این شرح:

- مکه وسط زمین است.

- مکه قبله مردم است و مردم شهرهای دیگر رو به سوی آن دارند.

۱- روضة المتقین، ج ۴، ص ۵.

ص: ۱۸۸

- مکه از لحاظ عظمت و قداست مهمترین شهر روی زمین است.

- مکه پناهگاه مردم شهرهای دیگر است و مردم در آنجا لطف و رحمت الهی را امید دارند. (۱)

بلد الأمین

از نام‌های معروف مکه که بیانگر احترام فوق‌العاده و قداست بیش از حد این سرزمین مقدس است، نام «بلدالأمین» می‌باشد. این نام به همین صورت در قرآن کریم آمده و مورد قسم و سوگند الهی واقع شده است:

«والتین و الزیتون و طور سینین و هذالبلد الأمین». (۲)

«سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و این شهر امن (بلدالامین)».

بدون شک منظور از بلدالامین در این آیه، شهر مکه است؛ زیرا که سوره تین در مکه نازل شده. از آن گذشته، در آیات دیگری از قرآن نیز، محل امن بودن مکه و حرم به روشنی بیان شده است.

«اولم نمکّن لهم حرماً آمنا» (۳) «آیا آنها را در حرمی که محل ایمنی است مکان ندادیم؟»

«و من دخله کان آمنا» (۴) «هر کس داخل آن (مکه) شود در امان خواهد بود».

اینکه خداوند شهر مکه را سرزمین صلح و آرامش و جایگاه امن و آسودگی قرار داده، از برکت دعای حضرت ابراهیم-ع- بنیانگذار کعبه است که از خداوند چنین درخواست نموده است:

«واذ قال ابراهیم ربّ اجعل هذا البلد آمنا» (۵) هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا! این شهر را محل امن قرار بده و بدینگونه خداوند مکه و حرم را محل امنیت و آرامش خاطر برای همه حتی مجرمان و گنهکاران

۱- رجوع شود به: معجم‌البلدان، ج ۱، ص ۲۵۴ و لسان‌العرب، ج ۱۲، ص ۳۲.

۲- تین: ۲- ۱.

۳- قصص: ۵۷.

۴- آل عمران: ۹۱.

۵- ابراهیم: ۳۸.

ص: ۱۸۹

قرار داده و هیچکس را نباید و در آنجا آزار و اذیت کرد هر چند جنایتی را مرتکب شده و یا حدی برگردن او باشد و در آن سرزمین مقدس امنیت همگان حتی حیوانات و وحوش تضمین شده است. البته باید توجه داشت که تنها امنیت آن دسته مجرمان تضمین شده که جرم آنها در خود حرم واقع نشود، اما کسی که احترام حرم را حفظ نکند، دیگر حرمتی برای او نیست و می‌توان او را در همانجا مجازات نمود.

در این زمینه روایات بسیاری از حضرات معصومین- علیهم‌السلام وارد شده که به عنوان نمونه به ذکر دو روایت تبرّک می‌جوئیم:

۱- «عن معاویهٔ بن عمار قال: سألت ابا عبداللَّه- علیه‌السلام- عن رجل قتل رجلا فی الحِلّ ثم دخل الحرم. فقال: لایقتل لایطعم و لایسقی و لا یباع و لایؤذی حتی یخرج من الحرم فیقام علیه الحد. قلت: فماتقول فی رجل قتل فی‌الحرم او سرق؟ قال: یقام علیه الحد فی الحرم صاغراً لأنه لم یر للحرم حرمهٔ». ۳۴(۱)

راوی می گوید: از امام صادق- علیه‌السلام- در باره کسی که در بیرون حرم مردی را کشته و سپس داخل حرم شده، پرسیدم، امام فرمود: «کشته نمی‌شود ولی به او غذا و آب نمی‌دهند و معامله نمی‌کنند و مورد اذیت هم قرار نمی گیرد تا اینکه از حرم خارج شود که در این هنگام حد بر او جاری می‌شود».

گفتم: در باره مردی که در خود حرم مرتکب قتل یا سرقت شده چه می‌فرمائی؟ امام فرمود:

«در خود حرم بر چنین شخصی ذلیلانه حد جاری می‌شود؛ زیرا که او حرمت حرم را رعایت نکرده است».

۲- عن ابی عبداللَّه- علیه‌السلام- «مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النّاسِ مُسْتَجیراً

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۶.

ص: ۱۹۰

بِهِ فَهُوَ آمِنٌ وَ مَنْ دَخَلَ الْبَیْتَ مُسْتَجیراً بِهِ مِنَ الْمُذْنِبینَ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللّهِ وَ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ الْوَحْشِ والسِّباعِ وَالطَّیْر فَهُوَ آمِنٌ مِنْ انْ یهاجَ اوْ یؤذِیَ حَتّی یَخْرُجَ مِنَ الْحَرم». (۱)

امام صادق- علیه‌السلام- فرمود: «هر کس داخل حرم شود در حالی که به آنجا پناهنده شده، او در امان است. و هر کس از گنهکاران داخل بیت شود در حالی که به آنجا پناهنده شده، او از غضب خداوند در امان است. و هر حیوانی از وحوش و درندگان و پرندگان داخل حرم شود، در امان است و نباید آنها را رم داد یا اذّیت کرد تا از حرم بیرون روند».

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید در روایات اخیر، برای حرم الهی سه نوع امنیّت ذکر شده است:

- امنیت از مجازات برای مجرمانی که به حرم پناهنده شوند.

- امنیت از عذاب الهی برای گنهکاران.

- امنیت برای حیواناتی که داخل حرم شوند.

این حکم با استناد به آیات و روایاتی که بعضی از آنها ذکر شد، میان فقهای شیعه اجماعی است و همه به آن فتوا داده‌اند.

محقق حلی می‌گوید: «برای کسی که به حرم پناهنده شده حدّ جاری نمی‌شود بلکه از لحاظ غذا و آب در مضیقه قرار می‌گیرد تا از حرم خارج شود. اما کسی که در داخل حرم کاری را انجام دهد که موجب حد است، حد جاری می‌شود». (۲)

شهید ثانی در شرح این فقره از کلام محقق می‌گوید: «کسی که مرتکب عملی شده موجب حدّ است و سپس به حرم پناه برد. نمی‌توان در حرم بر او حد جاری کرد؛ زیرا حرم احترام دارد و خداوند فرمود: «و من دخله کان آمنا» «کسی که داخل حرم شد در امان است. ولی در غذا و آب در مضیقه قرار داده می‌شود و بیشتر از آنچه که رمق او را حفظ کند در

۱- همان، ص ۳۳۹.

۲- شرایع‌الاسلام، افست چاپ سنگی، ص ۳۴۷.

ص: ۱۹۱

اختیار او گذاشته نمی‌شود و با او رفتاری می‌شود که تحمّل آن عادتاً ممکن نیست تا از حرم خارج و حد بر او جاری گردد ...» سپس اضافه می کند که: «بعضی‌ها حرم پیامبر و ائمه- علیهم‌السلام- را بر حرم الهی ملحق کرده‌اند که دلیلی بر آن پیدا نشد». (۱) مشابه همین سخنان را صاحب جواهر نیز دارد. (۲)

آری خداوند شهر مکه را خانه امن خود قرار داده و خونریزی در آن را حرام کرده است و برای همین بود که امام حسین- علیه‌السلام در سال ۶۰ هجری که تا روز ترویه در مکه بود وقتی احساس نمود که مأموران یزید قصد جان او کرده‌اند و در حرم الهی خون او را خواهند ریخت، برای حفظ حرمت حرم، حج خود را ناتمام گذاشت و یک روز پیش از عرفه از مکه خارج شد.

نام‌های دیگر

برای شهر مکه علاوه بر نام‌هایی که ذکر کردیم، نام‌های دیگری نیز در بعضی از کتابها آمده که معروفیت ندارند و امروز کسی مکه را با آن نام‌ها نمی‌شناسد ولی جهت تتمیم فائده، عناوین آنها را در زیر می‌آوریم:

صلاح- قادس- نسّاسه- عرش- مقدسه- ناسه- باسه- ام رحم- حاطمه- رأس کوثی- مُعاد- مُذهب. (۳)

۱- مسالك الافهام، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲- جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۴۵.

۳- رجوع شود به: مجمع‌البحرین، ج ۵، ص ۲۸۹.- معجم‌البلدان، ج ۵، ص ۱۸۲ و موسوعة العتبات المقدسه، ج ۲، ص ۱۳. البته دو نام بسّاسه وام رحم هم در حدیث آمده: بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۷۷.

ص: ۱۹۲

ص: ۱۹۳

ص: ۱۹۴

ص: ۱۹۵

روش ابن حزم در نگارش کتاب «حجهٔالوداع»

روش ابن حزم در نگارش کتاب «حجهٔالوداع»(۱)

«علم حدیث در خدمت تاریخ»

اثر: دکتر عبدالواحد ذنّون طه

ترجمه: رسول جعفریان

روشن است که علم حدیث، نقطه آغازین دیگر علوم اسلامی بوده و اساسی است که سایر علوم اسلامی از آن منشأ گرفته و به مرور زمان رشد یافته است. اهمیت نقش احادیث شریف نبوی برای «تدوین تاریخ» مسأله‌ای است که برخی از محققان بدان

پرداخته‌انـد و این به دلیل ارتباط و تأثیر و تأثری است که میان شـیوه‌های محـدثان و مورخان وجود دارد. با نگاهی به بیشتر مورخانِ مسلمانِ نخستین، درمی‌یابیم که آنان قبل از آنکه مورخ باشند، محدث بوده‌اند، همچون: ابن اسحاق، واقدی و طبری.

در این باره مقالات و نوشته‌هایی وجود دارد که تأثیر حـدیث را در تـدوین تاریخ، مورد بررسـی قرار داده است. (۲) از اینرو هدف بحث ما دنبال کردن این

۱- این مقاله از کتاب «دراسات فی‌التاریخ الاندلسی» ۱۷۸- ۱۶۹ برگرفته شده است.

۲- به عنوان نمونه رک: عبـدالعزیز الـدوری، بحث فی نشأهٔ علم التاریـخ بیروت ۱۹۶۰ اکرم العمری، بحوث فی تاریخ السـنهٔ المشرفهٔ بغداد ۱۹۶۷ صالـح احمـد العلی، الروایهٔ و الاسـتاذ، مجلهٔ المجمع العلمی العراقی، ج ۱، م ۳۱ بغداد ۱۹۸۰ محمـد جاسم حمادی، اثر دراسهٔ التدوین و الاستاذ فی الحدیث علی نشؤ و تطور الفکر التاریخی، مجلهٔ المؤرخ العربی عدد ۲۳، بغداد، ۱۹۷۳.

ص: ۱۹۶

موضوع نیست، بلکه کوشش محدودی است برای پرتوافکنی بر شیوه یکی از

نویسندگان مسلمان، که کوشش کرده است تا با استفاده از احادیث شریف نبوی، به ارزیابی حوادث تاریخی بپردازد؛ یعنی بررسی شیوه ابن حزم در کتابش با نام «حجهٔالوداع» که بر پایه بهره‌گیری از احادیث شریف نبوی است، خواسته تا این سفرِ پربرکت پیامبر- ص- را از مدینه به مکه به نگارش درآورد.

ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی، یکی از بزرگترین متفکران اسلامی است که بطور خاص در اندلس، و بطور عام در کلّ جهان اسلام درخشیده است، بطوری که مؤلفات گسترده وی، شامل بیشترین رشته‌های معرفت بشری همچون فقه، تاریخ، علم الاخلاق، منطق، فلسفه، ادیان، انساب، عشق و شعر می‌شود. (۱)

ابن حزم در شب فطر سال ۳۸۴ ه در قرطبه متولد شده و در سال ۴۵۶ در گذشته است. کتابهای شرح حال بدان اشارت دارند که وی حافظ، عالم به حدیث و فقه‌الحدیث، اهل استنباط احکام از کتاب و سنت، و متبحّر در دانشهای فراوان و عامل به علمش بوده است. (۲)

همچنین ابن حزم به بحث و مناظره با اندیشمندان دیگر مذاهب شهرت دارد و این به دلیل عهدی است که خداوند از علما گرفته تا حقیقت را برای مردم بیان کرده و آن را کتمان نکنند.

ابن حیان، مورخ اندلسی (م ۴۶۹) در این زمینه می‌گوید: (۳) این شیخ [ابن حزم] با یهود- لعنهم‌اللَّه- و دیگر مذاهب باطل نشستها و اخبار مکتوبه‌ای دارد و در همین باره دارای مصنّفاتی نیز هست که شناخته شده است، مشهورترین آنها کتاب «الفصل بین اهل آراء و النحل» می‌باشد. (۴)

آنچه که برای بحث ما، در درجه اوّل اهمیت قرار دارد آشنایی با تلاشهای ابن حزم در ارتباط با احادیث شریف نبوی و بکارگیری آنها در ارزیابی حوادث تاریخی است.

او دانشی وافر در فقه‌الحدیث دارد، بطوری که کتاب بزرگی با نام «الا یصال

۱- نگاه کنید به: رسائل ابن حزم الاندلسی، تحقیق: احسان عباس بیروت ۱۹۸۰.

۲- الحمیدی، جزوهٔ المقتبس قاهره ۱۹۶۶ ص ۳۰۸، در باره شرح زندگی ابن حزم کتابهای فراوانی نوشته شده و نیز کتابهای جدید در بررسی فکر او، به عنوان مثال نگاه کنید به:

الطاهر احمد مکی، دراسات عن ابن حزم و کتابه طوق الحمامهٔ قاهره ۱۹۷۷ زکریا ابراهیم ابن حزم الاندلسی دارالفکر العربی، قاهره، بدون تاریخ در زبان اسپانیایی نیز نوشته‌های زیادی در باره او هست.

۳- روایت ابن حیان را ابن بسام الشنترینی در الذخیرهٔ فی محاسن اهل الجزیرهٔ آورده.

تحقیق: احسان عباس بیروت ۱۹۷۹ ق ۱، م ۱، ص ۱۷۰.

۴- این کتاب در ۵ جلد با این نام چاپ شده:

«الفصل فی الملل و الاهواء و النحل». قاهره ۱۳۱۷- ۱۳۲۱

ص: ۱۹۷

الی فهم الخصال لجمل شرایع الاسلام فی الواجب و الحلال و الحرام و سائرالاحکام علی ما اوجبه القرآن و السنّهٔ و الاجماع» نوشته و در آن آراء صحابه، تابعین و دیگر ائمه مسلمانان را در مسائل فقهی با ذکر دلیل و نقد آنها و نیز احادیث مربوطه آورده است. (۱)

ابن حزم در کتاب «حجهٔالوداع»- که در باره آن به تفصیل سخن خواهیم گفت- سفر پیامبر- ص- را از مدینه به مکه برای ادای آخرین حج، نگاشته است. این کتاب سند پر ارزش تاریخی برای این سفر مقدس است؛ چرا که مؤلف تمامی مسائل فقهی کوچک و بزرگ آن، سنتهای دینی و اوامر و نواهی را مستند به احادیث نبوی و با سندی صحیح و ادّله قوی به عنوان مؤید همراه با اسلوب علمی و روشی دقیق آورده، روشی که کاملًا منحصر به خود اوست در بحث پیش گرفته است. او قدم به قدم پیامبر- ص- را دنبال کرده و از مدینه به سوی مکه، و از آنجا به عرفات و مِنی آمده و پس از آن به مدینه بازگشته است.

این کتاب از جمله کتابهای معروف ابن حزم محسوب می‌شد که مفقود و ناشناخته مانده، اما با تلاشهای دکتر ممدوح حقی، اصول این کتاب با ارزش یافت شده است. او یافته‌ها را تحقیق کرده و همراه تعلیقاتی منتشر نموده است. (۲)

ابن حزم در آغاز، مختصری از اخبار حجهٔالوداع را آورده، بدون آنکه به هرگونه حدیثی اشاره کند. این فصل اول کتاب او را تشکیل داده است.

فصل دوم به تفسیر حجهٔالوداع پرداخته و سخن خود را به احادیث مختلفی که رأی او را تأیید می‌کند، مستند کرده است. این روایات همراه با سند کامل آن به پیامبر- ص- متصل شده تا شاهد صادقی باشد بر درستیِ مطالبی که او آورده است. پس از آن، آنچه که برخی معارض با اخباری دانسته‌اند که وی بدانها استشهاد کرده، پرداخته و با دلایلی روشن که هر منصفی را قانع می‌کند، نشان داده که تعارضی وجود ندارد.

اکنون پس از آگاهی یافتن از ماهیت

۱- نگاه کنید: الحمیدی ص ۳۰۹.

۲- ۷- نگاه کنید به: مقدمه دکتر ممدوح حقی که در آغاز طبع اول این کتاب آورده بیروت ۱۹۶۶.

ص: ۱۹۸

این کتاب و خطوط اساسی که وی بدانها اشاره می‌کند، بخوبی می‌توان هدف ابن حزم را از تألیف این کتاب دریافت.

انگیزه وی صریح و روشن بوده و در مقدمه او بر همین کتاب، بیان شده است.

او می‌گوید احادیثی که در باره کارهای پیامبر- ص- در این سفر آمده بسیار زیاد بوده و از طرق گوناگون و با الفاظی متفاوت روایت شده؛ بطوریکه فهم آنها برای مردم دشوار شده است، برخی نیز آنها را متعارض دانسته و به همین دلیل بحث در آنها را رها کرده‌اند. این مسأله ابن حزم را برانگیخته تا ضمن دقت و کوشش، آنها را مرتب و منسجم کرده و بطور «سهل‌الوصول» در اختیار مردم بگذارد.

او می‌نویسد: وقتی که ما در آنها تأمل و تدّبر کردیم- به کمک خداوند، نه به قوت خودمان- دیدیم که همه آنها با هم سازگار و در ارتباط با یکدیگر بوده و وجوه آنها روشن است، مگر قسمتی که ما نتوانستیم در آن باره حقیقت مطلب را روشن کنیم. (۱)

اینجاست که روش ابن حزم و دقّت علمی او آشکار می‌شود، بطوری که به اشکال موجود اعتراف کرده و بطور صریح می‌گوید که: نمی‌تواند صحّت یک نص را، در حالی که نمی‌داند کدامیک از آن دو نقل درست است، مشخص سازد.

آن بحث این است که «پیامبر در روز عید قربان در منی نماز خواند یا مکه؟» بعد اظهار می‌کند: «شاید دیگران بتوانند این مطلب را روشن کنند، اگر کسی چنین کرد آن را به مجموعه ما ملحق سازد تا خداوند پاداش فراوان به او دهد. با این حال ما از اینکه وجه درست این مطلب را بیابیم نا امید نیستیم». (۲)

ابن حزم در جریان بحث تاریخی خود روایات مختلف را نقل کرده و تصریح نیز می‌کند که یکی از آنها درست و دیگری نادرست است اما آن را که درست است معین نمی‌کند. (۳)

او در باره چیزی که برایش روشن نشده حکم نکرده و جسارت در اظهار مطلبی که بر حقیقت آن آگاهی ندارد نمی‌کند. از «حکم به رأی» به خدا پناه می‌برد، چرا که به قول خودش این کار

۱- حجهٔالوداع، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۱۴- ۱۳.

۳- همان، ص ۳۸.

ص: ۱۹۹

«قدم کوری است که دیندار و عاقل برای خود نمی‌پسندد». (۱)

با این وجود، ابن حزم نتوانسته است تا قبل از آنی که لااقل یکی را بر دیگری ترجیح دهد، از مسأله بگذرد. او حدیث جابر و عایشه را که متفق‌انـد بر اینکه «پیامبر در آن روز در مکه بوده»، ترجیح داده و گفته است: آن دو- اللّه اعلم- در این باره از عبداللّه بن عمر دقیق‌ترند؛ عایشه از نزدیکترین مردمان به پیامبر- ص- بوده است- واللّه‌اعلم- (۲)

ما می‌توانیم در باره شیوه او در ارائه روایت چند نکته را به عنوان نقد، متذکر شویم:

۱- او در مواردی یک دلیل برای چند حادثه که در نص اصـلی آمده اقامه می‌کند و بدین شکل میان دو خبر یا بیشتر، ترکیب کرده و احادیث مسندی را به عنوان مؤید ذکر می‌کند. (۳)

۲- حادثه را تجزیه کرده و برای هر جزئی از آن، که دلیلی یافته، آن را ذکر می‌کند. (۴)

۳- در مواردی نص اصلی را نمی‌آورد. (۵)

۴- در شرح بعضی از جمله‌ها که در نص اصلی آمده اهمال می‌کند. (۶)

در عین حـال برخی از خطاهـایی که در کتـاب وجود دارد، از سوی مؤلف نیست، محتمـل است که ناسـخ در آنهـا تصـرف کرده و احیاناً برخی از نگـاه محقق بـدور مانـده است. بهرحال تحقیق، نقص فراوان دارد، چراکه به مصادر تحقیق اشاره نشـده و همچنین با کتابهای سیره موجود که حجهٔالوداع را آورده‌اند مقایسه‌ای صورت نگرفته است همچنین برخی از کلمات دشوار توضیح داده نشده و گو اینکه کتاب از داشتن پاورقی تقریباً خالی است.

مصادر ابن حزم در کتاب «حجهٔالوداع»

طبعاً احادیث شـریف نبوی مصدر اساسـی در تألیف کتاب بوده و او بر سلسله روات تکیه دارد. رواتی که خود یا ناظر حادثه بوده و یا از رسول‌اللّه چیزی شـنیده و خودشان در این حجّ مشـغول اعمال بوده‌اند. ابن حزم، اهمیت شاهد عینی را در نگاشتن تاریخ متذکر می‌شود؛ «زائر به دلیل مشاهده، بر کسی

۱- همان، ص ۱۵- ۱۴.

۲- همان، ص ۱۱۷- ۱۱۶.

۳- مقایسه کنید: همان، ص ۱۵، ۱۱۳ ۳۴، ۱۳۶، ۲۷، ۹۸ ۲۷، ۱۰۳

۴- مقایسه کنید: همان، ص ۳۱، ۱۳۵.

۵- مقایسه کنید: همان، ص ۱۷، ۳۹، ۱۹، ۵۲، ۲۲، ۷۴، ۲۳، ۷۶، ۳۰، ۱۲۷.

۶- به عنوان مثال نگاه کنید به: همان، ص ۱۸، و مقایسه کنید: ص ۲۱، ۶۳.

ص: ۲۰۰

که شاهـد نبوده برتری دارد» (۱) او در مواردی بیش از یـک حـدیث را که دلیـل بر معتقـد او در ثبت تاریـخ وی، برای حجـهٔ‌الوداع است می‌آورد. (۲) کما اینکه برخی از مناسک را ضمن آوردن احادیث، شرح می‌دهد. (۳)

در عین حال برای اثبات سخن خود چنـد حدیث یا یک حدیث، حتی اگر مشـتمل بر جمله‌ای است که می‌تواند دلیل برای او باشد، می‌آورد. مثلًا می‌گوید: «ما این حدیث را آوردیم بخاطر همین یک جمله»، «فانتظرها بأعلی مکه حتی جاءت». (۴) این بدان معناست که نمی‌خواهـد حتی یک جزء از سـخنش بـدون اسـتناد به یک حـدیث باشـد. گاه نیز به معرفی برخی از روات می‌پردازد. (۵) کما اینکه گاه یک حدیث را مکرّر اما با روات مختلف برای اثبات سخن خود می‌آورد. (۶)

شیوه ابن حزم در تألیف این کتاب، همانگونه که گذشت، اعتماد بر احادیث به عنوان دلیلی بر حوادث تاریخی است.

در اینجا مناسب است نمونه‌هایی از کار او را ارائه دهیم:

اما این سـخن ما که: «پیامبر- ص- به مردم فرمود که او قصـد سـفر حـج دارد، پس در سال حجهٔ‌الوداع به قصد مکه حرکت کرد؛ و آن حضرت پس از هجرت به مدینه، جز آن حج، حج دیگری به جای نیاورد» بدان دلیل است که «حدیث کرد ما را عبدالرحمن بن عبـداللَّه بن خالد همدانی، از ابراهیم بن احمد بلخی، از محمد بن یوسف عزیزی از محمد بن اسـماعیل بخاری، از عمرو ابن خالد از زهیر- که فرزنـدمعاویه است- از ابواسـحاق- که سبیعی است- از قول زید بن ارقم که گفت: پیامبر- ص- ۱۹ غزوه داشت و بعد از هجرت تنها یک حـج بجای آورد (حجهٔ‌الوداع) و بعد از آن حج دیگری بجای نیاورد». (۷) این در اثبات آن نکته تاریخی است که پیش از این گفته و این حدیث را به عنوان مؤید ذکر کرده است.

اما این گفته ما که «پیامبر- ص- در روز هشـتم خروج خود از مدینه هلال ذی‌حجه را در شب پنجشـنبه رؤیت کرد، بدان دلیل است که: ما قبلًا در این کتاب اثبات کردیم آن حضرت روز

۱- همان، ص ۴۱.

۲- نگاه کنید به: همان، ص ۴۴، ۴۱، ۷۱.

۳- همان، ص ۵۱، ۸۴، ۹۰.

۴- همان، ص ۱۳۱.

۵- همان، ص ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۴.

۶- همان، ص ۴۴، ۵۰، ۶۲، ۷۰، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۳۵.

۷- همان، ص ۳۳.

ص: ۲۰۱

پنجشنبه، شش روز مانده به اتمام ذی‌القعده از مدینه خارج شد، بنابراین بدون شک آغاز ذی‌الحجه روز چهارشنبه بوده و بدون شک شب پنجشنبه رؤیت هلال ذی‌الحجه کرده، و همچنین، این درست است که روزِ عرفه در این حج، روز جمعه بود، بنابراین استهلال ذی‌الحجه بدون شک شب پنجشنبه بوده؛ زیرا عرفه روز نهم ذی‌الحجه است». (۱)

دقت در این عبارت نشان می‌دهد که ابن حزم الفاظ تأکید را فراوان بکار گرفته و این به دلیل یقین او و به گفته‌هایش و اطمینانی است که به خود دارد. او کلمه «بدون شک» را در این عبارت و سایر موارد کتاب خود بارها بکار برده است. (۲)

شیوخی که ابن حزم از آنان مطلب نقل می‌کند، فراوانند. اما او تنها به برخی از آنان اعتماد می‌کند. از آن جمله‌اند:

عبداللّه بن یوسف هانی با کنیه ابومحمد؛ که ابن حزم ضمن تمجید او، (۳) بیش از هفتاد و پنج حدیث از وی آورده است. (۴)

همچنین از عبداللّه بن ربیع بن عبداللّه التمیمی (م ۴۱۵ ه) (۵) بیش از پنجاه حدیث با سندهای مختلف نقل کرده است. (۶)

از دیگر شیوخی که از آنان روایت کرده، عبدالرحمن بن عبداللّه بن خالد همدانی است که شهرت به حدیث و روایت داشته (۷) و بیش از سی روایت از وی نقل کرده است. (۸)

راویان دیگری نیز هستند که ابن حزم برخی از احادیث را از آنان نقل کرده از جمله: حمام بن احمد هفت حدیث، این شخص محدث قرطبی است. (۹) از احمد بن عمر بن انس عذری پنج حدیث روایت کرده؛ (۱۰) این شخص به اهتمام به حدیث و قرائت کتابهای حدیثی مهم همچنین صحیحین شناخته شده است. او سفری به شرق برای سماع حدیث داشت که نه سال بطول انجامیده است. (۱۱)

سه روایت از احمد بن قاسم بن محمد بن قاسم بن اصبغ بیانی (۱۲) و سه حدیث از احمد بن محمد معروف به ابن جسور آورده که آخری به روایت

۱- همان، ص ۴۹- ۴۸.

۲- به عنوان مثال نگاه کنید به: ص ۳۸، ۴۰، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۹۱، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۷.

۳- الحمیدی، جزوهٔ المقتبس، ص ۲۶۸.

۴- احادیث وی در ص ۱۳۲- ۳۳ آمده است.

۵- الحمیدی، ص ۲۶۱.

۶- حجهٔالوداع، ص ۱۳۵- ۴۰.

۷- الحمیدی، ص ۲۷۵.

۸- به عنوان مثال نگاه کنید به: حجهٔالوداع، ص ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۵۵، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶.

۹- الحمیدی، ص ۱۹۹ و رک: حجهٔالوداع ص ۳۶، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۳۵.

۱۰- حجهٔالوداع، ص ۳۴، ۳۵، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳.

۱۱- ابن بشکوال، الصلهٔ قاهره ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۶۷- ۶۶.

۱۲- الحمیدی ص ۱۳۷- ۱۳۶.

ص: ۲۰۲

کتاب تاریخ طبری شهرت دارد. (۱) طبری در داخل سلسله سند، دو حدیث از احادیث ابن جسور را آورده. (۲) ابن حزم از برخی از شیوخ تنها یک حدیث روایت کرده، مشهورترین آنها احمد بن محمد بن عبداللّه طلمنکی است که امام در قراءات بوده و بعد از سال ۴۲۰ هجری وفات یافته است. (۳)

سلسله سند ابن حزم بسیار دراز بوده و گاه تا ده روای می‌رسد، بحث ما در اینجا تنها درباره آخرین فرد از این سلسله است تا بتوانیم فکر اشخاصی که احادیث به آنها منتهی شده و آنان بطور مستقیم از رسول‌اللّه- ص- شنیده‌اند مشخص کنیم. و این خود بطور طبیعی، درصد وثاقتی را که ابن حزم در روایاتش از حجهٔالوداع آورده معین می‌کند.

با ملاحظه اسانید این احادیث می‌بینیم که (۴) حدیث از عایشه- رض- است (۵) که بیست حدیث از طریق مسلم، (۶) هشت حدیث از طریق بخاری (۷) و هشت حدیث از انس بن مالک است (۸) از این هشت حدیث آخر نیز سه حدیث از بخاری (۹) و دو حدیث از مسلم (۱۰) می‌باشد. نُه حدیث به جابربن عبداللّه می‌رسد که هشت حدیث آن از طریق مسلم (۱۱) و یکی از طریق احمد بن حنبل است. (۱۲) پنج حدیث نیز از اسامهٔ بن زید، (۱۳) چهار حدیث از عروهٔ بن مضرس (۱۴)و سه حدیث به عبدالرحمن بن معمر دیلی (۱۵) می‌رسد.

برخی از صحابه نیز تنها یک یا دو حدیث دارند، به عنوان مثال: ازعلی بن‌ابیطال-ع- دو حدیث، (۱۶) عمر بن خطاب یک حدیث، (۱۷) عبداللّه بن مسعود دو حدیث، (۱۸)ابوهریره دو حدیث، (۱۹) سائب بن عبداللّه دو حدیث، (۲۰) اسماء بنت ابی‌بکر دو حدیث، (۲۱) میمونه یک حدیث، (۲۲) ام حبیبه یک حدیث، (۲۳) و فضل بن عباس دو حدیث، (۲۴) قدامهٔ بن عبداللّه یک حدیث، (۲۵) زید بن ارقم یک حدیث، (۲۶) اسامهٔ بن شریک دو حدیث، (۲۷) جبیر بن مطعم یک حدیث، (۲۸) ام سلمه دو حدیث، (۲۹) آورده است.

ابن شهاب زهری در طریق شش حدیث آمده (۳۰) و احمد بن حنبل در

۱- الحمیدی، ص ۱۰۷.

۲- حجهٔالوداع، ص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۴.

۳- الحمیدی، ص ۱۱۴ و رک: حجهٔالوداع ص ۷۰.

۴- الحمیدی، ص ۱۱۴ و رک: حجهٔالوداع ص ۷۰.

۵- حجهٔالوداع، ص ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۳.

۶- همان، ص ۴۳- ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۹۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۲.

۷- همان، ص ۴۲، ۵۶، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۴.

۸- همان، ص ۳۸، ۴۰، ۷۰.

۹- همان، ص ۷۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵.

۱۰- همان، ص ۷۰، ۱۲۸.

۱۱- همان، ص ۵۰، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۱۰۱، ۱۲۳.

۱۲- همان، ص ۶۱.

۱۳- همان، ص ۸۵، ۸۶، ۱۲۶، ۱۲۹.

۱۴- هما، ص ۸۸، ۸۹.

۱۵- همان، ص ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۰.

۱۶- همان، ص ۱۰۹، ۱۰۱.

۱۷- همان، ص ۳۷.

۱۸- همان، ص ۸۷، ۱۰۰.

۱۹- همان، ص ۴۶، ۴۷.

۲۰- همان، ص ۵۹، ۶۰.

۲۱- همان، ص ۷۱، ۹۳.

۲۲- همان، ص ۷۸.

۲۳- همان، ص ۹۲.

۲۴- همان، ص ۹۷، ۹۹.

۲۵- همان، ص ۹۸.

۲۶- همان، ص ۳۳.

۲۷- همان، ص ۱۲۱، ۱۲۳.

۲۸- همان، ص ۱۱۴.

۲۹- همان، ص ۶۹، ۱۱۷.

۳۰- همان، ص ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰.

ص: ۲۰۳

طریق چهار حدیث (۱) و اوزاعی در طریق دو حدیث. (۲)

ابن حزم با این روشی که به سبک محدثین اعمال کرده توانسته بر پایه احادیث شریف نبوی که با سلسله سندی استوار از طریق رواتی قابل اعتماد به نسل وی رسیده، دلایل محکمی بر درستی معلوماتی که در باره حجهٔالوداع آورده اقامه کند. این تلاش ابن حزم از تلاشهای با ارزشی است که علم حدیث را به استخدام ارزیابی حقایق تاریخی درآورده است. چنین روشی از چنین عالمی که در علوم دین چنین غور و بررسی دارد غریب نمی‌نماید کما اینکه در دانش تاریخ و انساب نیز فردی مبرز و برجسته است. ۷/ ۱۰/ ۱۳۷۰

۱- همان، ص ۶۱، ۸۱، ۱۰۱، ۱۱۳.

۲- همان، ص ۱۳۰.

ص: ۲۰۴

ص: ۲۰۵

موسم حج و تلاقی افکار

عباسعلی براتی

عدّه‌ای پیوسته می‌کوشند این فکر را به مردم القا کنند که موسم حجّ، تنها زمان عبادت (آن هم به معنا خاصّ و محدود؛ یعنی مراسم و اعمال، بدون فهم معنا و آثار آن) می‌باشد و هیچگونه فعل و حرکت دیگری در موسم حج، هر چند به سود و صلاح مسلمانان، و در راستای مقاصد شریعت

ص: ۲۰۶

باشد، نباید در اراضی مقدّسه انجام گیرد.

ولی آنگاه که به قرآن مراجعه کنیم، می‌بینیم که خداوند خانه کعبه را وسیله‌ای برای حفظ کیان جامعه اسلامی می‌شمارد، و هیبت و احترام آن، در دل مؤمنان را، مایه حلّ بسیاری از مشکلات آنان به حساب می‌آورد و می‌فرماید:

«جعل اللّٰه الکعبهٔ البیت الحرام قیاماً للناس». (۱)

قرطبی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«به خاطر شکوه و عظمتی که خدا برای کعبه، در دل مسلمانان نهاده است، هرکس بدان پناه آورد، از هر آسیبی محفوظ است، و هر کس ستمی دیده باشد، با پناه آوردن به آن، تحت حمایت قرار خواهد گرفت». (۲)

بنابراین، اختلافات فکری و اعتقادی و سیاسی مسلمانان، در غیر موسم حج را که بسا ممکن است منشأ جنگ‌ها و نزاعهای خونین باشد، می‌توان به برکت موسم، و حرمت بیت و حرم، با گفتگو و مذاکره و تفاهم حل کرد، و با کمک از معنویت این فریضه بزرگ الهی، بلاهای بسیاری را از مسلمانان دور کرد.

سوء استفاده دشمنان دین، از اختلاف مسلمین

خداوند متعال می‌فرماید: «لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم واصبروا اناللّٰه مع الصابرین». (۳)

«با یکدیگر به ستیزه‌جویی مپردازید که مایه شکست و ضعف شما می‌گردد و آبرویتان می‌رود. پایدار و شکیبا باشید که خدا با شکیبایان است».

تفرقه و اختلافی که مایه تقسیم نیروهای مسلمان و درگیر شدن آنها با یکدیگر باشد، در اسلام حرام است، و در قرآن به شدّت از آن نهی شده است.

از این رو اسلام، جدایی و قهر میان دو برادر مسلمان، بیش از سه روز را، جایز نمی‌داند. از پیامبر- ص- نقل شده است که فرمود:

«لا یحل لِمُسْلِمٍ ان یهجر اخاه فوق ثلاث، فمن هجر اخاه فوق ثلاث فمات، دخل النار».

«مسلمان حق ندارد که با برادرش بیش از سه روز قهر کند، و اگر کسی با برادرش بیش از سه روز قهر کند و بمیرد به دوزخ می‌رود». (۴)

و در همین رابطه، ثواب اصلاح میان مسلمانان و آشتی دادن آنان را، از نماز، روزه و صدقه بیشتر می‌داند، و فساد

۱- مائده: ۹۷.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۳۲۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۵ م.

۳- انفال: ۴۶.

۴- ابوداود، سنن، کتاب الأدب، حدیث ۴۷- بخاری، صحیح، کتاب الأدب، حدیث ۵۷ و ۶۳- مسلم، صحیح، کتاب البرّ، حدیث ۲۳، ۲۵، ۲۶.

ص: ۲۰۷

میان امّت را مایه نابودی دین می‌شمارد. (۱)

برخورد نادرست و انحرافی، با اختلافات

در طول تاریخ اسلام، گاه اتفاق افتاده است که بر اثر دور شدن از روحیه تسامح و پرورش فکر، برخی از مسلمانان و رهبران آنان، با این تفاوتهای فکری، به گونه نادرستی برخورد کرده‌اند و به مسیر می‌کشانده شده‌اند که خدا و پیامبر، به یقین از آنها خشنود نبوده است. روشهای نادرست که گاه برای حلّ این اختلافات به کار می‌رفته به این شرح است:

۱- تکفیر، تفسیق و اعلام برائت و بیزاری از مسلمانانی که دارای گرایش فکری متفاوتی هستند، و حتّی در مواردی مسلمانان را بدتر از کفار و مشرکین قلمداد کردن!

۲- حکم به وجوب قتل آنان.

۳- اعلام جنگ و جهاد بر ضدّ آنان.

۴- سعی در شکنجه و آزار آنان، برای تغییر دادن عقیده‌شان.

۵- خودداری از همکاری با مسلمانان، برای دفاع از اصل اسلام.

۶- دعوت از کفّار و مشرکین رسمی، برای نابود کردن مسلمانها.

۷- خودداری از نصیحت و ارشاد و مذاکره با مسلمانان، بلکه تحریم مذاکره و بحث با آنها.

۸- اولویت دادن به مبارزه با آنها و غافل شدن از جهاد برای حفظ اصول اسلام.

بدیهی است که این روشها، در مقاطعی از تاریخ، باعث بروز اغتشاشاتِ بزرگ، در پایتختهای اسلامی شده، و قدرت توده‌های میلیونی مسلمان را در هم شکسته و در نهایت به حاکمیت دشمنان انجامیده است. (۲)

سنت پیامبر، در زمینه بهره‌برداری از فصل حج برای تعلیم دین

پیامبر اکرم- ص- در حجهٔ‌الوداع، در جای جایِ مشاعر و مواقف، از اجتماع مردم بهره‌برداری نموده، مناسکِ حج، مسائل فقهی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دین را به آنان تعلیم فرموده است.

خطبه‌های آن حضرت در این سفر، در مواضع زیر نقل و ثبت شده است:

۱- مسجد خیف در منی. (۳)

۲- در صحرای عرفات. (۴)

۳- خطبه حضرت در پایان حجهٔ‌الوداع در غدیر خم. (۵)

در زمان پیامبر- ص- هیچگاه این

۱- احمد، مسند ج ۶، ص ۴۴۵- ابوداود، سنن، کتاب الأدب، حدیث ۵- ترمذی، سنن، کتاب قیامت، حدیث ۵۶.

۲- ابوالفداء، المختصر فی تاریخ البشر، ۲/ ۸۲- دکتر یوسف القرضاوی، الصحوهٔ الإسلامیهٔ بین الجمود والتطرف، ص ۵۹- دکتر سعید رمضان البوطی؛ السلفیهٔ، ص ۲۴۴، مجله رسالهٔ الاسلام، سال دوّم، شماره ۴، ص ۳۵۷.

۳- علی متقی هندی، کنزالعمال ص ۳، ۲۳ و ۶۲، ۸/ ۲۰۲ و ۲۲۸- ابن کثیر، البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۱۴۸ و ۱۹۷ و ۱۹۴ و ۱۹۸.

۴- ابن ماجه، سنن، حدیث ۵۶۵- ابن حجر هیثمی، مجمع‌الزواید ج ۷، ص ۳۳۸، مصر، ۱۳۵۲ ه.

۵- حاکم نیشابوری، مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۵.

ص: ۲۰۸

سخن مطرح نمی‌شد، که موسم حج و مشاعر و مواقف آن، تنها جای انجام مناسک است، بحث و سخن دیگری نباید در آن زمان و مکان انجام گیرد.

بویژه اموری که با دین و دنیای عموم مسلمانان سر و کار داشت، در آنجا مطرح می‌شد؛ اعراب مسلمانی که شنیده بودند، پیامبر می‌خواهد به حجّهٔ‌الوداع (آخرین حج زندگی خود) برود؛ مشتاق بودند، تا آنجا که ممکن است، از راهنماییهای حضرتش استفاده کنند.

شمار آنان از ۱۴۰ هزار تن فراتر می‌رود، پیامبر برای آنان خطبه‌هایی خواند و همه امور دین و دنیا را در این خطبه‌ها مطرح فرمود.

سیره سلف: تبادل نظر در موسم حج

از نخستین روزهای طلوع خورشید اسلام، صحابه و تابعین، و قبل از همه، رسول خدا- ص- از این زمان و مکان برای انتقال افکار و نظریات و علوم و معارف، بهره‌برداری کرده‌اند که ما در اینجا بطور گذرا به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: تا روشن شود که بحث و گفتگوی دینی و دنیوی در موسم حج، سیره صحابه و تابعین بوده است.

الف- مباحثات عقیدتی و فقهی

۱- رسول اکرم- ص- در موسم حج و در حرم مکه و مسجدالحرام به بحث و گفتگوی دینی با مشرکان می‌پرداخت. (۱)

۲- نمایندگان خوارج و معاویه در همین موسم به تبادل نظر پرداختند. (۲)

۳- امام حسین بن علی- ع- در همین مسجد به بیان علل دینی و اجتماعی قیام خود بر ضدّ یزید پرداخت و با کسانی چون عبداللَّه بن عباس، عبداللَّه بن عمر و عبداللَّه بن زبیر در این زمینه بحث و گفتگو نمود. (۳)

۴- عبداللَّه بن زبیر در مسجدالحرام با سران خوارج مانند نافع بن ازرق به بحث دینی پرداختند. (۴)

۵- فرزدق، قصیده شیوای خود را در مدح امام زین‌العابدین در حجّ، و در همین مسجد سرود. (۵)

۶- امام باقر- ع- در همین مسجد و در موسم حج با نافع مولی عمر، مناظره کرده‌اند. (۶)

در زمینه مسائل دینی، فقهای صحابه و تابعین، در فصل حج، به افتاء، تدریس و مناظره می‌پرداختند؛ گویا به نظر آنان،

۱- دیاربکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۹۲- ابن هشام، السیرة النبویّة، ج ۱، ص ۳۸۰- ۳۹۰ باب مالَقیَ رسول اللَّه من الأذی. دار احیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۸۰- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۹۸ ترجمهٔ الامام علی- ع-

۳- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲۸، تحقیق محمد باقر محمودی- طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۱۹۳، مؤسّسهٔ عزّالدین، بیروت، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

۴- المبرّد، الکامل، ج ۲، ص ۲- ۲۰۳- ۲۰۶- طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۵۶۳، ۵۶۶.

۵- الشبراوی، الإتحاف بحبّ الأشراف، ص ۵۱- قرمانی، اخبار الدول، ص ۱۱۰، ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳۶ و ۱۶۱؛ بستانی، دائرةالمعارف، ج ۹، ۳۵۶- زهرالآداب، ج ۱، ص ۱۶۳، ابن نباته، شرح العیون، ص ۳۹۰- انوارالربیع، ج ۴، ص ۲۵- ابن صباغ المالکی، الفصول المهمّهٔ، ص ۱۹۳- نهایهٔ‌الأدب، ج ۲۱، ص ۳۲۷- ۳۳۱.

۶- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ترجمهٔ الامام الباقر، ص ۱۶۷- ۱۶۸ تحقیق محمد باقر المحمودی.

ص: ۲۰۹

حجّ، با تعلیم و تعلّم و تبادل‌نظر سالم و سازنده در امر دین، هیچگونه منافات و ناسازگاری نداشته است.

۷- امام شافعی در مسجدالحرام، در مسائل فقهی مناظره می کرد. (۱)

ب- تدریس معارف دینی در موسم حج

یکی از فعّالیتهای علما و دانشمندان، در مسجدالحرام، و در موسم حج، تدریس بوده است، و بسیاری از ائمه مذاهب، در همین زمان و مکان با شخصیتهای بزرگی آشنا شده‌اند و تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند. به چند نمونه در این زمینه توجه کنید:

۱- ابن عباس، که به بحرالعلم یا «حبر امت» مشهور بود، هر ساله، در موسم حج، به مکه می‌آمد و به تدریس و افتا می‌پرداخت. (۲)

۲- سفیان ثوری از تابعین معروف، در مسجدالحرام، حلقات تدریس و گفتگوی دینی به پا می کرد. (۳)

۳- عطاء بن ابی رباح در مسجدالحرام می‌نشست و به بحث می‌پرداخت. (۴)

۴- ابوحنیفه در دوران جوانی در کنار خانه خدا از عطاء بن ابی رباح درس می‌آموخت. (۵)

۵- ابوحنیفه وقتی خود، امام شد؛ هرساله به حج می‌آمد و در همین مکان، به تدریس می‌پرداخت. (۶)

۶- شافعی نیز مدّتها در مسجدالحرام تدریس می کرد. (۷)

۷- احمد بن حنبل نیز در حجّ از امام شافعی درس می‌آموخت. (۸)

۸- صحابه والامقامی چون جابربن عبداللَّه انصاری، و تابعینی چون محمدبن منکدر و سفیان و طاووس یمانی، حتی در حال طواف حدیث نقل می کرده‌اند. (۹)

۹- محمد بن عبدالأعلی با سند متصل از عبیدبن عمیر نقل می کند که برای حیان بن عمیر در برابر «رکن» حدیث نقل می کرد و در ضمن آن می گفت: درهای آسمان برای ستایش خدا باز می‌شود و تکبیر، میان زمین و آسمان را پر می کند. (۱۰)

۱۰- جمعی از محدّثین بزرگ، در مسجدالحرام و در حال طواف، حدیث نقل کرده‌اند. (۱۱)

ج- بحث‌های سیاسی و مسائل اداری و کشوری

۱- دکتر مصطفی شکعهٔ، الأئمهٔ الاربعهٔ، ط ۷، ج ۳، ص ۱۸۶، الشرکهٔ العالمیهٔ للکتاب، بیروت، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م.

۲- همان، ج ۱، ص ۴۶- المبرد، الکامل فی الأدب، ج ۲، ص ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۴.

۳- همان، ص ۴۶- ۱۵۰- ابن عنبه، عمدهٔ الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، ص ۲۸۷، ط ۲، النجف، ۱۳۸۰ ه/ ۱۹۶۱ م.

۴- أزرقی، ابوالولید محمد بن عبداللَّه بن احمد م ۲۴۴ ه؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۴- ۳۱۵، دارالثقافهٔ، مکّهٔ، بدون تاریخ.

۵- دکتر مصطفی شکعهٔ، الأئمهٔ الأربعهٔ، ج ۱، ص ۴۱، ۴۶، ۴۷- ابونعیم، حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۳۱۰- ابن خلکان، وفیات الاعیان، ترجمه عطاء بن أبی رباح.

۶- همان، ج ۱، ص ۱۵۸.

۷- همان، ج ۳، ص ۱۸۰.

۸- همان، ج ۴ ص ۳۹- ۴۱- ذهبی ترجمهٔ الامام احمد در مقدّمه مسند، ص ۶۰.

۹- فاکهی، محمد بن اسحاق، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۳۵۰- ۳۸۰، ط ۱، مکّه المکرمه، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م ر. ک: أزرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۶- بلادی، فضایل مکه، ج ۱، ص ۲۲۵، و نیز فاکهی، اخبار مکّه، ج ۱، ص ۹۳.

۱۰- همان، ج ۲، ص ۱۷۷.

۱۱- همان، ج ۱، ص ۳۲۵- ۳۳۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۲۴۱- همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۸۶- احمد مسند، ج ۲، ص ۱۶۱- ۱۶۲- سیوطی، الجامع الکبیر، ج ۱، ص ۷۱۵- ابن حجر، تعجیل المنفعهٔ، ص ۴۹۸؛ عبدالرزاق، المصنف، ج ۱۱، ص ۲۴- ابوداود، سنن، کتاب أدب، ج ۴، ص ۳۵۶- بخاری، صحیح، کتاب مغازی، ج ۷، ص ۳۱۷- مسلم، صحیح، کتاب صلاهٔ، ج ۶، ص ۹۲- فاکهی، محمد بن اسحاق، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۰۵- ۲۱۵، ط ۱، مکهٔالمکرمهٔ، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

ص: ۲۱۰

۱- رسول اکرم- ص- به امر خداوند، فرمان برائت از مشرکین را که به صورت آیه‌ای از قرآن نازل شده بود، به علی- ع- داد تا در موسم حج در مسجدالحرام بر مردم بخواند. (۱)

۲- پیامبر، اعلام عفو عمومی برای مشرکان را از مسجدالحرام صادر فرمود. (۲)

۳- عمربن خطاب، در موسم حج، فرمانداران خود را که هریک کشور بزرگی را زیر فرمان داشتند، جمع می‌کرد و از مردم می‌خواست اگر شکایتی از کشورداری آنها دارند، اعلام کنند و سپس همانجا آنها را تنبیه می‌کرد. (۳)

۴- معاویه، مسأله جانشینی فرزندش یزید را در سفرحجّ مطرح کرد. (۴)

۵- عثمان در فصل حج کسانی را که با فرمان او مخالفت کرده بودند مجازات کرد و به زندان افکند. (۵)

۶- در قیام بنی عباس برای برپایی خلافت خود، نماینده آنان یعنی داود بن علی در سال ۱۳۲ ه- در ایام حج برای مردم سخنرانی کرد و اهداف و برنامه‌های قیام را برشمرد و برای آنان مسائل سیاسی روز را تشریح کرد. (۶)

۷- ابوجعفر منصور به حجّ آمد، تا در ضمن این سفر، محمدبن عبداللّه بن حسن را بر سر جایش بنشاند. (۷)

۸- مهدی موعود- ع- از همین مسجد، ندای خود را به گوش جهانیان می‌رساند. (۸)

۹- مردم با مهدی- عجّ- در میان رکن و مقام بیعت می‌کنند. (۹)

د- دیدار برادران مسلمان با یکدیگر درموسم حج

یکی از فواید حجّ، زیارت برادران دینی، و مسلمانان میهمان خدا، از کشورهای مختلف است: در این باره صحابه و تابعین نه تنها منعی نکرده‌اند، بلکه تشویق نیز دارند.

از سفیان نقل شده که گفت: یکی از چیزهایی که رغبت مرا به حجّ زیاد می‌کند، دیدار برادرانی است که آنها را در غیر حجّ نمی‌توانم ببینم. (۱۰)

با یک بررسی اجمالی، از آنچه نقل شد، دانسته می‌شود که تماس با برادران دینی، انتقال علوم و اطلاعات مفید، بحث و گفتگوی دینی و سیاسی، در صورتی که با هدفی سازنده و به دور از نزاع و مشاجره ناپسند، انجام گیرد، نه

۱- نسائی، سنن، کتاب حج، ص ۱۶۱- دارمی، سنن، کتاب سیر، ص ۶۲؛ احمد، مسند، ج ۱، ص ۳ و ج ۲، ص ۲۹۹- مسبوطی، الدارالمنثور، تفسیر سوره برائت، بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- ابن القیم الجوزیهٔ، زادالمعاد فی هدی خیرالعباد، ج ۲، ص ۱۶۵، دارالفکر، بیروت، تصحیح الشیخ حسن محمد المسعودی.

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۱- کاندهلوی، حیاهٔ الصحابهٔ، ج ۲، ص ۳۳۴، منتخب کنزالعمال، ج ۴، ص ۴۱۹.

۴- ذهبی شمس الدین، دول الاسلام، ص ۲۸، مؤسسهٔالاعلمی، بیروت، ۱۴۰۵ ه ۱۹۸۵/ م.

۵- یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴- ۱۶۵، دارصادر، بیروت.

۶- همان، ج ۲، ص ۳۵۳.

۷- همان، ج ۲، ص ۳۷۴.

۸- ابن ماجه، السنن، کتاب الفتن، باب خروج المهدی، ج ۲، ص ۱۳۶۶- ۱۳۶۸، حدیث شماره ۴۰۸۲ تا ۴۰۸۸- دکتر محمد أحمد جلیّ، دراسهٔ عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۱۵۶- ۱۶۲، ط ۱، الریاض، ۱۴۰۶ ه/ ۱۹۸۶ م.

۹- الفاکهی ت ۲۷۲، اخبار مکّه، ج ۱، ص ۴۰۷، تحقیق عبدالملک بن دهیش، مکتبهٔ النهضهٔ، مکهٔ المکرمهٔ، احمد، مسند، ج ۱، ص

۹۹- عاتق بن غیث البلادی، فضایل مکهٔ، ج ۱، ص ۲۲۳- ۲۲۵، دار مکّهٔ- مکّهٔ المکرمهٔ، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۸۹ م.

۱۰- فاکهی، اخبار مکه، ۲/ ۳۸۲.

ص: ۲۱۱

تنها، با اهداف عالیه حج ناسازگار نیست، بلکه در راستای اهداف آن است. در این رابطه، کتاب و سنّت، نه تنها، تبادل افکار را در فصل حج نهی نفرموده، بلکه آن را بهترین فواید حج می‌شناسد. صحابه و تابعین و ائمه طاهرین از اهل بیت، چنانکه دیدیم، از فضای معنوی حج و بلد حرام برای نشر معارف دینی و حلّ مشکلات فکری جامعه، به بهترین وجه، استفاده می‌کردند، بنابر این نمی‌توان گفت که هرگونه گفتگوی دینی در فصل حجّ، «جدال در حج» است و نکوهیده و ممنوع به شمار می‌رود.

طرح عملی برای تلاقی افکار مسلمین

پس از آنکه دانسته شد اسلام راه اجتهاد و استنباط را باز گذاشته و از گفتگو و تبادل نظر در فصل حج نه تنها جلوگیری نکرده، بلکه آن را تشویق نیز فرموده است، باید در پی راههای عملی تحقیق این مهم بود، که این مقاله، راههای زیر را به عنوان آغاز حرکت به سوی تبادل نظر و تحقق بخشیدن به اصل «شوری» در اسلام پیشنهاد می‌کند:

الف- برپایی کنفرانسهای سالانه در موسم حج

در ایّام حج، به خصوص در روزهایی که حجاج باید در یک منطقه جمع شوند، بهترین فرصت برای آشنایی، تبادل نظر، و مشورت و تصمیم‌گیری و رسیدن به توافق است، مکّه، عرفات و منی که چند میلیون حاجی مسلمان را از ملّیتهای کاملًا متنوع، و از سرزمینهای دور، در خود جمع می‌کند، خود، بهترین گردهمایی اسلامی است، به شرط آنکه به صورت مطلوب از آن بهره‌برداری شود.

راه کار پیشنهادی ما در این مقاله این است، که اندیشمندان و دانشمندان اسلامی در مکه و منی، در کنفرانس سالانه اسلامی گردهم آیند و با تشکیل جلسات عمومی و خصوصی و کمیسیونها و شوراهای تخصصی، به بحث و بررسی در باره مشکلات اسلام و مسلمین، بلکه مشکلات جهانیان بپردازند، و راه‌حلهای عملی برای اصلاح امور پیشنهاد کنند، از جمله اگر اختلافاتی در میان خود مسلمین وجود دارد، یا برخی از ملّتهای مسلمان نیازمند کمک و امداد هستند، در آن

ص: ۲۱۲

گردهماییها، مسأله مطرح و در باره آن تصمیم‌گیری شود، و دست‌کم آن را به کشورهای خود منتقل سازند و در آنجا چاره‌جویی کنند.

دولت عربستان می‌تواند، با برپایی اینگونه گردهماییها، خدمت شایانی را به جهان اسلام بلکه به کل بشریت، تقدیم کند، و نام نیکی برای خود برجای نهد، این کنفرانس اسلامی (به معنای واقعی) را می‌توان به کمیسیونهایی به شرح زیر تقسیم نمود:

۱- سیاسی

۲- اقتصادی

۳- امنیتی

۴- اجتماعی

۵- تربیتی و آموزشی

۶- خبری و تبلیغاتی

۷- حقوقی

در هر کمیسیون، کارشناسان، و مقامات مسؤول و ذی‌ربط آن، شرکت کنند، و نتیجه کار آنها به صورت گزارشهای ویژه چاپ و نشر و در معرض استفاده عموم قرار گیرد.

ب- توسعه و بهبود کنفرانسهای موجود

اگرچه دولت عربستان، در حال حاضر نظیر این کنفرانسها را در مکه و منی برگزار می‌کند، و کسانی هم در آن شرکت می‌کنند و نتیجه هم به صورت کتابی منتشر می‌گردد، ولی نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است، اینکه کنفرانسهای موجود، هرچند در راستای هدف فوق، برپا شده است، ولی باز هم می‌توان آنها را با کیفیت بهتری برگزار کرد. مثلًا نکات زیر اگر مورد نظر قرار گیرد، بر کارآیی و تأثیر آنها، صد چندان می‌افزاید:

۱- در انتخاب میهمانان، فقط به مسؤولان اداری کشورها توجه نشود، بلکه دانشمندان و صاحب نظران غیر دولتی نیز دعوت شوند.

۲- مذاهب و فرق اسلامی که به حج می‌آیند، همه، بدون تبعیض یا تعصّب مذهبی در آن راه داشته باشند، به دیگر سخن، کسانی بیایند که نماینده طرز تفکر جناحهای مختلف مسلمین و جریانات فکری اسلامی باشند.

۳- وجود این کنفرانسها قبلًا در کشورهای اسلامی و غیراسلامی که اقلیت مسلمانی در آن زندگی می‌کنند، به اطلاع مسلمین برسد، و پیشاپیش از آنها دعوت شود.

ص: ۲۱۳

۴- موضوعات مطروحه در کنفرانس قبلًا به اطلاع آنها برسد، و از آنها خواسته شود که همراه با اطلاعات مفید و نظریات سازنده در جلسه حاضر شوند.

ص: ۲۱۴

ص: ۲۱۵

ص: ۲۱۶

حج در امتداد زمان

محمد مهدی فقیهی خراسانی

حج به همین گونه و شکل که امروز برگزار می‌شود و در قالب و بافت همین مناسک متداول و مرسوم، از سابقه و پیشینه‌ای طولانی برخوردار است. شیوه و ترتیب حجِّ ما، با مناسکی از قبیل: «طواف»، «سعی»، «قربانی» و «رمی شیطانی» به زمان سرسلسله پیامبرانِ حنیف، حضرت ابراهیم- ع- بازمی گردد؛ همان‌گونه که بطور قطع، بینانگذار اصل حج، نیز آن حضرت بوده است و خدای تعالی به او دستور فرمود تا اعلام حج کند و مردم را از هر سو به حجِّ خانه، فرا خواند. «و اذِّن فی الناسِ بَالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلّ ضامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلّ فَجٍّ عَمیقٍ». (۱)

اما در عین آنکه حجِّ مورد قبول و توصیه اسلام، سنّتی ابراهیمی است و شریعت مقدّس اسلام همان شکل حج را، بر مسلمانان تکلیف کرده؛ مناسک، اجزاء، شرایط و ارکان آن را به ما آموخته است. حج، در قالب همین اعمال و هیئات و یا در اشکال و کیفیتهای دیگر، از سابقه‌ای بس زیاد برخوردار است؛ سابقه و قدمتی که امتداد آن، به سالها قبل از خلقت آدم، ابوالبشر- ع- می‌رسد. چنانکه به شهادت روایتی از امام صادق- ع- سابقه حج، به سه هزار سال قبل از آدم می‌رسد:

۱- حج: ۲۸.

ص: ۲۱۷

امام صادق فرمودند: پس از آن که حج آدم-ع- به پایان رسید، جبرئیل به او فرمود:

«هنیئاً لک یا آدم قد غفرلک لقد طفتُ بهذا البیت قبلک بثلاثهٔ آلاف سنهٔ». (۱)

گوارا باد بر تو، ای آدم، بخشوده شدی، من این خانه را سه هزار سال قبل از تو طواف کردم.

بنابراین اولین حاجی از اهل آسمان، جبرئیل بوده که سه هزار سال قبل از آدم، حج گزارده است و هزار سال پس از جبرئیل، دیگر ملائک حج گزارده‌اند.

عن ابی عبداللّه-ع- قال: «لمّا افاض آدم مِنْ مِنی تلقته الملائکه فقالوا: یا آدم، برّ حجّک، اما انه قد حججنا هذاالبیت قبل أن تحجه بالفی عام». (۲)

«پس از آن که آدم از منی بازگشت (و حجش به پایان رسید)، ملائکه ملاقاتش کرده، به او گفتند: ای آدم، حَجّت نیکو! ما این خانه را دو هزار سال قبل از تو، حج گزاردیم».

روایات در سیاق و مضمون «قد حججنا هذاالبیت قبلک بالفی عام»، از هر دو طریق به سندهای گوناگون رسیده است. (۳)

آغاز و ابتدای سنتِ حج و اینکه «چرا» و «چگونه» حج بین ملائک مرسوم شد، مطلبی است که در باب تاریخ و فضیلت کعبه، از آن سخن خواهیم گفت.

بنابر آنچه ذکر شد، جبرئیل سه هزار سال و دیگر ملائکه دو هزار سال قبل از آدم، حج می‌گزارده‌اند و جبرئیل اولین موجود آسمانی است که مناسک حج را انجام داده است:

«... انّ رجلًا سأل امیرالمؤمنین-ع- عن اوّلِ من حجّ من اهل السماء فقال:

جبرائیل-ع-». (۴)

«مردی از امیرمؤمنان علی-ع- پرسید: از اهل آسمان نخستین کسی که حج گزارد، چه نام داشت؟ حضرت فرمود: جبرئیل نخستین حج‌گزار از آسمانیان بود».

پس نخست جبرئیل و پس از او دیگر ملائکه حجّ گزاردند و حج آنان بنابه شهادت برخی از روایات، امتداد دارد. بعد از ملائکه، نخستین کسی که حج گزارد، از زمینیان بود، و او همان حضرت آدم ابوالبشر-ع- است که جبرئیل شیوه و آیین حج را به او آموخت و او حج گزارد. (۵) در روایات صادره از طریق ائمّه- علیهم‌السلام- آمده

۱- علل الشرایع، ۲/ ۴۰۷.

۲- الفروع، ۴/ ۱۹۶.

۳- اخبار مکه، ازرقی، ۱/ ۳۹ به بعد- الاعلام باعلام بیت‌اللّه الحرام/ ۲۷- مسالک الابصار، ۱/ ۹۳.

۴- عیون اخبارالرضا-ع-، ۱/ ۲۴۳. العلل، ۲/ ۴۹۵.

۵- اخبار مکه و آثارها، ۱/ ۶۶.

ص: ۲۱۸

است که: «آدم هفتصد حج و سیصد عمره انجام داده است».

عن ابی جعفر-ع- قال: «اتی آدم هذاالبیت الف اتیهٔ علی قدمیه، منها سبعمأهٔ حجّهٔ و ثلاثمائهٔ عمره ...». (۱)

«آدم هزار بار با پای پیاده خانه را زیارت نمود، که از این میان هفتصد مورد «حج» و سیصد مورد دیگر «عمره» بود».

گرچه در میان اخبار و احادیث، در تعداد حجهای آدم، اختلاف دیده می‌شود، اما در بسیاری از روایات، عدد «هفتصد حج» آمده است؛ روایاتی که کمتر از هفتصد را ذکر کرده‌اند، قابل توجیه هستند. (۲)

برخی از روایات ناظر برآنند که آدم-ع- در مکه از دنیا رفته است؛ چنانکه این مسأله از امام باقر-ع- رسیده است: «و انّ آدم لفی حرماللَّه (عزّ)». (۳) ابن ظهیره آورده است که: «قیل ان قبره لمسجد الخیف». (۴) برخی هم مانند ذهبی گفته‌اند که «حوّا و شیث هم در کوه ابوقبیس دفن شده‌اند». (۵)

به نظر می‌رسد روایاتی که قبر آدم را در مکه می‌دانند، با روایات دیگر، به ظاهر تعارض دارند، که مرحوم مجلسی- قده- در مرآةالعقول در این باب سخن گفته، آنها را توجیه می‌نماید و وجه جمعی ذکر می کند. (۶)

به هر تقدیر، پس از آدم، شیث و دیگر فرزندان او، تا زمان نوح، حج می گزاردند، چنانکه نقل شده است: «ولم یزل کانت معمورهٔ حتی زمن طوفان».

بعد از آدم و فرزندان او، نوبت به حج نوح می‌رسد؛ چنانکه امام صادق-ع- می‌فرمایند: «انّ آدم و نوحاً حجا ...». (۷) و ازرقی از عروهٔ بن زبیر چنین نقل کرده است:

«بلغنی أنّ نوحاً قد حجّه و جاءه» (۸) در روایتی از قول پیامبر اکرم- ص- آمده است: «نوح در مکه وفات یافته است». (فمات بها نوح). (۹)

پس از نفرین و طوفان نوح، بنای خانه از بین رفت، اما بنابه گواهی تعدادی از روایات، محل تقریبی بیت، مشخص بود و کسانی از عادیان و ثمودیان نیز به زیارت خانه می‌رفتند. (۱۰) برخی از روایات هم، بدون اشاره به عاد و ثمود، گویای این مطلبند که در فاصله زمانیِ بین طوفان و حضرت ابراهیم-ع- حج یا زیارت خانه ادامه داشته است.

عن مجاهد: «کان موضع الکعبه قد خفی و درس زمن الطوفان فیما بین نوح و

۱- الفقیه، ۲/ ۱۴۷.

۲- مثل روایتی که صاحب تفسیر کشاف ذکر کرده و تعداد حجهای آدم را چهل بار دانسته، منتهی با قید اینکه آدم چهل بار پیاده از «هند» حج گزارد، الکشاف ۱/ ۱۸۷. که ممکن است بقیه را از جاهای دیگر انجام داده باشد.

۳- الفروع، ۴/ ۲۱۴.

۴- جامع اللطیف، ۳۴۱.

۵- همان.

۶- مرآة العقول، ۳/ ۲۵۸.

۷- العیاشی، ۱/ ۶۰.

۸- اخبار مکه، ۱/ ۷۲.

۹- همان، ۱/ ۶۸.

۱۰- طبری ۱/- الکامل، ۱/ ۴۹.

ص: ۲۱۹

ابراهیم- ع- قال و کان موضعه اکمهٔ حمراء لاتعلوها السیول غیر أن الناس یعلمون انّ موضع البیت فیما هنالک من غیر تعیین محله و کان یأتیه المظلوم والمستعوذ من اقطار الأرض و یدعو عنه المکروب و ما دعی احد الا استجیب له ...». (۱)

«پس از طوفان نوح، محل دقیق کعبه نامعلوم بود و در فاصله زمانی بین نوح و ابراهیم- علیهما السلام- محل خانه تپه‌ای سرخ‌رنگ بود که سیل آن را فرانمی‌گرفت، مردم هم اگر چه محل دقیق خانه را نمی‌دانستند ولی با محل تقریبی آن آشنا بودند. و مظلومان و پناه‌جویان، از سراسر جهان به این محل می‌شتافتند، نزد خانه دعا می‌کردند و هرکس در آنجا دعا می‌کرد، دعایش مستجاب و قبول می‌شد».

ازرقی از قول عثمان بن ساج نقل کرده است: «هود و صالح در مکه وفات یافتند و بین زمزم و رکن یمانی دفن شدند». (۲)و نیز از پیامبر اکرم- ص- نقل شده است که ایشان فرموده است:

«کان النبی من الأنبیاء اذا هلکت امته لحق بمکهٔ و من معه حتی یموت فیها، فمات بها نوح و هود و صالح ... و قبورهم بین زمزم و الحجر». (۳)

«هر پیامبری که امّتش هلاک می‌شد، پیروان و ایمان آورندگان به او، به مکّه می‌آمدند تا در آنجا وفات می‌کردند. نوح، هود، صالح در مکه وفات یافتند و قبرهایشان بین زمزم و حجر است».

«سیوطی» در این مورد گفته است: «همه انبیا، جز هود و صالح، حج گزاردند. هود و صالح از این جهت که مشغول به تبلیغ در میان امتشان بودند، موفق به حج نشدند، (۴) ولی او سند این سخن را بیان نکرده است.

در زمانِ پیامبریِ حضرت ابراهیم- ع- به ایشان فرمان داده شد به اتّفاق همسرش به مکه بیاید تا خانه را تجدید بنا کرده، اعلام حجّ عمومی کند و خود نیز حج گزارد.

ابراهیم چنین کرد و خانه را ساخت.

آورده‌اند که جبرئیل مکان خانه را به او نشان داد، مناسک حج را به او بیاموخت و ابراهیم همراه اسماعیل و دیگر ساکنان حرم، به انجام مناسک پرداخته، حج گزاردند. (۵)

«ان ابراهیم ... حج باسماعیل و من معه من المسلمین من جرهم و هم مکان الحرم». (۶)

۱- الأعلام بإعلام بیت‌اللَّه الحرام، ۳۱، چاپ لیدن.

۲- اخبار مکّه، ۱/ ۷۳.

۳- همان، ۱/ ۶۸.

۴- جامع اللطیف، ۷۶.

۵- الفروع، ۴/ ۲۰۳.

۶- اخبار مکه، ۱/ ۷۰.

ص: ۲۲۰

«ابراهیم با اسماعیل و دیگر مسلمانان از جرهمیان- که در آن زمان ساکن حرم بودند- حج گزارد».

پس از ابراهیم و اسماعیل، سنت حج بطور مدام رایج بوده و تقدیس، تکریم و زیارت بیت، امتداد داشته است. ازرقی به نقل از ابن اسحاق آورده است که: «اسحاق و ساره نیز از جمله زائران بیت‌اللّه و حاجیان خانه بوده‌اند. (وحجّه اسحاق و ساره من الشام). (۱)

پس از این تاریخ نیز پیامبران و اصحاب آنان همواره حج گزاردند.

از پیامبر اکرم- ص- نقل شده است: «لقد مرّ بفجّ الروحاء سبعون نبیا ... منهم یونس من متی فکان یونس یقول لبیک فراجّ الکرب لبیک و کان موسی یقول لبیک انا عبدك لبیک و تلبیهٔ عیسی لبیک انا عبدك ابن امتک بنت عبدیک لبیک».

«هفتاد پیامبر از تنگه نزدیک مدینه عبور کردند و تلبیه گفتند. یونس هم از آن جمله بود و چنین تلبیه می‌گفت: لبیک فراج الکرب لبیک، و موسی در تلبیه می‌گفت: لبیک انا عبدك لبیک و عیسی در مقام تلبیه می‌گفت: لبیک انا عبدك، ابن امتك، بنت عبدیک لبیک».

و نیز ابوبصیر از امام باقر-ع- روایت کرده است: «مرّ موسی بن عمران فی سبعین نبیّا علی فجاج الروحاء ... یقول لبیک عبدك ابن عبدك».(۲)

موسی بن عمران همراه با هفتاد پیامبر از فجاج روحاء (تنگه‌ای نزدیک مدینه) عبور کردند در حالیکه می‌گفتند لبیک عبدك ابن عبدك».

بنابراین موسی، یونس و عیسی- علیهم‌السلام- نیز حجّ گزاردند و از روایات برمی‌آید که فرزندان هارون، شبر و شبیر نیز حجّ گزاردند.

«ابی بلال المکی: قال رأیت اباعبداللّه-ع- دخل الحجر من ناحیهٔ الباب یصلی علی قدر ذراعین من البیت فقلت له ما رأیت احداً من اهل بیتک یصلی بحیال المیزاب فقال هذا مصلی شبر و شبیر ابنی هارون». (۳)

ابی بلال مکی می‌گوید: امام صادق را دیدم که از طرف درب خانه داخل حجر شد و در دو ذرعی خانه نماز گزارد، به ایشان عرض کردم هیچ یک از اهل بیت را ندیدم که اینجا نماز بگذارد، فرمود اینجا محل نماز شبر و شبیر فرزندان هارون است.

طبق بیان و اشاره برخی از روایات، حضرت داود نبی نیز از جمله حجاج بوده و خانه کعبه را زیارت کرده است:

۱- همان، ۱/ ۶۸ و الفروع ۴/ ۲۴۵- تنها اسحاق در آن ذکر شده است.

۲- الفروع، ۴/ ۲۱۶.

۳- همان، ۴/ ۲۱۴.

ص: ۲۲۱

«ابوعبداللَّه- ع- قال ان داود لا وقف الموقف بعرفه نظر الی الناس و کثرتهم فصعد الجبل فأقبل یدعو، فلمّا قضی نسکه اتاه جبرئیل- ع- فقال یا داود یقول ربک لم صعدت الجبل؟ ظننت انه یخفی علیّ صوت من صوّت ...». (۱)

«چون داود در عرفه وقوف کرد، نگاهی به جمعیت بسیار حجاج کرد. پس آنگاه به بالای کوه رفت و در آنجا به دعا پرداخت. چون مناسکش به اتمام رسید، جبرئیل بر او نازل شد و فرمود: «ای داود، خدایت فرماید: چرا به کوه بالا رفتی؟ پنداشتی صدای کسی بر من پوشیده خواهد ماند؟!».

پس از داود، سلیمان پیامبر، فرزند داود نیز همراه با آدمیان، جنّیان و پرندگان حج گزاردند. امام صادق- ع- می‌فرماید: «... و سلیمان بن داود قد حجّ البیت بالجن و الانس و الطیر و الریح». (۲)

در میان پیامبران، از شعیب نیز در بین حاجیان خانه یاد شده است، (۳) چنانکه ذی‌القرنین از جمله حج‌گزاران شمرده شده است: «حج ذالقرنین ماشیاً». (۴)

به هر رو، آنچه از روایات برمی‌آید این است که همه یا عمده پیامبران حجّ گزارده‌اند، چنانکه روایتی در این باب را به نقل از ابن ظهیره آوردیم.

به گواهی روایات، حج پس از ابراهیم- ع- در میان انبیا و امتهایشان رایج بوده است، چنانکه ازرقی از ابن اسحاق نقل می‌کند: «کان ابراهیم یحجّه کل سنهٔ علی البراق و حجت بعد ذلک الانبیاء و الامم». (۵) ما نیز نام تعدادی از پیامبران پس از او را در این مجال آوردیم و در این باب روایات دیگری است که پیامبران بسیار دیگری را در جمله حجّ گزاران آورده‌اند؛ چنانکه از حضرت اباجعفر امام محمد باقر- ع- نقل شده است که فرمود: «صلی فی مسجد الخیف سبعمأهٔ نبی و ان ما بین الرکن والمقام لمشحون من قبور الانبیاء ...». (۶)

«هفتصد پیامبر در مسجد خیف (منی) نماز گزاردند و بین رکن و مقام مملو از قبور انبیاست».

از امام صادق- ع- روایت شده است که فرمود: «دفن بین الرکن الیمانی و الحجرالاسود سبعون نبیاً». (۷)

«بین رکن یمانی و حجرالأسود هفتاد پیامبر دفن شده‌اند».

۱- همان.

۲- العیاشی، ۱/ ۶۰.

۳- اخبار مکه، ۱/ ۶۸.

۴- همان، ۱/ ۷۴.

۵- همان، ۱/ ۶۸.

۶- الفروع، ۴/ ۲۱۴.

۷- همان.

ص: ۲۲۲

ازرقی از عبداللّه بن نمره سلولی نقل می‌کند: «ما بین اکرمن الی المقام الی زمزم قبر تسعهٔ و تسعین نبیا جاؤا حجاجاً فقبروا هنالک». (۱)

«بین رکن، مقام و زمزم، نود و نه پیامبر دفن شده‌اند که به حج آمدند و در کنار خانه مدفون شدند».

و از مجاهد هم نظیر همین روایت با اختلاف اندکی در تعداد، نقل شده است. (۲)

پس از زمان ابراهیم و اسماعیل و شروع دوره جاهلی نیز، حج خانه با اختلاط به مراسم جاهلی (۳) امتداد داشت و مردمان از اکناف جهان بویژه از منطقه جزیرهٔالعرب به زیارت و حج خانه می‌رفتند. و حجاج بیگانه در آن ایام، احترام و اطعام می‌شدند، و حرمت حرم، ضَیوف الرّحمن و ماههای حرام نگاه داشته می‌شد. مورّخین از زائرانی پارس، ستاره‌پرست، هندو و یهودی نیز خبر داده‌اند که بنا به اعتقاداتی که در جای خود از آن بحث خواهد شد، قصد مکه کرده، به زیارت بیت می‌شتافتند.

اجداد پیامبر نیز بویژه بعد از قصی، بطور مشخّص مکی بودند و علاوه بر خدمت به حجاج، خود حج می‌گزاردند. پیامبر بزرگوار اسلام هم در طول حیات پربرکتش، به دفعات اعمال حج به جا آورد. در روایتی از امام صادق-ع- تعداد حجهای پیامبر، بیست و یک حج ذکر شده است و در بعضی از روایات نیز آمده است که ایشان سه عمره هم انجام داده‌اند. (۴)

اما وجوب حج در اسلام، به حدود یک سال قبل از فتح مکه، (۵) بازمی‌گردد که این آیه نازل شد: «ولله علی الناس حجُّ البیت من استطاع الیه سبیلًا».در همان سال مسلمانان به قصد حج خارج شدند که مشرکین مانع انجام آن گردیدند و در نتیجه مسائلی که رخ داد، پیمان صلح حدیبیه منعقد شد و مسلمین عمره به جای آوردند. پس از آن تا آخر عمر پیامبر، حج با تمام شکوه برگزار می‌شد. پس از حجهٔالوداع نیز همه ساله این فریضه عظیم از سوی ائمه اهل البیت- علیهم‌السلام- و خلفای مسلمین به شکلی فراگیر انجام می‌شد.

و اینک نیز از سوی مسلمانان جهان با شکوه بیش از پیش انجام می‌شود و هر سال بر تعداد حاجیان افزون می‌گردد.

۱- اخبار مکه، ۱/ ۶۸

۲- همان، ۱/ ۶۹.

۳- مرآهٔ الحرمین، ۱/ ۳۰۸. «و ما کان صلوتهم عندالبیت الامکاء و تصدیهٔ»، انفال: ۳۶.در این باب در بحث از تاریخ مکه سخن خواهیم گفت.

۴- الفروع، ۴/ ۲۵۱.

۵- در این باب اختلاف است و برخی وجوب آن را در سال ششم یا نهم و جز آن گفته‌اند.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان

